

بِحَسْبِ حُجَّتِهِ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَهَدَى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
اللَّهُ إِلَهُ الْيَسَّارِ

الحمد لله الذي كتب في نظم مصنفه حجة الله ولانا شاه ولي الله مفسر محدث بلوى
مستشبه

الفوز الكبير فتح الخبير في أصول التفسير

بعد نظر ثانی و تصحیح تمام
در مطبع علیی و اقصیٰ هندی مطبع

ف - ح
۲۹۷ ۵۱۶۱

مش ۲۲

6839

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فم آہی در بارہ این بندہ ضعیف بے شمارند و اجل آنہا توفیق فہم قرآن عظیم ست و سندن حضرت رستا
 پناہ علیہ الصلوٰۃ والسلام برکترین امتیان بسیارند و عظم آہنما تبلیغ فرقان کریم ست و حضرت صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم قرآن را تلقین فرمود بقرن اول تا ایشان بقرن ثانی رسانیدند و بکند و بکند انا آنکہ این ماندہ را
 نیز از روایت و درایت آن حقہ رسید اللہم صل علی ہذا النبی الکریم رسید نا و مولانا و شفیعنا
 افضل صلواتک و ائمن برکاتک و علی اللہ و اصحابہ و علماء امتہ اجمعین برحمتک با رحم
 الراحمین۔ اما بعد میگوید فقیر ولی اللہ ابن عبد الرحیم عالمہا اللہ تعالیٰ بلفظہ العظیم چون بریں فقیر
 درمی از فہم کتاب اللہ کشادہ خواست کہ بعضی نکات نافعہ کہ در تہذیب کلام اللہ یار را بکار آید در رسالہ
 مختصری مضبوط نماید امیدوارے از عنایت حضرت باری آن ست کہ طالب علمان را بہ مجر و فہم این
 قواعد را ہے واسع و فہم معانی کتاب اللہ کشادہ کہ دو کہ اگر عمرے در مطالعہ تفاسیر یا گذرانیدن آنہا
 بر مفسران علی انھما اقل قیل فی ہذا الزمان بسر برند باں ضبط و ربط بدست نیارند و سہیتہا
 بالغز الکبیر فی اصول لتفسیر۔ و ما توفیقی الا باللہ علیک توکلت و هو حسبی و نعم الوکیل
 و مقاصد این رسالہ مختصر است در پنج باب باب اول در بیان علوم پنجگانہ کہ قرآن عظیم بطریق تنصیف
 بر آنہا دلالت فرمودہ است و گویا نزول قرآن بالاصالہ براسے آن بودہ است باب دوم در بیان
 وجوہ خفایہ نظم قرآن بہ سبب اذہان اہل زمان و علاج آن وجوہ با وضوح بیان باب سوم در بیان لطائف
 نظم قرآن و شرح اسلوب بدیع آن بقدر طاقت و امکان باب چہارم در بیان فنون تفسیر و حل
 اختلاف واقع در تفسیر صحابہ و تابعین باب پنجم در ذکر جملہ صالحہ از شرح غریب قرآن و اسباب
 نزول آن کہ مفسر را حفظ آن مقدار ضرورست و حوض در تفسیر بدون ضبط آن ممنوع و محظور

باب بیان علوم پنجگانه که قرآن عظیم بطریق تنصیف بیان آن فرموده است

باید دانست که معانی منظومه قرآن خارج از پنج علم نیست. علم احکام از واجب و مندوب و مباح و مکروه و حرام خواه از قسم عبادات باشد یا معاملات یا تدبیر منزل یا سیاست مدنی و تفصیل این علم ذمه فقیه است و علم مخاصمه با چهار فرقه ضالّه یهود و نصاری و مشرکین و منافقین و تفریع برین علم ذمه متکلم است و علم تذکیر بآلاء الله از بیان خلق آسمان و زمین و الهام بندگان با نجه ایشان را درمی بالست و از بیان صفات کامله او تبارک و تعالی و علم تذکیر بایام الله یعنی بیان وقایعی که آن را خدا تعالی ایجاب فرموده است از جنس انعام مطیعین و تغذیب مجرمین و علم تنکیر بموت و مابعد آن از حشر و نشر و حساب و میزان و جنت و نادر و حفظ تفصیل این علوم و الحاق احادیث و آثار مناسبه آن و تالیف و اعطاء مذکر است و بیان این علوم بروش تقریر عرب اول واقع شده بروش تقریر متاخر آن پس در آیات احکام اختصار که قاعده متن نویسان است و تنقیح قواعد از قبیل غیر ضروری که صناعت اصولیان است التزام نه فرموده در آیات مخاصمه التزام به شهورات مسلمه و خطابیات نافعه اختیار نموده تنقیح بر این روش منطقیان مناسبه در انتقال از طلبی به مطلبی چنانکه قاعده ادب است متاخرین است رعایت نکرد بلکه آنچه القای آن بر عباد خود فهم دانست آن را نشر فرمود هر چه مقدم شود گوشتود و هر چه مؤخر شود عامه مفسرین هر آیت را از آیات مخاصمه و آیات احکام بقصه مربوط سازند و آن قصه را سبب نزول آن انگارند اما محقق آن است که قصه اصلی از نزول قرآن تهذیب نفوس بشر است و در هم شکستن عقائد باطله و اعمال فاسده ایشان پس وجود عقائد باطله در مکلفین سبب نزول آیات مخاصمه است و وجود اعمال فاسده و جریان مظالم در میان ایشان سبب نزول آیات احکام است و متنبه نه شدن ایشان بذکر آلاء الله و ایام الله و قانع موت و مابعد آن سبب نزول آیات تذکیر است خصوصیات قصص جزئیه که تصدیق روایت آن کشیده اند چندان خیل نیست الا در بعض آیات که آنجا تعریف است بواقعی از وقایعی که در زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم واقع شده یا پیش از زمان آن حضرت بظهور پیوسته اند و انتظار است که سامع را از شنیدن آن تعرض حاصل می شود بدون بسط قصه زانل نمیکرد پس لازم آمد که این علوم را بوجهی شرح کنیم که مؤنث ایراد قصص جزئیه لازم نباید.

فصل در قرآن مجید با چهار فرقه ضالّه مخاصمه واقع شده است مشرکین و یهود و نصاری و منافقین و این مخاصمه بر دو قسم است یکی آنکه آن عقیده باطله را بیان کنند و تنصیف نمایند و

و بر شاعت او بر آن انکار کنند پس -

دیگر آنکه شبهات ایشان تقریر نمایند از باب اول بر اینیه با خطا بر حل نمایند اما مشرکین خود را حنفی
می گفتند و دعوی تدین بملت ابراهیمی می کردند و ضعیف کسی را گویند که مملت ابراهیمی متدین باشد
و شعائر آن ملت را لازم گیرد و شعائر ملت ابراهیمی چه خانه کعبه است و استقبال آن در نماز و غسل از
جنابت و اعتنان و سایر خصایل فطرت و تحریم اشهر حرم و تعظیم مسجد حرام و تحریم محرمات نسبی و رضاعیه
و ذبح و حلق و خرد لبه و تقرب بذبح و غیر خصوصاً در ایام حج و در اصل ملت و وضو و نماز و صوم از طلوع فجر
تا غروب آفتاب و صدقه بریتانی و مساکین و اعانت بر نوایب حق و صلح ارحام مشروع بود و متدین
بفعل این اشیا در میان ایشان جاری بود اما جمهور مشرکین آن را ترک نموده بودند در میان ایشان
کان لحدیکن شده بود و تحریم قتل و سرقه و زنا و ربو و غضب نیز در اصل ملت ثابت بود اما بر فعل آنها
فی الجمله جاری - اما جمهور مشرکین متکلیف آن بودند و حکیم نفس اماره می فرستند و عقیده اثبات خدا می تعالی
و آنکه خدا خالق آسمان و زمین است و مدبر جمیع عظام است و قادر بر ارسال رسل و مجازی عباد بر
اعمال ایشان و مقدر جمیع عظام است و قادر بر احوال از وقوع آن و آن که فرشتگان بنیگاران مقرب خدا
اند و مستحق تعظیم اند نیز در میان ایشان ثابت بود و اشعار ایشان دلالت می کنند اما جمهور مشرکین درین عقاید
شبهات بسیار ناشی از استبعاد آن امور و عدم الفهم بادرک آن بهم رسانیده بودند و گمراهی ایشان
شمرک بود و تشبیه و تحریف و انکار معاد و استبعاد در سالت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و فاش
بودن اعمال قبیحه و مظالم در میان یکدیگر و استداع رسوم فاسده و مندرس ساختن عبادات شرک
آن است که غیر خدا را صفات مختصه خدا اثبات نماید مثل تصرف در عالم باراده که تغییر از آن به کن فیكون
می شود یا علم ذاتی از غیر اکتساب بحواس و دلیل عقلی و منام الهام و مانند آن یا ایجاب و شفای مریض یا لعنت
کردن بر شخص و نانوشتن بودن از و تا بسبب آن که اوست تنگ دست یا بیمار و شقی گردد و رحمت فرستادن
بر شخص تا بسبب آن رحمت فرخ معیشت و صحیح بدن و سعید باشد و این مشرکان در خلق جواهر و تدبیر امور
عظام هیچ یک را شرک نمی دانستند و چون خدا می تعالی بر کار می ابرام فرماید هیچ یک را قدرت
ممانعت اثبات نمی کردند بلکه اشراک ایشان در امور خاصه به بعضی بندگان بود گمان می کردند که مانند
آنکه بادشاه عظیم القدر بندگان خاص خود را با طرافت مالک می فرستد و ایشان را در امور جزئیة تا وقت
که حکم صریح بادشاه صادر نشده است مختار و متصرف می دارد و خود بتدبیر امور جزئیة بندگان نمی پردازد
و حواله سایر بندگان بقره مان می کند و شفاعت قهرمان در باب خادمان و متوسلان ایشان قبول می نماید

ہمیں ملک علی الاطلاق جدیدہ یعنی بندگان خود را خلعت الوہیت دادہ است و رہنما و مخطا ایشاں
 در سائر بندگان اثر می کند پس واجب میدانستند تقرب بآں بندگان خاص تا شایستگی قبول ملک
 مطلق را حاصل شود و شفاعت برائے ایشاں در مجاری امور و رجب پذیرائی یا بد و بدیلا حفظ این امور سجدہ بسوئے
 ایشاں و ذبح برائے ایشاں و خلعت بنام ایشاں و استعانت در امور ضروریہ بقدرت کن فیکون ایشاں
 بخوبی نموده و صورتها از سنگ و معرور و کس مثل آں تراشیدہ قبایہ تو بر بآں ارواح ساختند و جاہلان
 رفته رفته آں سنگ را بذاہتہائے خود معبود انگاشتند و غلط عظیم را دریافت و تشبیه عبارت از اثبات
 صفات بشریہ است خدا را تبارک و تعالی پس می گفتند کہ ملائکہ دختران خدا اند می گفتند کہ شفاعت
 بندگان خود قبول می کنند اگر چه رضا مندی نہ باشد چنانکہ بآدشاہاں بہ نسبت امرائے کبار گاہے
 چنین می کنند و علم و سمع و بصر کہ لائق جناب الوہیت است چوں در ذہن ایشاں جائے می گرفت بر علم
 و سمع و بصر خود قیاس می کردند و در تجسم و تجریم افتادند و بیان تحریف آن است کہ اولاد حضرت اسمعیل
 بر شریعت جدید رگوار خود بودند تا آنکہ عمر بن لُحی لعنہ اللہ علیہ پیدا شد و برائے ایشاں اصنام وضع کرد و
 عبادت آنہا مشروع ساخت و یلہ کردن بجای و سوایب و غام و استقسام بازلام و مثل آں برائے ایشاں
 اختراع نمود و این حادثہ پیش از بعثت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزدیک بہ صد سال وقوع یافت و از انجملہ
 دریں باب است کہ باثنا و آباء خود نمودند و آنرا یکے از حج قاطعہ خودی دانستند و اگر چه انبیاء سابق حشر
 و نشر بیان فرمودہ اند اما نہ بآں شیخ و بسط کہ در قرآن عظیم مذکور است لہذا جمہور مشرکین برآں مطلع
 نبودند و مستحبی رے انگاشتند و این جماعہ اگر چه بہ نبوت حضرت ابراہیم و حضرت اسمعیل و بلکہ
 بہ نبوت موسی علیہم السلام نیز اعتراف نموده بودند اما صفات بشریہ کہ حجاب جمال باکمال
 انبیاء است ایشاں را تشویش می داد و حقیقت تدبیر آہی کہ مقتضی بعثت انبیاء است نشناختہ
 چوں مالوف بجاثلہ رسول مہرسل بودند آں را استبعاد می نمودند و دریں باب شبہات و امیہ
 نامسموعہ در میان نے آوردند مانند آنکہ محتاج بشراف طعام نبی چرا باشد و خدا رے تعالی فرشتہ
 را چرا نہ فرستد و چرا بہر آدمی جد جہاد و حی نازل نہ کنند و علی ہذا الاسلوب و اگر در تصویر حال مشرکین
 و عقائد و اعمال ایشاں توقف داری احوال محترقان اہل زمان خصوصاً آنانکہ باطراف دارالاسلام
 سکونت دارند ملاحظہ کن کہ ولایت را چہ خیال کرده اند باوجود اعتراف بر ولایت اولیاء متقدمین
 درین زمانہ وجود اولیاء محال ہے انگارند و بقبول آستانہ ہائے روند و انواع شرک بعمل می آرند
 تشبہ و تحریف چگونہ در ایشاں راہ یافتہ است و حکم حدیث صحیح لقتل من سن من کان قبلکم

از پس آفات هیچ چیز نیست مگر امروز قومی مرکب آئند و معتقد مثل آن عاقلان الله من ذلک بالجمله خداوند
تعالی برحمت خود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در میان عرب مبعوث ساخت و آن حضرت را با قوا
ملت خفیه امر فرمود و در قرآن عظیم بایشان مخلصه نمود و در محاصره تمسک بمسلمت ایشان از بقایا
ملت خفیه واقع شد تا التزام تحقق شود پس جواب اشراک اولاً طلب دلیل است و نقض تمسک
به تقلید آباء و ثانیاً عدم مساوات این بندگان با خداوند تبارک و تعالی و اختصاص خدا با استحقاق قضی
غایت تعظیم بخلاف این بندگان و ثالثاً بیان اجماع انبیاء برین مسئله و ما ارسلنا من قبلك
من رسول الا نوحی الیه انه لا اله الا انا فلعبدون و راغبان شناعت عبادت اصنام
و سقوط احجار از مراتب کمالات انسانیه فکیف مرتبة الالهیه و این جواب مسوق است برای
قوی که اصنام را معبود لذاته انگارند و جواب تشبیه اولاً طلب دلیل است و نقض تمسک به تقلید آباء و ثانیاً
بیان ضروری بودن مجانست در میان والد و ولد و آن مفقود است و ثالثاً بیان شناعت اثبات
مکروه و مضموم پیش خود خدا را تبارک و تعالی الربکم البنات و لکم البنون و این جواب مسوق است
برای قومی که مشهورات و متوہیات شعریه و غیره اند و اکثر ایشان بهمین صفت بودند و جواب تحریف بیان
عدم نقل آن است از ائمه ملت و بیان آنکه این همه اختراع و ابتداع غیر معصوم است و موجب استبعاد حشر و
نشر اولاً قیاس است بر احیاء اراض و مانند آن و تنقیح مناط که شمول قدرت و امکان اعاده است و ثانیاً
بیان موافقت اهل کتب الہیہ است در اخبار با آن و جواب استبعاد رسالت اولاً بیان وجود آن است
در انبیاء متقدمین و ما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحی الیهم و یقول الذین کفروا لست
مرسلاً قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عندک علم الکتاب و ثانیاً دفع استبعاد به بیان
آنکه اینجای رسالت عبارت از وحی است قل انما انا بشر مثکم لکن یوحی الی ذلک و وحی بآنچه محال نبود و ما کان
لبشر ان یکلمه الله الا نیتاً ثانیاً بیان آنکه عدم ظهور و مجزائی که اقتراح آن می کنند و عدم موافقت حق بایشان
در تعیین شخصه که پیغام بری آن می خواهند و یا فرستاده را پیغام برین ساختن یا بهر کس وحی نه فرستادن بنابر
مصلحت کلیه است که علم ایشان از ادراک آن قاصر است و چون اکثر مبعوث الیهیم مشرکین بودند این معنایین را
در سورتهاست پس یاربنا لیب تعدد بتا کیدات بلیغه اثبات فرمود و از اعاده آن مراتب کثیره تماشائی نه نمود
آرے مخاطبه حکیم مطلق به نسبت این جاہلان چنین باید و در مقابلہ این بے عقلمان سخن گفتن بهمین تاکید
شاید ذلک تقدیر العزیز العلیم و تہود بتوریت ایمان آورده بودند و ضلالت ایشان تحریف احکام
توریت بود و خواه تحریف لفظی باشد خواه تحریف معنوی و کتمان آیات آن و افترا بالحق آنچه از ان نیست بآن

و تسابل در اقامت احکام آن و مبالغه در تعصب مذہب خود و استبعاد رسالت حضرت پیغام بر مصلی اللہ علیہ
و آله وسلم و بے ادبی و طعن به نسبت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بلکه به نسبت خدا تبارک و تعالی نیز و مبتلا بودند
به کین و حرص و غیر آن آمار در تحریف لفظی در ترجمه تورات و امثال آن بکار می بردند در اصل تورت بیش از این فقیر
این چنین محقق شد و بر قول ابن عباس و تحریف معنوی تاویل فاسد است بکمال آیت بر غیر معنی آن بسینه زوری
و انحراف از راه منتقیم از انجمله آن است که فرق میان متدین فاسق و کافر جاحد در هر ملت بیان کرده اند و کافرا
خلود نار و عذاب شدید اثبات نموده اند و فاسق را ز فرج از نار بشفاعت انبیاء درست کرده اند و در تقریر
این معنی در هر ملت اظهار نام متدین بآن ملت کرده اند و در تورت یهودی و عبری را این منزلت اثبات
نموده اند و در انجیل نصرانی را درین مرتبه داشته اند و در قرآن عظیم مسلمانان را این منزلت نهاده اند و مناد
حکم ایمان است بخدا و روز آخرت و انقیاد پیغام بری که بر ایشان مبعوث باشد و عمل بشرایع ملت و اجتناب
از منہیات آن نه خصوص هیچ فرقه اند از انبیا یهود و انستند که هر که یهودی باشد یا عبری البتہ بهشتی خواهد بود
و شفاعت انبیاء او را خلاص خواهد ساخت و هر چند روز در دوزخ نه خواهد ماند اگر چه آن مناد حکم محقق نشود
بجدا بوجه آورده باشد که صحیح نه بود و از ایمان با آخرت و بر رسالت پیغام بری مبعوث بایشان خطه ادراک
نکرده باشد و این خطه صرف است و بجهل محض چون قرآن عظیم همین است بر کتب سابقه و همین مواضع اشکال
آن شبیه را بر وجهی که کشف فرمود بلی من کسب السیئة و احاطت به خطیئتہ فاولئک اصحاب النار
هم فیما خالدا دن و از انجمله آن است که در هر ملت احکام به حسب مصالح آن عصر بیان نموده اند و در تشریح
بر وفق عادات قوم سلوک نموده اند و بتأکید اخذ بآن وادامت عمل و اعتقاد بران و حصر حقیقت دران امر فرموده اند
و مراد آن است که دران عصر دران زمان حقیقت دران اعمال محصور است وادامت ظاہری مراد است اداست
حقیقی یعنی تا آنکه نبی دیگر نیاید و پرده فخار از روی نبوت بے انداخته نشود و ایشان آن را بر استیلاء
نسخ یهودیت حمل کرده اند و وصیت اخذ بآن ملت فی الحقیقت معنیش وصیت اخذ بایمان و اعمال
صالحه است خصوصیت آن ملت لذا تھا معتبر نیست ایشا خصوصیت را معتبر دانسته گمان کردند که
یعقوب علیہ السلام اولاد خود را به یهودیت وصیت کرده است و از انجمله آن است که خدائے تعالی در سرتو
انبیاء و تابعان ایشان را به لقب مقرب و محبوب تشریف داده است و منکران ملت را به صفت مغفول
نکو سپیده است و درین باب بلفظ شائع در هر قوم تکلم واقع شد اگر لفظ ابنابجائے محبوبان ذکر شده باشد
چه عجب یهود گمان کردند که آن تشریف داتر بر اسم یهودی و عبری و اسرائیلی است و نه دانستند که داتر
بر صفت انقیاد و خضوع و تشییع بر او حق است به بعثت انبیاء لا غیر و ازین قبیل تاویلات فاسده

بسیار در خاطر ایشان مکرر شده بود و آن را از آباء و اجداد خود گرفته قرآن از آنکه این شبهات بر وجهی فهم شود
و کتمان آیات آن است که بعضی احکام و آیات را برائے محافظت جاه و شرفی یا برائے طلب ریاستی خفا
می نمودند تا اعتقاد مردمان نسبت ایشان متلاشی نشود و برترک عمل بآیات لازم نه شوند از آنجا که آن
که رجم زانی در توریت مذکور است و ایشان بنا بر جمیع اخبار خود بر ترک رجم و اقامت جلد و تحسیم وجه بجای
آن آن را ترک کرده بودند و از خوف فضیحت آن رومی پوشیدند و از آن جمله آن است که آیات را در این
بشارت با جبره و تمیل علیها السلام است به بعثت نبی در میان اولاد ایشان و اشارت بوجود ملت که در
سرزمین جلد متیوع تمام پیدا کند و بسبب آن جبال عرفات به تلبیه مملو گردد و از اطراف اقلیم قصداً موع
گردد و آن آیات تا حال در توریت ثابت است تاویل می کردند که اخبار است بوجود این ملت نه امر است باخذ
آن و می گفتند ملت که کذب علی بن اویس این تاویل دیک را هیچ کس نمی شنید و پیش هیچ کس صحبت
نداشت با یکدیگر تو اصرار می کردند با خفا آن و تجویز اظهار آن بهر عام و خاص نمی کردند اتحاد توهم بهما
فتح الله علیه که لیحا جو که بد عند ربکم چه بلا جابل بودند منت نبیان خدا بر با جبره و تمیل باین مبالغه
و ذکر این امت بدین تشریف هیچ احتمال دارد که حمل بر اخبار آن می باشد و تحریض بتدین آن نه بود
سبحانک هذا افک عظیم و اما افزاین سبب آن دخول نفیق و تشدد دست بر اجار و بهبان ایشان استخوان
یعنی استنباط بعض احکام بنا بر ادراک مصلحت در این بدون نص شارع و استنباطات واهی از این دادن
پس اشباع آن را الحق باصل ساختند و اتفاق سلف خود را یکی از حج فاطمه گمان می کردند خود را انکار
نبوت حضرت عیسی علیه السلام هیچ مستند ایشان نیست مگر اقوال سلف و هم چنین در بسیاری از
احکام و اما مسأله در اقامت احکام آن در کتاب بخل و حرص خود ظاهر است که مقتضی نفس اماره است و
آن بر همه کس غالب است (لا من شاء الله ان النفس لامارة بالسوء) اما این رزولیت در
آن کتاب رنگی دیگر پیدا کرده بود که تکلف می کردند برائے تصحیح آن به تاویل ناسد و آن را در رنگ تشریع اظهار
می کردند و اما استبعاد رسالت حضرت پیغمبر باصلی المشرع علیه و آله و سلم پس سبب آن اختلاف عادات انبیاء و
احوال ایشان است در کثرت تزویج و تعلیل آن در آنچه بدان مانند اختلاف شریعت ایشان و اختلاف ممت الشریع
انبیاء و بعثت پیغمبر از قوم بنی اسمعیل بعد از آنکه جمهر انبیاء از بنی اسرائیل بودند و امثال آن و اصل درین مسئله
آن است که نبوت بمنزله اصلاح نفوس عالم است و تعدیه عادات و عبادات ایشان از یکجا و اصول
برو اتم هر قومی در عبادات و تدبیر منزل و سیاست مدینه عادت دارند اگر نبوت در آن قوم پیدا شود
آن عادات را بر انداخته و از سر نو ایجاد دیگری نماید بلکه تمیز نماید در میان عادات آنچه بر قاعد باشد

و موافق مرضی حق بود بآنی گذارد و آنچه خلاف آن باشد تفسیر و بد بقد ضرورت و تذکیر بآل الله و بایام الله نیز بهمان
 اسلوب می شود که در میان ایشان شائع باشد بدان شناخته باشند پس بسبب این نکته شریع انبیا مختلف
 شده و مثل این اختلاف اختلاف حکم طبیب است چون تدبیر و بیمار کند کی را دوائی سرد و بد و غذای سرد
 و صفت کند و دیگر را دوائی حار و غذای حار امر نماید و عرض طبیب در هر دو جای یک است و آن اصلاح طبع
 و ازاله مفسد لا غیر و باشد که در هر اقلیم دو او غذا اعلی و صفت کند بحسب عادات آن قلم و در هر فصلی تدبیر
 دیگر اختیار نماید بحسب طبع آن فصل همچنان حکیم حقیقی جل مجده چون خواست که آن بیمار را مرض نفسانی را
 معالجه نماید و تقویت طبع قوت ملکه و ازاله مفسد اینها و فرماید بر حسب اختلاف اقوام و عادات و مشهور است
 و مسلمات هر عصر آن معالجه مختلف شد باجماله اگر نمونه بیرون خواهی که بینی علمای سوره که طالب دنیا باشند و خو
 گرفته به تقلید سلف و مرض از نصوص کتاب سنت و تعقیق و تشدید استخوان عالمی را مستند ساخته از کلام
 شایع معصوم بپروا شده باشند و احادیث موضوعه و تاویلات فاسده را مقتضای خود ساخته باشند و تماشا
 کن کاظمی و امانتاری به حضرت عیسی علیه السلام ایمان آورده بودند و ضلالت ایشان آن بود که خدای را تبارک
 تعالی سه شعبه متغایر بوجه من الوجوه و متحد بوجه آخری دانستند و آن شعبه را قائم نشاء می گفتند یکے اب آن بازار است
 عالم بود و دیگر بے ابن و آن بازار صادر اول است که معنی عام شامل جمیع موجودات است و دیگر روح القدس و
 آن بازار اعتقالات مجرده بود و اعتقاد می کردند که اقنوم این بر روح عیسی تدیس نموده یعنی چنانکه جبرئیل علیه السلام بقوله
 آدمی ظاهر می شود همچنین این بصورت روح عیسی ظهور نمود پس عیسی هم خداست و هم ابن الله و هم بشر و هم
 بشریه و آیه هر دو بروی چهار سیت و درین باب تمسک به بعض نصوص انجیل می نمودند که در اینجا لفظ ابن واقع
 شده بعض افعال آیه را بخود نسبت داده اند جواب اشکال اول بر تقدیر تسلیم اگر کلام حضرت عیسی باشد
 نه معرفت آن است که لفظ ابن در زمان قدیم بمعنی محبوب و مقرب مختار بوده است چنانکه بسیاری از قرآن در انجیل
 دلالت می کند جواب اشکال ثانی آن است که بر سبیل حکایت است چنانکه ایلچی پادشاه می گوید که ما فلاں ملک را
 فتح کردیم و فلاں قلعه را بر هم زدیم و در حقیقت این معنی راجع است بپادشاه و ایلچی که بجز ترجمانی نیست و نیز
 میتوان بود که طریق دومی بر عیسی انطباع معانی بوده است در لوح نفس ایشان از قبل عالم اعلی نه تمثال
 حضرت جبرئیل بصورت بشریه و القاء کلام پس بسبب این انطباع کلامی از حضرت ایشان جاری می شد
 که مشعر نسبت آن افعال بخود باشد و الحقیقه غایب حقیقه بالجمله خدای تعالی را در این مذہب باطل
 فرمود و بیان نمود که عیسی بنده خداست و روح پاک می که در رحم مریم صدیقیه نفخ کرد و او را روح القدس تائید
 داد و عنایت خاص در باره او می داشت بالجمله اگر بفرض خدا تبارک و تعالی در کسورت روحی که از جنس

سائر ارواح است برآمده باشد و تدبر به بشری کرده بود چوں این نسبت را نیک بشکافیم لفظ اتحاد برین معنی
 جاری نباشد الا بتسلخ و اقرب الفاظ باین معنی تقویم و مثل آن بود تعالی عما یقول الظالمون علواً کبیرا
 اگر خواهی که نمونه آن ازین فریق ملاحظه کنی امروز اولاد مثل کن و اولیا را تماشا کن که در حق آبا خود چه ظنون
 دارند و تا کجا کشیده برده اند و سیع علم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و نیز از ضلالت ایشان بگو
 آن است که جزم می کنند که حضرت عیسیٰ مقتول شده است و فی الواقع در قعه عیسیٰ اشتباهی واقع شده بود
 رفع بر آسمان را قتل گمان کردند و کابر اعیان کابر همان غلط را روایت نمودند خدا می تعالی در قرآن شریف
 از الیه شبه فرمود که مَا قُلُوْهُ وَاَصْلُوْهُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ لَکُمْ فِيْهِ اٰیٰتٌ لِّاُولِیْ الْاَلْبَابِ اِذْ یُذْکَرُ
 است معنی اخبار است به جرات یهود و اقدام ایشان بر قتل هر چند که خدا تعالی ازین مهملکه نجات میسر کرد
 و آنچه مقوله حواریان است منشاء آن وقوع اشتباه است و عدم اطلاع بر حقیقت رفع که مالوف اذبان
 و اسماع نبود و نیز از ضلالت ایشان یکی آن است که میگویند که فارقلیطا موعود همان عیسیٰ است که بعد قتل پیش
 حواریان آمد و ایشان را به تمسک انجیل و صییت کرد و می گویند عیسیٰ و صییت کرده است که متنبیان بسیار
 پیدا خواهند شد پس هر که نام مرا گیر و سخن او قبول کنی و الا نه کنی قرآن عظیم بیان فرمود که بشارت حضرت
 عیسیٰ بر پیغمبر ماصلی الله علیه و سلم منطبق است نه بر صورت روحانیه حضرت عیسیٰ زیرا که در انجیل گفته شد که
 فارقلیطا مدتی در میان شما باشد و تعلیم علم کند و پاک سازد مردمان را و این معنی جز حضرت پیغمبر ماصلاطاهر
 نه شد و نام عیسیٰ گرفتن عبارت از آنست که اثبات نبوت ایشان کند نه آنکه الله گوید یا ابن الله اما منافقان
 دو قسم بودند گروهی بزبان کلمه ایمان می گفتند و دل ایشان مطمئن بود بکفر و جود صرف بخاطر اظهار می کردند و
 در حق ایشان است فی الدارک الاسفل من النار که و به داخل شدند در اسلام بضعف مثلاً به عادات قوم خود
 معتاد اند اگر قوم مسلمان باشد ایشان نیز مسلم شوند و اگر کافر باشد ایشان نیز کافر و مثلاً اتباع لذات و پیروی نمیه
 بر دل ایشان چنداں هجوم کرده است که محبت خدا و محبت رسول را جای نگذاشته یا حرص و حسد و حقد و مثل
 آن مالک قلب ایشان شده است که حلاوت مناجات و برکات عبادات را بخاطر ایشان جانم نگذاشت
 و مثلاً اشتغال بامور معاش چنداں مشغوف خود ساخت که اهتمام بامر معاد و آن را توقع داشتن و در فکر
 آن افتادن فرصت نداد و مثلاً در رسالت حضرت پیغمبر ماطنون و ایهیه و شبهات را یکیک بخاطر ایشان
 میگذرد و هر چند تا آنجا نمی رسند که خلع ربقه اسلام کنند و از آن باب بکلی بر آیند و منشأ آن مشکوک
 جریان احکام بشریت است بر حضرت پیغمبر و ظهور ملت اسلامی در صورت غلبه ملوک بر اطراف ممالک
 و مانند آن و مثلاً محبت قبائل و عشائر ایشان ماسر آن داشت که در نصرت ایشان و تقویت تائید

ایشان ہر چند خلاف اہل اسلام باشند سعی بلیغ بہ تقدیم رسانند و دریں مقابلہ امر اسلام را مست کنند ایں قسم نفاق عمل و نفاق اخلاق است و نفاق اول بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نتوان دانست کہ از قبیل علم غیب است و بر مرکوز قلب اطلاع نتوان یافت و نفاق ثانی کثیر الوقوع لایماد و زمان ما و اشارہ بہین نفاق است آنچہ در حدیث آمدہ ثلاث من کز فیہ کمان منافقا خالصا اذا حدث کذب و اذا وعد اخلف و اذا خاصم فجر و ہم المنافق بطنہ و ہم المؤمن فوسدہ الی غیر ذلک من الاحادیث خداے تعالیٰ اعمال و اخلاق ایشان را در قرآن عظیم آشکارا ساخت و از احوال ایں دو گروہ چیزے بسیار بیان فرمود تا بہ امت از اں استرازا نمایند و اگر خواہی از منافقان نمونہ بہ بینی در مجلس امر و مصاحبان ایشان را ببین کہ مضی ایشان را بر مرضی شارع ترجیح می دهند در انصاف نتیجہ فرق نیست در میان آنانکہ کلام آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بے واسطہ شنبہ نفاق و زبیدند و در میان آنانکہ الحال پیدا شدہ اند و بطریق یقین حکم شارع معلوم کردہ اند بعد از اں برایشان خلاف آن اقدام نمی نمایند و علی ہذا التقیہ جماعہ از معقولیان کہ شکوک و شبہات بسیار بخاطر دارند و معاد را نہیاً و منہیاً ساختہ اند نمونہ آن گروہ اند بالجملہ چون قرآن بخوانی گمان کن کہ مخاطبہ با قومی بود کہ بودند و در گذشتند بلکہ حکم حدیث مستبعد سنن من قبل کہ نتیجہ بلیغ بود دیگر امر و نمونہ آن موجود است پس مقصود اصلی بیان کلیات آن مقاصدست نہ خصوصیات آن حکایات ایں است آنچہ دریں کتاب از بیان عقائد ایں فرق ضالہ و تقریر ہوا بہینہا میسر شد و آن در فہم معانی آیات مخاصمہ انشاء اللہ کافی است۔

فصل۔ در بقیہ مباحث علوم پنجگانہ باید دانست کہ نزول قرآن برائے تہذیب طوائف ناس است از عرب و عجم و حضور بدو پس حکمت الہی مقتضی آن باشد کہ در تذکیر بآلاء اللہ زیادہ از آنچہ معلوم اکثر افراد بنی آدم بود خطاب کرد و زیادہ اذلال بکارتیش بکار نیار و سخن در اسماء اللہ و صفات اللہ بوجہی سوق خست کہ بادر اکی و فطانتی کہ افراد انسان در اصل فطرت بر آن مخلوق اند بدون محاربت حکمت الہیہ بڈن مزاولت علم کلام آن را توانند احاطہ نمود و بفہم آن تواند رسید پس اثبات ذات سبداً اجمالاً فرمود کہ ایں علم ساریست در افراد بنی آدم نتیجہ طائفہ ازین جماعہ در اقلیم صالحہ و امکانہ قریبہ بہ اعتدال نہ بینی کہ منکر آن باشد و چون اثبات صفات بطریق امعان و تحقیق حقائق بہ نسبت ایشان ممکن بود و اگر اصلاً بر صفات الہی مطلع نہ شوند معرفت ربوبیت کہ انفع اشیا در تہذیب نفوس ہمان است نہ رسند حکمت الہی مقتضی آن شد کہ از صفات کاملہ بشر کہ آن را ندانند و بوجہ آن تمدح میان ایشان جاری است چند برگزیدہ و آن را بازار معانی غامضہ کہ عقول بشر را بساحت جلال او راہ نیست استمال فرمود نکته لیس

مکملہ شئی تریاق و اعضاء جہل مرکب ساخت و چندے از صفات بشریہ کہ در اثبات مثل اس ثوران باہم
 بجانب عقائد باطلہ حاصل می شد مثل اثبات ولد و بکار و جزع منع فرمود اگر نیک بشکافی جبریان بر مسطر علوم و
 انسان غیر مکتبہ ایشان و تمیز صفاتی کہ اثبات اس می توان کرد و در انہا خلطہ بنی آید از صفاتی کہ ثوران او باہم
 باطلہ می نماید امرے و قیق است کہ اذہان عالمہ بآن نتوان رسید لاجرم اس علم توقیفی آمد و نصرت تکلم با نچہ
 خواہند دادہ نہ شد و از آلا اللہ و آیات قدرت او جل و علا آں را اختیار فرمود کہ ضرر بد و و عرب و عجم یکساں
 فہم کنند لہذا ذکر نعم نفسانیہ کہ مخصوص علماء و اولیاء باشد در میان نیا مدواز نعمتہاے اتفاقیہ مخصوصہ بملوک
 خبر نہ وادیس آنچہ ذکر اس می بالیست کہ در مثل خلق سموات و ارض است و انزال بار از سحاب و جاری ساختن آن
 از ارض و بر آوردن انواع اثمار و جوب و از ہار بواسطہ آب الہام صناعات ضروریہ و اقدار بر فعل آنہا است
 و در مواضع بسیار تنبیہ بر اختلاف احوال مردمان در وقت ہجوم مصائب و انکشاف آنہا تقریر کردہ آید از ارض
 نفسانیہ کثیرہ الوقوع است و از ایام الشریعی و قائلی کہ آں را احداث فرمودہ است از مثل انعام مطیعین و
 تعذیب عصاة آں را اختیار فرمودہ کہ بگوش ایشان رسیدہ باشد و اجمالاً ذکر می از اس شنیدہ باشند مثل قصص
 قوم نوح و عاد و ثمود کہ عرب آں را اباعن جد تلقی نمودہ بودند و مثل قصص حضرت ابراہیم و انبیاء بنی اسرائیل کہ
 بسبب یہود با عراب در قرون بسیار مانوس استماع ایشان شدہ بود و قصص شاذہ غیر مانوسہ ایراد فرمود و نہ
 اخبار مجازات فارس و ہند و از کہ نمود از قصص مشہورہ جماعتی چند انزع فرمودہ کہ در تذکیر ایشان بکار آید نہ
 تمام قصص بجمع خصوصیات آنکہ دو حکمت در اینجا آن است کہ چون عوام قصہ نادرہ غایت ندرت شنوند
 یا پیش ایشان استقصا در ذکر خصوصیات قصص کردہ شود بفس آں قصص میل نمایند و از تذکرہ کہ عرض اصلی
 ہمان است در مانند و این سخن ہذاں ماند کہ عارفی گفتہ است کہ از آن باز کہ قواعد تجوید را مردمان یاد گرفتند
 از خشوع در تلاوت باز مانند و از آن باز کہ مفسران در وجہ بعیدہ تفسیر سخن را ندند علم تفسیر نادر کالعدم شد
 پس از آن قصص کہ مکرر در قرآن مے آید قصہ خلق آدم از ارض است و سجدہ کردن فرشتگان و سر باز زدن
 شیطان و ملعون شدن او و سعی کردن او از آن بجدہ و اغواے بنی آدم است و قصہ مخاصمہ حضرت نوح
 و ہود و صالح و لوط و شعیت با قوم خود ہا در باب توحید و امر معروف و نہی و منکر و سر باز زدن آں قوام
 و شہادت رکیمہ آوردن ایشان و جواب دادن حضرات انبیاء و عقوبت الہی آں اشقیاء را و ظہور نصرت او
 تعالی بہ نسبت انبیاء و تابعان ایشان و قصص حضرت موسی با فرعون و فرعونیاں و با سفہار بنی اسرائیل و
 مکابرہ اس جماعت با حضرت ایشان و قیام خدائے تعالی بعقوبت آں اشقیاء و ظہور نصرت او مرہ بعد مرہ نسبت
 جناب اعلی و قصہ خلافت داود و سلیمان و آیات و کرامات ایشان و محنت ایوب و یونس و ظہور نصرت

آہی برایشان و استجاب دعاے ذکر یاء و قصص عجیبہ حضرت عیسیٰ و قول ایشان بے پدر و تکلم ایشان و مہر
و ظہور خوارق عادات از ایشان پس این قصص با طوار مختلفہ اجمالاً و تفصیلاً حسب مقتضائے اسلوب سور
مذکور شد و از ان قصص کہ در یک جایاد و جافقط مذکور شد رفع حضرت ادریس است و مناظرہ حضرت ابراہیم با فرعون
و رویت احیاء طیر و ذبح فرزند و قصہ حضرت یوسف و قصہ تولد حضرت موسیٰ و القای ایشان دریم و قتل
ایشان قطعی را و گریختن بمیدین و ترویج آنجا و دیدن نار بر شجرہ و سخن شنیدن از ان و قصہ ذبح بقرہ و قصہ ملاقات
حضرت موسیٰ با خضر و قصہ طالوت و جالوت و قصہ بلقیس و قصہ ذوالقرنین و قصہ اصحاب کہف و قصہ دومرد
کہ محاورہ کردند با یکدیگر و قصہ اصحاب جنت و قصہ رسل ثلاثہ حضرت عیسیٰ کہ اوراکفار شہید ساختند و قصہ
اصحاب الفیل پس مقصود از این قصص نہ معرفت النفس نہ است بلکہ مقصود انتقال ذہن سامع سرت بوضاحت
شکر و معاصی و عقوبت خداے تعالیٰ بر آنہا و مطمئن شدن بنصرت خداے تعالیٰ و ظہور عنایت اورباب مخلصین
و از ذکر موت و ما بعد آن کیفیت موت انسان و بیچارگی اودراں ساعت و عرض جنت و نار بعد از موت ظہور
ملاکہ عذاب بیان فرمود و اشراط قیامت از نزول حضرت عیسیٰ و خروج دجال و یاجوج و ماجوج و فتنہ صمق
و فتنہ قیام و حشر و نشر و سوال و جواب و میزان و یافتن نامہائے اعمال بہ میزان و در آمدن مؤمنین بہ
بہشت و در آمدن کفار بدوزخ و اختصاص اہل نار تابعان و متبوعان با یکدیگر و منکر یکدیگر گردیدن و یکدیگر را
لعن کردن و اختصاص اہل ایمان برویت خداے تعالیٰ و تعداد انواع تعذیب از سلاسل و اغلال و جہنم غشاق
و زقوم و انواع تنعیم از حور و قصور و انہار و مطائم ہنہ و ملائس ناعمہ و زنان جمیلہ و صحبتہائے دلکشای اہل جنت
با یکدیگر پس این قصص را در سوختلغہ باجمال و تفصیل حسب اقتضای اسلوب آن سور متفرق گردانیدہ شد و کلیہ
در مباحث احکام آن بہت کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ملت حنیفیہ مبعوث شد ندیس لازم آمد کہ شرائع آن
ملت را باقی گذارند و نتیجہ تغییرے باہیات آن مسائل را بنیاد مگر تخصیص عموم و زیادت و قیقات و تحذیرات
و مانند آن و خداے تعالیٰ خواست کہ بہت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عرب را پاک کند و بہرست عرب
سائر اقالم را پس لازم آمد کہ مادہ شریعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر رسوم و عادات عرب باشد
چون مجموعہ شرائع ملت حنیفیہ و رسوم و عادات عرب را ملاحظہ کنی و تشریح آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
کہ بمنزلہ اصلاح و تسویہ آن بہت تامل نمائے ہر حکم را سبب دانستہ باشی دہر امر و نہی را مصلحت فہم
کردہ باشی و تفصیل این سخن در از بہت بالجملہ در عبادات از طہارت و صلوٰۃ و صوم و زکوٰۃ و حج و ذکر
قدورے عظیم راہ یافتہ بود از جہت تساہل در اقامت آن و اختلاف مروج در ان بہ سبب عدم معرفت
بودن اکثر آن و دخول تحریفات اہل جاہلیت در ان قرآن عظیم آن ہمہ بے نسقی را بر انداخت و ہوارہ

و مسوی نمود و در تدبیر منزل رسوم ضار و تعدیه و سرکشیه بسیار راه یافته بود و احکام سیاست مدنی نیز مختل
 شده بود قرآن عظیم ضبط اصول آن و تحدید و تقویت آن فرمود و ازین باب انواع کبائر بسیار را از صفات مذکور
 شد و مسائل صلوٰۃ بطریق اجمال مذکور کرده شد و لفظ اقامت صلوٰۃ گفته آمد که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 از آن بنائے مساجد و جماعت و اوقات ہم تفصیل آن کردند و مسائل زکوٰۃ نیز باختصار فرموده شد
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تفصیل آن فرمودند و صوم در سورۃ بقره و حج نیز ذکر کرده شد و جهاد در
 سورۃ بقره و انفال و احزاب و متفرق و محدود در مائده و نور و میراث در نسا و کاح و طلاق در سورۃ بقره و نسا
 و طلاق و غیره آن چوں ازین قسم که فائده آن عام است جمیع امت را گذشتی قسمی دیگر است که سوال را که
 پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورده باشند جواب فرمود یا در حادثه اہل ایمان بذل نفس و اموال
 نمودند و منافقان خویشان آراء و امساک و رزیدند پس خداے تعالی مدح مومنان و نکویش تہدید
 منافقان فرمود یا حادثه واقع شد از قبیل تقریر اعدا و کف ضرایشان خداے تعالی منت بر مسلمانان بنهاد
 و آن نعمتہا را یاد ایشان داد و حالتی پیش آمد که در آنجا تنبیہ و زجر می یا تعریف و ایمانے یا امرے و نہی
 و کار می شود خداے تعالی در آن باب نازل ساخت آنچہ ازین قبیل است لابد ذکر آن قصص بطریق
 اجمال مفسر را می باید کرد و تعریضات بقصہ بدر در انفال و احد در آل عمران و خندق در احزاب و حدیث
 در فتح مبنی نصیر و حشر کرده شده است و حشر بر فتح مکہ و غزوہ تبوک در برات و اشارت بہ حجۃ الوداع
 در مائده و اشارت بہ قصہ نکلح زینب در احزاب و تحریم سریہ در سورۃ تحریم و قصہ افک در سورۃ نور و
 اجتماع جن تلاوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را در سورۃ جن و احقاف و قصہ مسجد ضرار در سورۃ برات و قصہ
 اسرار و اول بنی اسرائیل کرده آمد و این قسم نیز بحقیقت از باب تذکیر یا ایم اللہ است لیکن چوں حل
 تعریضات او موقوف بر سماع قصہ است از سائر اقسام او ممتاز کرده شد.

باب دوم در بیان وجہ خفای معانی نظم قرآن بہ نسبت اذان اہل زمان و ازالہ آن باوضح بیان
 باید دانست کہ قرآن بلغت عرب راست راست بغیر تفاوت نازل شد و ایشان بسلیقہ کہ داشتند
 فہم معنی منطوق آن می کردند کما قال و الکتاب المبین و قال فَاَنَّا عَرَبٌ بِلَا لُغَةٍ كُنَّا نَتَّبِعُونَ و قال
 اَحْكِمْتُ اَيَاتِي ثُمَّ فُصِّلَتْ مَرَضِي شَارِعَ عَدَمِ خَوْضٍ بُوَدِ تَاوِيلٌ مُتَشَابِهٌ قُرْآنٌ وَ تَصْوِيرٌ جَوَائِزُ صِفَاتِ
 الٰہیہ تَسْمِیَہِہِمُ وَ اسْتِقْصَاۃُ تَقْصَصِہُمَا وَ اِنْذَارٌ و لٰہِذَا اَبَاں حَضْرَتِ صَلٰی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم کَمِ سَوَالِی مَعِ کَرْدَنَدِ
 و ازین باب اندک چیزے مرفوع شد اما چوں آن طبقہ در گذشت و عجم مداخلت کردند و آن لغت اول متروک
 گشت و در بعض مواضع صعوبت فہم مراد حاصل شد و احتیاج بہ تفتیش لغت و نحو افتاد و سوال و جواب

در میان آمد و کتب تفسیر تصنیف شد لازم آمد که اجمالاً مواضع صعوبت را یاد کنیم و امثله آن را بیان نماییم تا
عند الخوض بزیادت میان حاجت زانند و بمبالغة در کشف آن مواضع اضطراب نشود پس عدم وصول برادر لفظ
گاهی بسبب استعمال لفظ غریب است و علاج آن نقل معنی لفظ از صحابه تابعین و سائر اهل معانی و گاهی بسبب
ندانستن منسوخ از نسخ و گاهی بسبب یاد نداشتن اسباب نزول و گاهی بسبب حذف مضاف یا موصوف
یا غیر آن و گاهی بابدال چیز بچیز یا ابدال حرفی بجای حرفی یا ای بجای ای یا فعلی بجای فعلی یا جمع بجای
مفرد و بالعکس یا اسلوب غیبت بجای خطاب و گاهی به تقدیم ماحقه التأخیر و بالعکس و گاهی بسبب انتشار ضمیه
و تعدد مراد از لفظ واحد و گاهی بسبب تکرار و اطناب و گاهی بسبب اختصار و ایجاز و گاهی بسبب استعمال کنایه و
تعریض و متشابه و مجاز عقلی یا ران سعادت مندر باب دیگر که در مبدأ کلام به حقیقت این امور و بعضی امثله آن
مطلع شوند و در موضع تفصیل باشارت می فرماید و در مرز اکتفا نمایند

فصل اول در شرح غریب قرآن و بهترین شرح غریب آن است که ادل از ترجمان القرآن عبد الله بن عباس
از طریق ابن ابی طلحه صحیح شده است و بخاری در صحیح خود غالباً بر همین طریق اعتماد کرده است و بعد از آن طریق ضحاک
عن ابن عباس و جواب ابن عباس از سوالات نافع ابن الازرق و این هر سه طریق را سیوطی در ائقان ذکر کرده است
بعد از آن شرح غریبی که بخاری از ابی نعیم نقل کرده است بعد از آن شرح غریبی که سائر مفسرین اصحاب و تابعین
و تبع تابعین روایت کرده اند و مراد مناسب می نماید که در باب تخریج از این رساله جمله صالحه از شرح غریب قرآن
باشان نزول جمع کنم و آن را رساله مستقاه سازم تا اگر کسی خواهد داخل این رساله سازد و اگر کسی خواهد جدا گانه یاد گیرد
و للناس فیما یعشقون مذاهب در بخاری باید دانست که صحابه و تابعین گاهی تفسیری می کردند لفظ را بلازم
معنی او و گاهی متأخران تعقب می کنند آن تفسیر قدیم را از جهت تنقیح لغت و تخصیص موارد استعمال و عرض درین
رساله سر و آن تفسیرات سلف است بعینه تنقیح و نقد آن را موضوعی است غیر این موضع سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد

فصل دوم از مواضع صعوبت در فن تفسیر که مباحث آن بسیار است و اختلاف درینجا بیشتر معرفت ناسخ و
منسوخ است و اقوای وجه صعوبت اختلاف اصطلاح متقدمین و متأخرین است درین باب آنچه از استقرار کلام
صحابه و تابعین معلوم می شود آن است که ایشان نسخ را استعمال می کردند باز از معنی لغوی که از الیه چیز است به
چیز نه باز ای مصطلحه اصولیان پس معنی نسخ نزد یک ایشان از الیه بعضی اوصاف آیت است بآیت دیگر خواه
انتهائے مدت عمل باشد یا صرف کلام از معنی متبادر بغیر متبادر یا بیان اتفاقی بودن قیدی یا تخصیص عامی
یا بیان فارق در میان منصوص و آنچه مقیس بر آن است ظاهراً یا از الیه عادت جلالیت یا شریعت سابقه باب
نسخ نزد یک ایشان باب واسع آمد و عقل را در اینجا جولانی شد و اختلاف را گنجایش و لهذا عدد آیات منسوخه

بياض صدر سائده اندواكرك نيك لبشكافي غير محصور است اما انچه باصطلاح متأخرين منسوخ است عدد قليل بلش
 نیست لا سيما بحسب توجيحي كه بافتياكرده الميم شيخ جلال الدين سيوطي در كتاب القان بعد از ان كه از بعض علماء آنجه
 مذکور شد به بسط لائق تقرير نمود و آنچه برائے متأخرين منسوخ است بروفي شيخ ابن العربي تحریر کرده قريب است
 شمرده فقير ادر اكثر آن است نظر است فلنورد كلامه مع التعقب فمن البقرة كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ
 أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ الْآيَةُ مَنْسُوخَةٌ قِيلَ بآيَةِ الْمَوَارِيثِ وَقِيلَ بِحَدِيثِ الْأَوْصِيَةِ لِوَارِثٍ وَقِيلَ بِالْإِجْمَاعِ
 حَكَاهُ ابْنُ الْعَرَبِيِّ قُلْتُ بَلْ هِيَ مَنْسُوخَةٌ بِآيَةِ يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ وَحَدِيثِ الْأَوْصِيَةِ مَبِينٌ
 لِلنَّاسِ قَوْلُهُ تَعَالَى وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ قِيلَ مَنْسُوخَةٌ بِقَوْلِهِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ
 وَقِيلَ مُحْكَمَةٌ وَلَا مَقْدَرَةٌ قُلْتُ عِنْدِي وَجْهٌ آخَرٌ وَهُوَ أَنَّ الْمَعْنَى وَعَلَى الَّذِينَ يَطِيقُونَ الطَّعَامَ فِدْيَةٌ
 هِيَ طَعَامُ مَسْكِينٍ فَاصْطَمِرْتُ قَبْلَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ مُتَقَدِّمُ رَتَبَةٍ وَذَكَرُ الصَّهْبِ لِأَنَّ الْمُرَادَ مِنَ الْفِدْيَةِ هُوَ الطَّعَامُ
 وَالْمُرَادُ مِنْهُ صَدَقَةُ الْفِطْرِ عَقِبَ اللَّهِ تَعَالَى الْأَمْرَ بِالصِّيَامِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ بِصَدَقَةِ الْفِطْرِ كَمَا عَقِبَ
 الْآيَةِ الثَّانِيَةِ بِتَكْبِيرَاتِ الْعِيدِ قَوْلُهُ تَعَالَى أَحِلْ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثَ نَاسِخَةٌ بِقَوْلِهِ كَمَا كُتِبَ
 عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لِأَنَّهُ مَقْتَضَا الْمَوَافَقَةِ فِيمَا كَانَ عَلَيْهِمْ مِنْ تَحْوِيلِ الْأَحْلِ وَالْوُطَى بَعْدَ النَّوْمِ ذَكَرَهُ
 ابْنُ الْعَرَبِيِّ وَحَكَى قَوْلَ آخَرَانِ نَسَخَ لَهَا كَانَ بِالسَّنَةِ قُلْتُ مَعْنَى كَمَا كُتِبَ التَّشْبِيهُ فِي نَفْسِ الْوُجُودِ
 فَلَا نَسْخَ إِنَّمَا هُوَ تَغْيِيرٌ مَا كَانَ عِنْدَهُمْ قَبْلَ الشَّرْعِ وَلَمْ يَحْدِثْ لَيْلًا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 شَرَعَ لَهُمْ ذَلِكَ وَلَوْ سَلِمَ فَمَا كَانَ ذَلِكَ بِالسَّنَةِ وَقَوْلُهُ تَعَالَى يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ الْآيَةِ
 مَنْسُوخَةٌ بِقَوْلِهِ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً الْآيَةِ أَخْرَجَهُ ابْنُ جُرَيْجٍ عَنْ عَطَاءِ بْنِ مَيْسَرَةَ قُلْتُ هَذِهِ الْآيَةُ
 لَا تَقْتُلْ عَلَى تَحْرِيمِ الْقِتَالِ بَلْ تَدُلُّ عَلَى تَحْوِيلِهِ وَهِيَ مِنْ قَبِيلِ تَسْلِيحِ الْوَلَدَةِ وَظَاهِرُ الْمَنَاعِ فَالْمَعْنَى
 أَنَّ الْقِتَالَ فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ كَبِيرٌ شَدِيدٌ وَلَكِنَّ الْفِتْنَةَ أَشَدَّ مِنْهُ فَجَازَ فِي مُقَابَلَتِهَا هَذَا التَّوْجِيهَ
 ظَاهِرٌ مِنْ سِيَاقِهَا كَمَا لَا يَخْفَى وَقَوْلُهُ تَعَالَى وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ إِلَى قَوْلِهِ مَتَاعًا إِلَى لَحْلِ مَنْسُوخَةٍ بِآيَةِ
 أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ عَشْرًا وَالْوَصِيَّةُ مَنْسُوخَةٌ بِالْمِيرَاثِ وَالسَّكْنَى بِأَقِيَّةٍ عِنْدَ قَوْمٍ مَنْسُوخَةٌ عِنْدَ
 آخَرِينَ بِحَدِيثٍ وَلَا سَكْنَى قُلْتُ هِيَ كَمَا قَالَ مَنْسُوخَةٌ عِنْدَ جِهْوَ الْمُفْسِرِينَ وَيُمْكِنُ أَنْ يُقَالَ
 يَسْتَحِبُّ أَنْ يُجُوزَ لِلْمَيِّتِ الْوَصِيَّةُ وَلَا يُجِبُّ عَلَى الْمَرْأَةِ أَنْ تَسْكُنَ فِي وَصِيَّةٍ وَعَلَيْهِ ابْنُ عَبَّاسٍ وَهَذَا
 التَّوْجِيهَ ظَاهِرٌ مِنَ الْآيَةِ وَقَوْلُهُ تَعَالَى وَإِنْ بَدَأْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ وَتَخَفُوا يَحْسِبُكُمْ اللَّهُ مُنْكَرًا
 بِقَوْلِهِ لَا يَكُفُّ اللَّهُ نَفْسًا أَوْ سَعَهَا قُلْتُ هُوَ مِنْ بَابِ تَخْصِيصٍ لِعَامِ بَيْنَتِ الْآيَةِ الْمَتَاخِرَةِ أَنَّ
 الْمُرَادَ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ مِنَ الْإِخْلَاصِ وَالنَّفَاقِ لِأَنَّ أَحَادِيثَ النَّفْسِ الَّتِي لَا اخْتِيَارَ فِيهَا فَازَ التَّكْلِيفُ

لا يكون الا في ما هو في وسع الانسان ومن آل عمران اتقوا الله حق تقاته قيل انه منسوخة
بقوله فاتقوا الله ما استطعتم وقيل لا بل هو محكم وليس فيها آية يصح فيها دعوى لنسخ غير
هذه الآية قلت حق تقاته في الشرك والكفر وما يرجع الى الاعتقاد وما استطعتم في الاعمال من
لم يستطع الوضوء يتيمم ومن لم يستطع القيام يصلي قاعدا وهذا التوجيه ظاهر من سياق
الآية وهو قول ولا تموتن الا وانتم مسلمون ومن النساء والذين عقدت ايمانكم فاقوهم
نصيبتهم منسوخة بقول واولو الاحام بعضهم اولى ببعض قلت ظاهر الآية ان الميراث لله والى
والبر والصلة لم يزل في النسخ وقوله تعالى واذا حضر القسمة الآية قيل منسوخة وقيل لا ولكن
تجاوز الناس في العمل بها قلت قال بن عباس هي محكمة والامر بالاستحباب وهذا اظهر وقوله تعالى
واللاقى ياتين الفاحشة الآية منسوخة بآية النور قلت لا نسخ في ذلك بل هو ممتد الى لغاية فلما
جاءت الغاية بين النبي صلى الله عليه وسلم ان السبيل الموعود كذا وكذا فلا نسخ
ومن المائدة ولا الشهر الحرام منسوخة باباحة القتال فيه قلت لا نجد في القرآن ناسخا ولا في
السنة الصحيحة ولكن المعنى ان القتال المحرم يكون في الشهر الحرام اشد تغليظا كما قال النبي صلى الله عليه
وسلم في الخطبة دماءكم واموالكم حرام عليكم كحرمة يومكم هذا في شهركم هذا في بلدكم هذا وقوله تعالى فان
جاؤك فاحكم بينهم او اعرض عنهم منسوخة بقوله وان احكم بينهم بما انزل الله قلت معناه اذا خرت
الحكم فاحكم بما انزل الله ولا تتبع اهواءهم فالاحكام ان لنا ان نترك اهل الذمة ان يرفعوا القصة الى
زعماهم فيحكموا بها عند هم ولنا ان عند هم بما انزل الله علينا وقوله تعالى اذا خوان من غيركم منسوخ
بقوله واشهد واذوى عدل منكم قلت قال احمد بظاهر الآية ومعناها عند غير او اخوان من غير اقراركم
فيكونون من سائر المسلمين ومن الانفال ان يكن منكم عشرون صابرون الآية منسوخة بالآية
بعد ما قلت كما قال منسوخة ومن البراءة الغزو اخفافا وثقا لا منسوخة بايات العذر وهو قوله ليس
على الاعشى حرج الا بيسر وقوله ليس على الضعفاء الا يتين قلت خفا فالاى مع اقل ما يتاقي به الجهاد من
مركوب وعبد للندمة ونفقة يقنع بها وثقا لا مع الخدم الكثير والمركوب الكثير فلا نسخ او نقول ليس نسخ
متعيينا ومن سورة النور الزاني لا ينكح الزانية الآية منسوخة بقوله وانكحوا الايماي منكم قلت قال احمد
بظاهر الآية ومعناها عند غير ان مرتكب الكبيرة ليس بكفر الا للزانية او لا يستحب اختيار الزانية وقوله تعالى
حرم ذلك اشارة الى الزنا والشرك فلا نسخ واما قوله فانكحوا الايماي فوام لا يشتر الخواص وقوله تعالى ليستاذنكم
الذين ملكت ايمانكم الآية قيل منسوخة وقيل لا ولكن تجاوز الناس في العمل بها قلت من ذهب بن عباس

انها ليست بمنسوخة وهذا الوجه واولى بالاغتماد ومن الاحزاب لا يحل انك النساء من بعد الآية
منسوخة بقوله انا احللنا لك اذا جلف الذاني قلت يحتمل ان يكون الناسخ مقدم في التلاوة وهو الا
ظهر عندي ومن المجادلة اذ انا جيتم الرسول فقد مو الآية منسوخة بالآية بعد ها قلت هذا كما
قال ومن الممتحنة فاقوا الذين ذهبوا اذ اجهم مثل ما انفقوا قيل منسوخ بآية السيف وقيل
بآية الغنية وقيل فحكمك قلت الاظهر محكم ولكن الحسم في المأونة وعند قوة الكفار ومن المزمل
فما اكمل الا قليلا منسوخ باخو السورة ثم نسخ الاخر بالصلوة الخمس قلت دعوى الشيخ بالصلوة الخمس غير
متجهة بل الحق ان اول السورة في تأكيد الذنب الى قيام الليل واخرها نسخ التأكيد الى محرم الذنب قال لسيوط
موافقا لابن العربي فهذه احدى وعشرون آية منسوخة على خلاف في بعضها ولا يصح دعوى الشيخ
في غيرها والاصح في آية الاستيذان والفتنة والاحكام عدم النسخ فصارت تسعة عشر قلت وعلى ما حوت
لا يتعين النسخ الا في خمس آيات -

ويكره ان موضع صعوبة معرفة اسباب نزول است ووجه صعوبة در ان باب نیز اختلاف متقدمين ومتأخرين است
آنچه از استقرار کلام صحابه و تابعين معلوم می شود آن است که نزولت في كذا انه محض برائے قصه که در زمان آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بوده و سبب نزول آیت گشته است بعد از آنکه بکسی یکی از اصحاب علی علیه آله را که در زمان
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوده است یا بعد از آن حضرت ذکر کنند و گویند نزولت في كذا او در اینجا انطباق جمیع قیو
لازم نیست بلکه اصل حکم می باید که منطبق باشد و گاهی سوائے که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آورده باشند یا حادث
که در ان ایام نیک فرجام متحقق شده باشد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حکم آن را از آیت استنباط کرده باشند و
آن آیت را در ان بات تلاوت نموده باشند تقریر نمایند و گویند نزولت في كذا او گاهی در صورت ها گویند
فانزل الله تعالى قوله كذا ایا فنزلت گویند و گویا این اشارت بآن است که استنباط آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
از ان آیت و القاسم آن آیت در ان ساعت بخاطر مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز نوعی از وحی و نفوذ
فی الروح است ازین جهت می توان گفت فانزلت و اگر کسی در اینجا بگوید که نزولت تعبیر کنی نیز می تواند شد و می بیند در
ذیل آیات قرآن چیز های بسیار تقریر می کنند که به حقیقت نه از قسم سبب نزول باشد مثل استشهاد و صحابه و
مناظرات خود بآیات یا مثل ایشان بحدیث یا تلاوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آیت را برائے استشهاد
کلام خود یا روایت حدیثی که موافق آیت باشد در اصل غرض یا بعین موضع نزول یا بعین اسماء مذکورین بطریق
ابهام یا بطریق تلفظ کلمه قرآنی یا فصل سورت یا بات قرآن یا صورت امثال آنحضرت با مرء از او امر قرآن
و این همه در حقیقت از اسباب نزول نیست و شریک مفسر احاطه بآن نیست شریک مفسر معرفت دو چیز

یکے قصے کے آیات تعریف بآئی کنند پس فہم ایمان اس آیات بغیر معرفت اس قصص میسر نمی شود و دیگر قصہ
 کہ تخصیص عام یا مثل آن از وجہ صرف از ظاہری نماید پس فہم مقصد آیات بدون آن قصص میسر نہ شود و
 اینجا می باید دانست کہ قصص انبیاء سابقین در حدیث کم مذکور شدہ اند اس قصص طویلہ یعنی کہ مفسرین
 تصدیق روایت آن کے کشند ہم منقول از علماء اہل کتاب است الا ما اشار اللہ تعالیٰ در صحیح بخاری بہ و ہر مفسر
 لا تصدقوا اہل الکتاب ولا تکنوا ہم و نیز باید دانست کہ صحابہ و تابعین برائے مذاہب مشرکین و یہودی و
 عادات جہالات ایشان قصص جزئیہ ذکر می کردند تا آن عقائد و آں عادات روشن تر شود و می گفتند نزلت الایۃ
 فی کذا و ارادہ ایشان آن بود کہ درین قبیل نازل شد اس باشد یا مانند آن و یا نزدیک بآں و انہا بآں صورت
 نہ مقصد خصوص آن صورت می کردند بلکہ بنا بر آنکہ تصویر صالحی است آن امور کلیہ را و لہذا بسیار است کہ اقوال ایشان
 مختلف شود و ہر یکے بجانبے کشد و فی الحقیقت مطلب یکے باشد ابودرداء ہمانا ہمیں نکتہ اشارت کردہ است بخبا
 کہ گفتہ کسے فقیہ نمی شود تا آنکہ یک آیہ را بر محامل متعددہ نہ بندد علی ہذا اسلوب بسیار است کہ در قرآن عظیم دو
 صورت مبین شود یکے صورت سعید و در آنجا بعض اوصاف سعادت بیان کردہ شود و دیگر صورت شقی و در آنجا
 اوصاف شقاوت انہا نمودہ آید و غرض ازین بیان احکام آن اوصاف و اعمال باشد نہ تعریف شخصی معین چنانکہ
 فرمود (س ۲۲) و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملتہ امہ کوہا و وضعتہ کرہا بعد از آن دو صورت
 ذکر نمود صورت سعید و صورت شقی و مانند اس و آیت (س ۱۲۱) و اذا قيل لهم ما انزل ربکم قالوا
 اسا طیر الاولین (س ۱۲۱) و قيل للذین اتقوا ما اذا انزل ربکم قالوا خیرا و بر ہمیں طور جان باید کرد
 آیت ضرب اللہ مثلا قریۃ كانت امنة مطمئنة و آیت (س ۹) هو الذی خلقکم من
 نفس واحدة و جعل منہا زوجا لیسکن الیہا فلما بغتہا الایۃ قد افلح المؤمنون الذین ہم فی
 صلواتہم خاشعون و لا تطع کل حلاف مہین و درین صورت لازم نیست کہ آن خصوصیات بعینہا
 در شخصے یافتہ شود چنانکہ در آیت کہ مثل حبۃ ابتت سبع سنابل فی کل سنبلۃ مائۃ حبۃ
 لازم نیست کہ جبہ بدیں صفت یافتہ شود مقصود تصویر زیادت اجر است لا غیر اگر صورتے موافق آن در اکثر
 خصوصیات یا کل آن یافتہ شود و از قبیل لزوم ما لہم یلزمہ خواہد بود و گاہے شبہ ظاہر الورد در ادفع
 کردہ شود یا سوالے قریب الفہم را جواب گفتہ آید بقصد اصلاح کلام سابق نہ آنکہ کسے در آن عصر سوال
 کردہ باشد و شبہ ہم رسانیدہ بود بسیار است کہ صحابہ در تقریر آن مقام سوالے فرض کنند و مطلب
 را در صورت جواب و سوال تقریر نمایند و اگر نیزہ تحقیق تخص نہائیم آن ہمہ یک کلام است نسق نزول
 بعضی بعد بعضے گنجائش نہ دارد یک جملہ است منتظم فکر قیود آن بر قاعدہ نہ باشد و گاہے صحابہ ذکر

تقدم وتأخر كسند و مراد ايشان تقدم و تاخر رتبه باشد چنانكه ابن عمر و آيت و الدين يكتزون الذ هب
 و القصة گفته است هذا قبل ان ينزل الزكوة فلما انزلت جعلها الله تعالى طهورا لافعال معلوم
 است كه سورة برات آخرين سورت سرت و اين آيت در رضا عيف قصص متاخره است و فرضيت زكوة
 پيش از اين ساها بود ليكن مراد ابن عمر تقدم اجمال است تنبه از تفصيل بالجملة آنچه شرط مفسر سرت از نزول
 از دونوع ميشيست يك قصص عزوات و غير آن كه در آيات ايا بخصوصيات آن قصص واقع ميشود تا
 آن قصص نه دانند بفهم حقيقت آن نه رسند و غير فوائد بعض قيود و سبب تشدد و در بعض مواضع موقوف بر
 معرفت حال نزول باشد و اين بحث اخير حقيقت فته است از فنون توجيه و معني توجيه بيان وجه كلام سرت
 و حاصل اين كلمه آن سرت كه گاه در آيت شبه ظاهره مآيد از استبعاد آن صورت كه مدلول آيت سرت
 يا تناقض در آيت با هم يا تصور ماصدق آيت بر ذوق مبتدي شكل نمي شود يا فائده قيدي بدين اوني نشيند
 چون مفسر حل اين اشكال نمايد آن حل را توجيه خوانند چنانكه در آيت يا اخت هارون سوال كردند كه ميان
 حضرت موسي و حضرت عيسي مدت بسيار بود پس هارون چگونه برادر مرقيم باشد گوياسائل در خاطر مغمم كرده بود كه اين
 هارون همان هارون برادر حضرت موسي است پس آن حضرت صلي الله عليه وسلم جواب دادند كه بني اسرائيل تسميه مي كردند
 با سارا صالحين كه پيش از ايشان گذشته بودند چنانكه سوال مي كردند كه آدمي روز محشر بر روي خود چگونه مشي كند فرمودند
 ان الذي امشاه في الدنيا على حليل لقادان عيشية على وجهه و چنانكه از ابن عباس سوال كردند دريك
 آيت آمده لا يتساءلون و در آيت ديگر و اقبل بعضهم على بعض يتسألون آملو وجه تطبيق چه باشد ايشان
 گفتند عدم تساؤل در روز محشر است و تساؤل بعد دخول در جنت و از حضرت عائشة سوال كردند كه سعي بين الصفا
 و المروة اگر واجب است چرا لاجنح گفته شد ايشان جواب دادند كه قومي از آل تنجب مي كردند باین سبب
 لاجنح گفته شد و حضرت عمر از آن حضرت صلي الله عليه وسلم سوال كردند كه قيدان خفتن چه معني دارد فرمودند صدقة
 تصدق الله بها يعني كرمادر صدقه مضائقه نمي كنند همچنين خداي تعالي اين قيد براي مضائقه ذكر نه فرمود
 است قيد اتفاقي است و مثالها مي توجيه بسيار است و مقصود تنبيه است بر معني آن و اما مناسب نمايد كه در
 باب بنجم آنچه بخاري و ترمذي و حاكم در تفسير براي خود از باب نزول و توجيه شكل ذكر كرده اند بسند در سنت
 تا صاحب يا تا حضرت پيغام بر صلي الله عليه وآله وسلم بطريق تنقيح و اختصار نقل كنيم براي دو فائده يك آنكه
 حفظ اين قدر آثار مفسر را ضروريست چنانكه شرح غريب قرآن قدرسي كه ذكر كرديم ضروري است ديگر آن كه
 دانسته شود كه اكثر اسباب نزول در فهم معاني آيات دخل نه دارد اللهم الا شئ قليل از قصص مذكور مي شود
 و درين تفاسير ثلثه كه اصح تفاسير است نزد يك محدثين و آنچه محمد بن اسحق كلبه درين باب افراط كرده اند در

زیر هر آیه قصه آورده اند نزد یک محدثین اکثر غیر صحیح است و در اسناد آن نظر است آن را شرط تفسیر نیست
خطای بین است و بر حفظ آن تدبیر کتاب الله را موقوف داشتند حفظ خود را از کتاب الله فوت کردند است - و ما
توفیقی الا بالله علیه توکلنا و هو رب العرش العظيم

فصل - در بقیه مباحث این باب حذف بعضی اجزای ادوات کلام که اخفای آرد و همچنین ابدال چیزهای از
چیز و تقدیم ماحقه التأخیر و تأخیر ماحقه التقديم و استعمال متشابهات و تعریفیات و کنایات خصوص تصویر
معنی مراد بصورت محسوسه که لازم آن معنی باشد در ماده استعاره مکنیه و مجاز عقلی است پس بطریق اختصار
به بعضی امثله این اشیا مطلع سازیم تا بصیرت حاصل شود اما حذف پس آن چند قسمت دارد حذف مضامین
و موصوف و متعلق و غیر آن (س ۹۲) و لكن البر من امن ای بر من امن (س ۱۵ و ۶) و ایتنا مؤد
الناقة مبصرة ای ایت مبصرة لانها مبصرة غیر عمیا (س ۱۱) و اشر برا فی قلوبهم العجل العجل و العجل
(س ۱۵ و ۲۲) اقتلت نفسا زکیة بغیر نفسی بغیر قتل نفس اوفساد ای بغیر ضا دمن فی السموات
والارض ای من فی السموات و من فی الارض لان شیئا و حدث هو فی السموات والارض (س ۸) و
ضعف الحیوة و ضعف الممات ای ضعف عذاب الحیات و ضعف عذاب الممات (س ۴) و
اسأل القرية ای هل القرية (س ۱۴) بدلو انعمت الله کفر ای فغوا مکان شکر نعمت الله کفرا
(س ۱۱) یحیی للقی هی اقوامی للخصلة القی هی اقوام (س ۱۹) بالقی هی احسن ای بالخصلة القی
هی احسن (س ۱۴) سبقت لهم منا الحسنی ای العکلمة الحسنی والعبرة الحسنی (س ۱۳)
و قد تنا علی رساک ای علی لسنة رساک انا
انزلناه فی لیلۃ القدر ای انزلنا القرآن وان لم یسبق له ذکر (س ۲۳ و ۱۲) حتی توارت بالجباب ای
توارت الشمس (س ۲۴ و ۱۹) و ما یلقها ای خصلت البصر (س ۱۳ و ۱۲) و عبد الطاعوت فیهن قرا
بالنصب ای جعل منهم عبد الطاعوت (س ۱۹ و ۱۳) فجعله نسبا وصهرا ای جعل له نسبا وصهرا
(س ۹ و ۹) واختار موسی قومه ای من قومه (س ۱۲ و ۵) الا ان عاد کفروا و جهما ای کفروا و انعمت ربهما
او کفرا برهمن یزع الخافض (س ۱۳ و ۸) تفتوا ای لا تقنوا و معک لا تزال (س ۲۳ و ۱۵) ما نعبد هم
الا بیقربونا الی الله زلفی ای یقولون ما نعبد هم (س ۹ و ۹) ان الذین اتخذوا العجل ای الذین
اتخذوا العجل الها (س ۲۳ و ۵) تا توننا عن الیمین ای وعن الشمال (س ۲۴ و ۱۵) فظلمتم تفکھون
انا المغمضون ای تقولون انا المغمضون (س ۲۵ و ۲) لو نشاء لجعلنا منکم ملائکة ای بدلا منکم (س ۹ و ۱۵) کما
اخرجک ربک ای امض باید دانست که حذف خبر آن لاجزای شرط یا مفعول فعل یا مبتدای جمله و مانند آن

و تکیه مابعد دلائل می کند بر حدیث آن در قرآن مطر دست (س ۸۸) فلو شاء لهدا لکم اجمعین ای لو
 شاء هدا لکم لهدا لکم (س ۱۱۲) الحق من ربی ای هذا الحق من ربک (س ۲۴) لا یستوی
 منکم من انفق من قبل الفتح و قال اولئک اعظم درجه من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا
 ای لا یستوی من انفق من قبل الفتح و من انفق من بعد الفتح فذو الثانی لد لاله قوله اولئک
 اعظم درجه من الذین انفقوا من بعد (س ۲۳) و اذا قيل لهم اتقوا ما بین یدیکم
 و ما خلفکم لعلکم ترحمون و ما تاتیهم من آیه من آیات ربهم الا کانوا عنها معرضین ای
 اذا قيل لهم اتقوا ما بین یدیکم و ما خلفکم اعرضوا و نیز باید دانست که صل در مثل و اذ قال
 ربک للملئک و اذ قال موسی آن است که اذ طرف فعله باشد لیکن این را نقل کردند بمعنی تهویل و تخویف
 پس مانند آن است که کسی مواضع مانده را یا اوقاع مانده را یا دمی کند بغیر ترکیب جمله و بی وقوع در حیز اعاب
 بلکه مقصود ذکر آنهاست تا صورت آن در ذهن مخاطب ترسیم شود از آن حادثه خوفی بر ضمیر مستولی گردان
 تحقیق آن است که در امثال این مواضع تفتیش عامل او ضرور نیست و الله اعلم و نیز باید دانست که حذف جارا از سر
 مصدریه در کلام عرب مطر دست و معنی لان باشد بان وقت آن و نیز باید دانست که در مثل و لو تری اذ الظلمون
 فی عمرات الموت و لم یری الذین ظلموا اذ یردون العذاب صل آن است که جواب شرط محذوف باشد اما
 این ترکیب را نقل کرده اند بمعنی تعجب پس حاجت تفتیش محذوف نمانده است و الله اعلم و اما ابدال تصریف
 است کثیر الفنون گاهی باشد که فعل را بجای فعلی ذکر نمایند برائے اغراض شئی که استقصا و رد ذکر آن اغراض وظیفه
 این کتاب نیست (س ۱۳۱) اهذ الذی یدکوا لکم ای بسبب الهتکم اصل کلام آن بود که اهذ
 لذی یسبب لیکن ذکر سبب مکرر و داشتند و آن را بدل کردند بکروا ازین قبیل است آنچه در عرف می گویند
 که بدشمنان فلان کس عارض شده است و می گویند که بدگان حضرت درینجا تشریف آورده اند یا بدگان
 جناب عالی این مقدمه را می دانند و مرا و آن است که جناب عالی آمده اند و جناب عالی این را می دانند
 (س ۱۴) من لا یحبون ای من لا ینعروا چون نصرت بدون اجتماع و صحبت صورت نمی بست و
 و یحبون بدل آن آوردند (س ۱۳۹) ثقلت فی السموات و الارض ای خفیت لان الشی اذا
 خفی علیه ثقل علی اهل السموات و الارض (س ۱۲) فان طبن لکم عن شئی منه نفسا ای
 عفون لکم من شئی من طیبه من نفوسهن و گاهی اسم بجای اسم (س ۱۹) و ظلت
 اعناقهم لها خاضعین ای خاضعة و کانت من القانتین ای من القانتات (س ۱۹) فمالهم من نصیر
 ای من ناصر (س ۲۹) فمالهم من نصیر ای من ناصر (س ۲۹) فمالهم من نصیر ای من ناصر

والعصيان الانسان لفي خسراى افراد بنى ادم ائراد اللفظ لانه اسم جنس يا ايها الانسان انك
 كاذب الى ربك كذا المعنى يا بنى ادم انكم افراد اللفظ لانه اسم جنس. وجمليها الانسان
 يعنى افراد الناس. كذبت قوم نوح المرسلين. اى نوحا وحده. انا فتحنالك (س ٢٩/٨) انا
 لقادرون اى انا لقادر (س ٢٨/٢) وَلَئِنْ اَنْتَ يَسْلُطُ رُسُلُهُ. اى يسلط محمد صلى الله عليه وسلم
 (س ٩/٩) الذين قال لهم الناس. اى عروة الثقفى وحده (س ١٢/٢١) فاذا قرأ الله لباس الجوع
 اى طعام الجوع ابدال الطعام باللباس ايد انابان الجوع له اثر من التحول والذبول يعيم البدن
 ويشبهه كاللباس (س ١٦/١) صبغة الله اى دين الله ابدال بالصبغة ايد انابانه كالصبغ يتلون
 به النفس او مشاكلة بقول النصارى فى العمودية. وطور سينين اى طور سيناء سلام على لياسين
 اى على لياس قلب الاسمان للازدواج وگاس حرفه بجاس حرفه وگير آرد (س ٩/٩) فلما تجلى ربه
 للجبل اى على الجبل كما تجلى فى المرة الاولى على الشجرة هم لها سابقون اى اليها سابقون (س ١٧/٩) لا
 يخاف لذي المزسولون الا من ظلم. اى لکن من ظلم استيناف. لا صلبتكم فى جزع النخل
 اى على جزع النخل (س ٢٤/٢) ام لهم مسلم يستمعون فيه اى يستمعون عليه. السماء منفطربة اى
 منفطربة مستكبرين به اى عنه (س ٩/٢) اخذته العزة بالا ثم اى حملته العزة على الاثم
 (س ١٩/٣) فاسأل به خبير اى فاسأل عنه لا تاكلوا اموالهم الى موالهم اى مع اموالهم المرافق
 اى مع المرافق (س ٢٩/١٩) يشرب بها عباد الله اى يشرب منها (س ١٤/١) وما قد روا الله حق
 قد اذ قالوا ما انزل الله على بشر من شئ اى ان قالوا جملة بجاى جملة ايراد كند مثلك جملة دلالت
 على كند بجاى اصل مضمون جملة ثانية وسبب وجود اس پس بدل کرده مى شود باى جملة (س ١١/٢) وان تخالطوهم
 فاخوانكم اى ان تخالطوهم لا باس بذلك لانهم اخوانكم وشان الاخوان يخالطوا خا
 (س ١٣/١٣) لمتوبة من عند الله خيراى لوجدوا ثوابا ومتوبة من عند الله خير (س ١٣/١٣)
 ان يسرق فقد سرق اخرك من قبل اى ان يسرق فلا عجب لانه سرق اخرك من قبل (س ١٢/١)
 من كان عدوا لجبريل فانه نزل على قلبك باذن الله اى من كان عدوا لجبريل فان الله عد له
 فانه نزل على قلبك بانه فعدوه يستحق ان يعاذه الله تعالى فخذ فان الله عدوله بدليل
 الآية التالية وابدل منه فانه نزل على قلبك وگاس اس كلام متقفى تنكير سرت ودران كلام باذخال
 لام واوصافت تصرف كنى معنى برهان تنكير اولى باشد (س ٢٥/١٣) وقيله يارب قيل له يا سرب
 فابدل بقيله لانه اخصر فى اللفظ حق اليقين اى حتى يقين اضيف ليكون ايسر فى اللفظ

وكانه سنن طبيعي كلام تذكير غير مست باثبات آل يا افراد آل پس از سنن طبيعي برآرند و تذكر را مؤنث کنند
و مؤنث را تذكر سازند و مفرد الجمع نمايند بسبب ميل معنی (س ١٥٤) فلما راى الشمس بازغة قال هذا
ربى هذا (الكبر) (تا) من القوم الظالمين (س ٢١) مثله كمثل الذى استوقد ناراً فلما اضاءت
ما حوله ذهب الله بنورهم و كانه بجائى تنبيه مفرد ذكر کنند (س ١٦٠) الا ان اغنىهم الله ورسوله
من فضله (س ٣١٢) ان كنت على بينة من ربى و انا فى رحمة من عندى فصبيت عليك
والاصل فجميعاً فافردة لا يهمل كثنى واحد و مثله الله ورسوله اعلم و كانه مقتضائى طبيعت
كلام آن است كه جزا را در صورت جزا آرند و مشروط را در صورت شرط و جواب قسم را در صورت جواب قسم پس در كلام
تقرىفى كنند و آن جزى جماعه مستقلة مستانقة سازند تا ميل كنند به معنى واقامت چيزى نمايند كه دلالت دارد
بر آن بوجهى الوجود و النازعات غرقا و الناضطات نشطا و السابحات سبحا فاسباقات سبقا فالمدبرات
امرا يوم ترجف الراجفة - المعنى البعث و المحشر حق بديل عليه يوم ترجف و السماء ذات البروج و اليوم
الموعود و شاهد و مشهود قتل اصحاب الاخذ و المعنى المجازاة على الاعمال حق - اذا السماء
انشقت و اذنت لربها و حقت و اذا الارض مدت و اقلت صافى بها و تخلت و اذنت لربها و حقت
يا ايها الانسان انك كادح المعنى الحساب و الجزاء كائن و كانه قلب در اسلوب كلام كنند كه اسلوب
كلام مقتضى خطاب باشد و غائب آرند (س ٨٠) حتى اذا كنتم فى الفلك و جرين بهم بريح طيبة
انشارا بجائى اخبار گيرند و اخبار را بجائى انشار (س ٢٢٩) فامشوا فى مناكبها - اى تمشوا ان كنتم
مؤمنين - اى ايمانكم يقتضى هذا من اجل ذلك كتبنا على بنى اسرائيل لمعنى على قياس
حال ابن ادم كنسنا او على مثال حال ابن ادم فابدل منه من اجل ذلك لان القياس لا يكون
الا بملاحظة العلة فكان القياس نوع من التعليل - ارايت واصل بمعنى استفهام از رويت است و اين جا
نقل کرده اند تا تشبيه باشد بستمع كلام آينده چنانكه در عرف گویند هیچ مى بينى و هیچ مى شنوى و تقديم و تاخير نیز
صعوبت فهم مراد بهمى رساند چنانكه در شعر مشهور لبثت فى شانها سلبت فادى + بلا جرم اتيت به سلافا
و تعلق به بعيد نیز صعوبت مى آرد و آنچه از اين قبل باشد (س ٨٢) الا ال لوط انا المنجو هم اجمعين
الامراته ادخل على الاستثناء فصعب فهمها يكذبك بعد بالدين متصل بقوله لقد خلقنا

الانسان فى احسن تقويم (س ٩١) يدعو اهلن ضرة اقرب من نفع اى يدعو من ضرة -

(س ٢٠) لتخروا بالعصية اولى لقوة اى لتتروا بالعصية بها (س ٦٦) و امسحوا برؤسكم و اجعلكم
اى اغسلوا ارجلكم (س ١٦٧) و لولا كلمة سبقت من ربك لكان لزاما و اجل مسمى - اى و لولا كلمة

سبقت واجل مسمی لكان لزاما (س ۶۱۰) ان لا تفعلوه تكن فتنة متصل بقوله فعليكم النص
 (س ۲۸) الا قول ابراهيم متصل بقوله كانت الحكم سورة حسنة في ابراهيم (س ۱۳۹) يستلونها
 كانك حفي عنها ای يستلونها عنيا كانك حفي وزياده از سنن طبعی نیز اقسام است گاهی بصفت باشد
 (س ۱۰) ولا طائر يطير بجناحيه (س ۲۹) ان الانسان خُلِقَ هَلُوعًا اذ امسه الشر جزوعا واذ امسه
 الحذر ضوعا وگاهی بکرم (س ۱۶۸) للذين استضعفوا امن امن مفهم وگاهی بطف تفسیری (س ۲۲)
 حتى اذا بلغ اشدا وبلغ اربعين سنة وگاهی بکرم (س ۱۱۱) وفايت مع الدين يدعون من دون الله
 شركاء ان يتبعون الا الظن اصل الكلام وفايت مع الدين يدعون من دون الله شركاء الا الظن
 (س ۱۱) وگاهی جاء هم كتاب من عند الله مصدر قلماء معهم وكانوا من قبل يستفتحون على
 الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به (س ۱۲) ولينشئ الذين لو تركوا امن خلفهم فبركة
 ضعا فآخا فاعليهم فليستقوا الله (س ۸۲) يستلونها عن الاهلة قل هي موافقت للناس والحج
 هي موافقت للناس باعتبار ان الله شرع لهم التوقيت بها والحج باعتبار ان التوقيت بها
 حاصل للحج ولو قيل هي موافقت للناس في حجهم كان اخصر ولكن اظن (س ۲۵) لتند
 ام القرى ومن حولها وتند يوم الجمعة تنذ رام القرى يوم الجمعة (س ۳۲۰) وتري الجبال تحسرها
 جامدة اي ترى الجبال جامدة ادخل الحسبان لان الرواية تحي لمعان والمراد بها معنى الحسبان -

(س ۱۰۲) كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وانزل معهم الكتاب
 بالحق ليحكم بين الناس فيه اختلفوا فيه وما اختلف فيه الا الذين اوتوه من بعد ما جاءتهم
 البينات بغيا بينهم فهدى الله الذين امنوا لما اختلفوا فيه من الحق باذنه والله يهدي
 من يشاء الى صراط مستقيم ادخل وما اختلف فيه الا الذين اوتوه في تضاعيف الكلام
 المستظلم بعضها ببعض بيان الضمير اختلفوا وايد ان ابا ان المراد من الاختلاف ههنا هو الاختلاف
 الواقع في امة الدعوة بعد نزول الكتاب بان امن بعض وكفر بعض وگاهی برسر فاعل يا مفعول حرف
 جزر ياد كنند وآن را بواسطه حرف جر مفعول فعل سازند بحيث توكيد وصلت (س ۱۰) يوم نحبي اي
 هي (س ۱۱) وقفينا على اثارهم بعيسى بن مريم اي وقفينا هم بعيسى بن مريم ودر مقام كنه
 بايد دانست كه او در مواضع بسيار توكيد و صلوات بر آله عطف اذ اوقعت الواقعة وكنهه
 اذا جازئته وفتحت ابوابها وليخص الله وجميع فائز ايد باش قسطلا في وشرح كتاب الحج ودر باب
 المعتمر اذا طاف طواف العمرة ثم خرج هل يجزيه من طواف الوداع گفته ويجوز توسط الطواف

بین الصفة والموصوف لتأكيد الصوق بالموصوف نحو (س ۱۰۳) اذ يقول المنافقون والذين
 في قلوبهم مرض قال سيبويه هو مثل مررت بزيد وصاحبك اذا اردت بصاحبك زيد
 وقال الزمخشري في (س ۱۱۲) قوله تعالى وما اهلكنا من قرية وله كتاب معلوم جملة
 واقعة صفة لقرية والقياس ان لا يتوسط الوادينها كما في قوله تعالى وما اهلكنا من
 قرية الا لهما مذرون وانما توسطت لتأكيد لصوق الصفة بالموصوف كما يقال في الحال
 جاءني زيد عليه ثوب وجلوني وعليه ثوب انتهى وكله بسبب انتشار ضمير واو او بمعنى اريك كانه
 صعبت فهم مرادهم (س ۱۰۲۵) وانهم ليصد ونهم عن السبيل ومحسبون انهم مهتدون
 يعني ان الشياطين ليصدون الناس عن السبيل ومحسب الناس انهم مهتدون وقال قرينه
 في موضع واحد المراد به الشيطان وفي الموضع الاخر الملك (س ۱۰۲) يستلونك ماذا ينفقون قل
 ما انفقتم من خير (س ۱۱۲) ويستلونك ماذا ينفقون قل لعنوا قل معناه اي انفاق ينفقون و
 اي نوع من الانفاق ينفقون وهو صادق بالسؤال عن المصروف لان الانفاق يصير باعتبار المصارف
 انواعا والثاني معناه اي مال ينفقون وازي قيل است آذن لفظ جعل وشئ وما شئان برائى موافق
 كانه بمعنى خلق جعل لظلمات والنور وكله بمعنى اعتقد (س ۸۳) وجعلوا الله محازا وشئ بجائى
 فاعل آيد بجائى مفعول به هو كانه مفعول مطلق وغير آ (س ۲۴) ام خلقوا من غير شئى من غير خالق
 (س ۲۱) فلا تسألنى عن شئى اى عن شئى مما يتوقف فيه من امرى امر وبناء وخطب وكله محضر عنه
 اراده كند هو نبأى عظيم اى قصه عجيبه وبعين غير وشر وآنچه بآن معنى آيد در هر محل مختلف شود وازي قيل است
 انتشار در آيات آيتى كه مقام هلى آں بعد ايراد قصه است كانه مبادرت كند وآنرا قبل از تمام قصه
 ايراد نمايند باز عود كنند بقصه وآن را تمام فرمايند وگله در نزول متقدم باشد ودر تلاوت متاخر باشد
 (س ۱۲۲) را تقلب وجهك در نزول مقدم است وسيقول السفهاء متاخر ودر تلاوت بالعكس وگله
 جواب ادرميان قول كفار درج كنند (س ۱۶۳) ولا تؤمنوا الا لمن تبع دينكم قل ان الهدى
 هدى الله ان يؤتى احدا مثل ما اوتيتكم بالجمله اين مباحث تفصيل بسيارى طلبد اما در آنچه
 گفتيم كفايت است خواننده سعادتمند چون اين امور را بخاطر مستحض داشته باشد در اثناى خواندن
 باندك تا طے غرض سخن در باب غير مذکور را بر مذکور قياس كند وازيك مثال با مثله ديگر انتقال نمايد
 فصل بايد دانست كه حكم آن است كه داننده لغت ازال كلام بجز يك معنى اداك نكند واعتبار نشستن
 عرب ولسان موشگافان ز ما را كه موشگافى بجاورد است وفضل كه حكم را متشابهى سازد معلوم

را بجهول و متشابه آن است که محتمل و معنی باشد بسبب احتمال رجوع ضمیر بدو مرجح چنانکه شخصی گفت لعل ان
 الامیر اصرنی ان العن فلانا العند الله یا اشتراک کلمه در دو معنی مانند لامستقم در جماع و لمس بید و
 احتمال عطف بر قریب و بعید مانند وامسحوا بر و مسک و ارجلکم فی قوله الکسرة و احتمال عطف و اطمینان
 مانند لا یعلموا و یدله الا الله و الواسخون فی العلم و کنایت آن است که کلمه اثبات کنند و قصد نه نبوت
 عین آن باشد بلکه قصد آن است که انتقال کند ذهن مخاطب بلازم آن بلزیم عادی یا عقلی چنانکه از عظیم
 الرماد معنی کثرت ضیافت و از کلمه مبسوطان معنی سخاوت و ادراک می شود و تصویر معنی مراد بصورت محسوس از
 همین قبیل است و آن باب است و اسع در اشعار عرب و خطب ایشان و قرآن عظیم و سنت پیغام بر ما
 صلی الله علیه و سلم بآن مشحون است و اجلب علیه بخیلک در جملک تشبیه داده شد بر کس و زراں چون
 یارایان خود را و از دید که این سو جمله کن و از آن بود و آوجعلنا من بین این یهم سدا و من خلفهم سدا
 و جعلنا فی اعناقهم اغلا لا تشبیه داده شد اغراض ایشان را تدبیر آیات بکس که او را مغلول کرده باشند
 یا بر هر جهت اوسدی بنا کرده باشند پس اصلانی تواند دید و اضمحلال الیدک جناحک من الیهب
 یعنی مجموع خاطر شود و برگندگی نفس بگذارد و نظر این باب در عرب آن است که چون شجاعت کسی را تقدیر کنند شمشیر
 اشاره کنند که این طرف می زند و آن طرف می زند و مقصود جز غلبه او بر اهل آفاق بصفت شجاعت نباشد
 گو در تمام عمر شمشیر بدست نگرفته باشد یا گویند فلاں می گوید که در زمین کسی را نمی بینم که با من مبارزت توان
 کرد و یا گویند فلاں خود چنین می کند و اشاره کنند بهیچیکه اهل مبارزت در وقت غلبه بر خصم می کن
 گو که این شخص بگایه این کلمه نگفته باشد و این فعل نه کرده باشد یا گویند فلاں حلق مرا خفا کرده است در گلو می
 من انداخته لقمان را بر کشیده است و تفریع آن است که حکم عام یا منکر گویند و مقصود تعریف حال شخص خاص
 باشد یا تنبیه بر حال شخص معین و بعضی خصوصیات آن شخص در کلام در آید و مخاطب را بر آن شخص مطلع سازد و مثل
 این موضع خوانند و قرآن نگذار خاطر شود و محتاج آن قصه گردد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون میخواستند
 که بر شخصی انکار کنند می فرمودند ما بال اقوام یفعلون کن او کن اچنانکه و ما کان لمؤمن ولا
 مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امر الا ان یاتوا و اولیاءنا لوالفضل من جمیع
 و السعة تعریف حضرت ابوبکر صدیق و درین صورتها تا آن قصه نه دانستند بفهم مطلب نه رسند و مجاز عقلی
 آن است که اسناد کنند فعل را با آنچه فاعل آن نیست و مفعول به سازند چیزی را که مفعول به آن نیست بعلاقه
 آن نیست بعلاقه آن که میان این هر دو مشابهت هست و تکلم ادعای آن کرده است که داخل در اعداد
 آن است و یکی از جنس آن مانند آنکه گویند بنی امیه انقضی حال آنکه بانی مهملان بودند یا مراد اندیت

الربيع البقل حال آنکه منبت حضرت حق مست در موسم ربیع - والله اعلم بالصواب -

باب سوم

در بیان اسلوب بدیع قرآن را بر دوش منون مبوب و مفصل ساخته شده است تا بر طلبه زان دریایی یاد در فضیله مذکور شود بلکه قرآن را مانند مجموعه مکتوبات فرض کن چنانکه پادشاهان بر عایای خود و کتب اقصیٰ حال مثال می نویسند و بعد از آن مثال دیگر و علی هذا القیاس تا آنکه امثله بسیار جمع شود شخصی آن را مانند وین کند و مجموعه مرتب سازد هم چنین مالک علی الاطلاق بر پیغمبر خود صلی الله علیه و سلم برای هدایت بندگانش بحسب اقتضای حال سوره بعد سوره نازل فرمود و در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر سوره را بعد از آنکه مضمون بود و اما صورته را تدوین نفرموده بودند و در زمان حضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما هم سوره ها را در یک مجلد بترتیب خاص جمع نمودند و این مجموع به مصحف منسی شد و در میان اصحاب سوره ها را به چهار قسم مقسوم ساخته بودند یک سجع طوال سوره اند و دیگر منین که هر یک صد آیت است یا اندک بیشتر و دیگر مثانی که از صد آیت است و دیگر مفصل در ترتیب مصحف دوسه سوره که از اعداد مثانی نرسد در منین داخل نموده شد بملاحظه مناسبت سیاق آن با سیاق منین و علی هذا القیاس در بعض اقسام دیگر تصریح زنده است حضرت عثمان مصلحی چند از آن مصحف انتسخ فرموده با فاق فرستادند تا از آن مصاحف استفاده نمایند و به ترتیبی دیگر تمیل نه کنند چون اسلوب سوره یا اسلوب مثالها یا پادشاهان مناسبت تمام داشت و ابتدا و انتی طریقه کتابت رعایت نموده شد چنانکه بعضی مکاتیب را بحمد خدای تعالی شروع کنند و بعضی را به بیان غرض املا آید و بعضی را به بیان نام مرسل و مرسل الیه و بعضی رقبها و شقیها می باشند بغیر عنوان و بعضی مکاتیب مطول می باشند و بعضی مختصر هم چنان خدای تعالی بعضی سوره را بحمد تسبیح شروع نموده و بعضی را به بیان غرض املا نموده چنانکه فرموده است الكتاب لا ریب فیه هدی للمتقین سورة انزلناها و فرقنا کلماتها و این قسم بدان مانند هذا اما صالحة فلان و فلان و هذا ما اوصی به فلان و آن حضرت صلی الله علیه و سلم در واقعه حدیبیه نوشته بودند هذا ما قاضی علیه محمد بعضی را بذكر مرسل و مرسل الیه چنانکه فرمود تغزیل من الله العزیز الحکیم کتاب احکمت آیات الله فصلت من لدن حکیم خبیر و این قسم بدان مانند که نویسد حکم حضرت خلافت صادر شد یا نویسد سکنه فلان شهر را از حضرت خلافت اعلام آنکه و آن حضرت صلی الله علیه و سلم نوشته بودند من محمد رسول الله الی هو قل عظیم الروم و بعضی را بر دوش رقبها و شقیها بغیر عنوان چنانکه فرمود اذ جاءک المنافقون قد سمع الله قول الی تقادح فی ذریعها یا ایها النبی لم تخم و چون اشهر فصاحت عرب قصائد بوده است در مبداء قصائد تشبیه بذكر مواضع عجیبه و دقایق بانه رسم قدیم ایشان بود این اسلوب را در بعضی سوره اختیار فرمود چنانچه فرمود

وَالصَّافَاتِ صَفًا فَأَلْزَجَاتِ رَجَا وَالذَّارِيَاتِ ذُرًّا وَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا
الْجُجُومُ انْكَسَرَتْ وَخَانِكَ أَوَّارِكَا تَيْبٍ رَاجِعًا مَعَكُمْ وَلَوَادِرُ وَصَايَا وَتَاكِيدٍ بِرَاحِمٍ سَابِقَةٍ وَتَهْدِيدٍ كَيْفَ كَيْفَ خَالَفَتْ
آلَ كَنْدِ خَمِي كَرْدَنَ بَهْمَا اسْلُوبِ خَدَّيْ تَنَالِي أَوَّارِ سَوْرٍ رَاجِعًا مَعَكُمْ وَتَاكِيدٍ بَلِغٍ وَتَهْدِيدٍ عَظِيمٍ خَمِي خَمِي فَرَمُودُ وَكَأَنَّ
شَرْعُ كَرْدَنِ مِي شُدُودِ رَاثَنَائِي سُوْرَهْ كَلَامِ بَلِغٍ عَظِيمِ الْفَاكِدَهْ بَلِغِ الْاَسْلُوبِ رَاثَنَوِي اَزْ حَمْدِ سَجِيَا بَنُوِي اَزْ بِيَانِ
نَعْمِ وَامْتِنَانِ چنانكه شروع فرموده بیان تبارین مراتب خالق و مخلوق (س ۲۰ و ۱۹) بِقَوْلِ الْحَمْدِ لِلَّهِ وَكَلَامِ
عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى اللَّهُ خَيْرُ مَا يَشْكُرُونَ بَعْدَ أُولَئِكَ أَيْسَرُ مَا يَبْلُغُ وَجُودًا بَدَعَ السَّابِقَ
بیان فرموده چنانكه شروع فرموده محاصمه بنی اسرائیل را در اثنای سوره بقره به یسینی اسرائیل اذکروا
نعمتی التي بهمین کلمه ختم فرمود پس ابتداء محاصمه باین کلام و انتهای محاصمه بریں محل دار عظیم از
بلاغت و همچنین شروع فرمود محاصمه اهل کتابین در آل عمران بآیه إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ تا تصور
محل نزاع باشد و توار دقیل و قال برآں مدعا واقع نشود. والله اعلم بحقیقه الحال.

فصل دوم در اکثر سورتها التجراری شده است تقسیم سورتها بآیات چنانكه قضائاً با بیات منقسم می گردند
تعمیه امر آنكه در میان آیات و ابیات فرقی نهاده شده است و آیات و ابیات هر دو نشاید که برای التذاد نفس
مشکلم و سامع انشا کرده می شود الا آنكه ابیات مقید اند به عرضی و قافی که خلیل تدوین آن کرده است و شعرا را
از وی یاد گرفته اند و بنام آیات بروز نه قافیه است اجمالاً که اشعار است بامطبعی نه برفاعیل و
تفاعیل عروضیان و قوافی معینة ایشان که امر است و صنایع اصطلاحی و تنقیح امر مشترک که در ابیات
و آیات واقع است و نشاید باز آن امر عام اطلاق می نمائیم باز ضبط امور که در آیات التزام آنها
واقع شده است و آن بمنزله فصل است تفصیل می طلبد و الله ولی التوفیق. تفصیل این اجمال آن که
فطره سلیمه در قصائد موزون و مقفاة و اراجیس را بآیه و امثال آن لطفی ادراک می کند و علاوه ذوق می نماید
چون در سبب ادراک آن لطف تامل می کند می باید که در دو کلامی که بعضی اجزای او با بعضی موافقت دارد
نفس مخاطب را لذت دلوه است و انتظار مثل آن بخشیده بعد از آن چوں بیت دیگر بجا تو افق اجزا بر نفس
مخاطب واقع شد و امر منتظر بوجود آمد لذت دوبالا شد و چوں هر دو بیت در قافیه اشتراک دارند لذت
آن سه چنداں گشت پس التذاد با بیات بسبب این سه فطرت قدیمه آدمیان است و همه از جهه سلیمه
از اهل اقلیم معتدله بران متفق اند بعد از آن در توافق اجزا در هر بیت و در شعر و قافیه مشترک در ابیات
نما هر چه مختلفه و رسوم متباینه واقع شد عرب قافونی دارند که خلیل الضحاک آن کرد و هندو در سبب دارند که سلیمه ایشان بآن
حاکم است و همچنین اهل هر زمان و نیمی ختم یار کرده اند و راستی سلوک نموده اند چو ازیں همه رسوم و مذاهب

مختلفه امر جامع انتزاع كنيم و سر منشتر تا مل نمايم موافقت تخميني باشد لا غير مثلاً عرب بجائے مستفعلن
مفاعلن و مفتعلن می آرند و بجائے فاعلان فن فاعلان و فاعلان فن برفقاعده می شمارند و موافقت
ضرب بیت با ضرب بیت دیگر عروض بیت با عروض بیت دیگر هم می دارند و در حضور اوقات بسیار تجویزی کنند
بمخلاف شعرائے فارس که زحافات پیش ایشان مستحسن است و همچنین شعرائے عرب اگر در یک بیت قافیہ قبور
باشد و در بیت دیگر منیر احسن انگارند بمخلاف شعرائے عجم و همچنین شعرائے عرب حاصل و داخل و نازل را از
یک قسم گیرند بمخلاف شعرائے عجم و همچنین و قور یک کلمه در مصرعین بوجهی که نصف آن از مصرعے باشد و
نصف از مصرعے پیش عرب صحیح بود نه پیش عجم بالجمله امر مشترک موافقت تخميني است نه موافقت حقيقي و هندو و اوزان
اشعار خود را بر عدد و حروف نهاده اند بغير ملاحظه حرکات و سکنات و آن نیز لذت دهنده است و بعضی اهل بد
را شنیده ایم که در تفریحات خود که بجهت التذادمی کنند کلامی متوافقی با هم متوافق تخميني یا ردیفی که کلمه باشد
یا زیاده تر از کلمه اختصیاً کرده اند مثل قصائد آن را انشاد می کنند و ازان لذت می برند و هر قوسے را
صنعتی خاص است و در نظم خود با و علی هذا القیاس اتفاق ائم در التذاد و لمجون و نغمات واقع است و اختلاف ایشان
در رسوم تفریح و قوافی معتقد است و نانیان اوزانی استنباط کرده اند و آنها را بمقامات موسمی ساخته اند و
از مقامات آوازا و شعبات بر آورده اند فنی شدیداً تفصیل برائے خود درست ساخته و اهل هند شش راگ
تقطن نموده و ازان را گهارا گنها تفریح کرده اند و اهل بد و رادیدیم که از این هر دو اصطلاح درست باز داشته
بجسب لیتقه خود تالیفی و ایقاعی را تقطن نموده اوزان چند بغير ضبط کلیات و هصر جزئیات هنگامه آراسته اند
و چون بعد از این ملاحظه با حدس را حکم کنیم مشترک بجز موافقت تخميني بدست نمی آید تخمين عقل را کار بهما منزع
اجمال است و با تفصیل توانی هر دو موصلمه و ذوق سلیم را دوستی باهما خلاصت بخت است نه بحر طویل و مدح و تحقیر
خلاق چون خواست که باین مشیت خاک هم زبان شود نظر برهما حسن اجمالی انداخت نه بر قوالب مستحسنه عند
قوم دون قوم و مالک الملک چون اراده مسرود که بروش آدمیا سخن گوید یا اهل اصل بسط را ضبط فرمود
نه این قوانین متغیره به تغییر اوزان و اطوار تمسک به قوانین مصطلحه ناشی از تجزیه و جمل است و بدست آوردن
حسن اجمالی بغير توسط آن قواعد بوجهی که در اغوار و انجاد بهمان از دست نرود و در هر شیب و فراز سخن
ضائع نشود و مجروح معجم پس از جریان حق سبحانه در آن سخن انتزاع اصلی می کنیم و انتقال بقاعده می نمائیم
و آن قاعده آن است که در اکثر سورا انتداد صورت را معتبر داشت نه بحر طویل و مدید و مانند آن فصل
انقطاع نفس را بده و آنچه مدبران قرار گیر و معتبر داشت نه قواعد فن توانی را این کلمه نیز بسطی می طلبد
اندکے گوش را حواله آن باید کرد و در وقت نفس در نمائے گلو جملت انسان است و هر چند درازی و

کتابی نفس مقدور بشر است اما چون آن را بر طبع خودش بگذارند لا بد است از ادی داشته باشد پس در اول آن نفس
نفس نشاطی بهم می رسد و آهسته آهسته آن نشاط متکث می گردد و در آخر منقطع می شود و آن سبب
اعاده نفس تازه پیش می آید و این استداد امری هست محدود و مجسم و مقدر بوقت از منقطع نقصان
دوسه کلمه بلکه نقصان قدر ثلث و ربع ازاں متجاوز نمی سازد و زیادت دوسه کلمه بلکه قدر ثلث و ربع
ازاں حد بیرون نمی کشد اختلاف عدد و اوقات و اسباب را گنجایش می دهد و تقدم بعض ارکان بر بعض
و سعت می نماید پس این استداد نفس را روزی ساخته شد و آن را بر سه قسم تقسیم نموده آمد طویل و متوسط
و قصیر اما طویل مانند سوره نسا اما متوسط پس مانند سوره اعراف و انعام و اما قصیر پس مانند سوره
شعرا و سوره دخان و تمامی نفس بر مدته معتد بر حقیقه قافیه هست متسع که طبع آن را ذوق می کند و از اعاده
آن چند کثرت متلذذ می شود گو آن مدیه یک جا الف باشد و یک جا او و یا یا و آن حرف آخر گو
یک جا باشد و یک جا یم و یا قاف پس یعلون و مومنین و مستقیم متوافق اند و خروج و مرجع و تحمید و ناز و
نوا و عجب همه بر قاعده و هم چنین حقوق الف در آخر کلام قافیه است متسع که اعاده آن لذت می دهد
گو حرف روی مختلف باشد یک جا گویند که یما و دیگر جا گویند حدیثا و سوم جا گویند بصیرا
و در صورت که التزام موافقت روی بکار آید از قبیل التزام مالا یلتزم نخواهد بود چنانکه در اوایل سوره
مریم و سوره فرقان واقع شده و هم چنین توافق آیات بر یک حرف مثل سم و سوره قتال و لون و سوره
رحمان لذت می دهد و هم چنین اعاده یک جمله بعد یک طائفه لذت و هنده است چنانکه در سوره شعرا و
سوره قمر و سوره رحمن و سوره مرسلات واقع شده و گاهی بجهت نظریه ذهن سامع و اشعار بلاطافت آن
کلام مختلف کرده می شود فواصل آخر سوره را از اول سوره مثل اذ او به او در آخر سوره مریم و مثل
سلاما که مادر آخر فرقان و طین و ساجدین و نظرون در آخر سوره صاد حالانکه اوایل این سوره یعنی بر فاصله
دیگر بوده است کما لا یخفی پس در اکثر سوره این وزن و قافیه که تعبیر ازاں رفت مهم داشته آمد اگر در آخر
آیه لفظی که صلاحیت داشته باشد قافیه شود فیها والا وصل کرده آید جمله که بیان الامر الله باشد یا تنبییه باشد
مخاطب را چنانکه گویند و هو الحکیم الخبیر و کان الله علما حکما و کان الله بهما تعملون خبیرا
لعلکم تتقون ان فی ذلک لایات لا ولی الا للباب ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون و در مواضع
الطبا به و در مثل این مواضع بکار رفته است مثلاً و اسئل به خبیرا و گاهی تقدیم و تاخیر استعمال کرده اند
و گاهی قلب و زیاده مثل الیاسمین و طور سینین در الیاس و طور سینا در عمل آمد اینجا باید دانست
که اشباع کلام و سهولیت آن بر لسان بسبب آنکه مثل سائر است یا ذکر آن در آیت مکرر آمده است

کلام طویل را با کلام قصیر موزون می سازد و گاهی فقره های اولی را کمتر از فقره های ثانیه آورند و آن عزوبت
کلام فائده دبخند و ده فعلوه شملحیم صلوٰه شد فی سلسله ذرعیاست بخون ذراعاً فاسلک و و
گویا در مثل این کلام متکلم اخبار می کند و در نفس که فقره اولی با ثانیه مجموعاً در یک باب است و ثالثه و چهارم در یک
پایه و هم چنین گاهی آیت ذات قواکم ثلث باشد یوم تبیض و جوه و تسود و جوه فاما الذین استودت
و جوه هم الایة و اما الذین ابیضت و جوه هم الایة و عاتمه اول را با ثانی جمع کرده آیت طولانی شمارند
و گاهی در یک آیت دو فاصله می آورند چنانکه در بیت هم چنین می باشد کالزهر فی ترف والبدن فی شرف
و البحر فی کوم والد هر فی هم و گاهی یک آیت را در از تر از دیگر آیت آورند و سر درین آن است که
چون احسن کلام را که ناشی از تقارب وزن و جودان امر منظر که قافیہ است در یک پایه بنهد و حسن کلام را
که ناشی از سهولت ادا و موافقت طبع کلام و عدم کوی تغییر در آن است در پایه دیگر بنهد فطرت سلیمه جانب
معنی را راجع و اندیش یک انتظار را مهمل گذاشته می شود و در انتظار ثانی اینغای حق کرده می آید و آنکه
گفتیم در صدر بحث که در اکثر سوره ستمه الله برین جاری شده به جهت آن است که در بعض سوره بر تها
این قسم وزن و قافیہ بجا آورده است پس یک طائفه بر طور خطیبان و امثال نکته فہمان واقع شده
سمر النساء حضرت عائشہ رضی الله عنہا را وایت کرده است شنیده باشی و قوافی آن را وابسته باشی
و در بعض سوره بر طور نامهای عرب بدون رعایت چیز واقع شده مثل مجاوره بعض ناس با بعض الا آنکه
ختم هر کلام به چیز که بینی اختتام باشد کرده اند و همانا سر درین جا آن است که اصل لغت عرب و وقت
در موضعی که نفس منتهی شود و نشاط کلام متلاشی گردد و مستحسن در محل وقف انتها نفس برده است ازین جهت
صورت آیات پیدا شده است این است آنچه این فقیر را فتح شده است والله اعلم اگر پرسند
که مطالب فنون خمسہ چه در قرآن عظیم مکرر گفته شد چه بر یک موضع اکتفا نه رفت گویم آنچه خواهیم که سامع
را افاده نمایم و قسم می باشد که آنکه مقصود آنجا مجر و تعلیم مالا یعلم بود پس مخاطب حکیمه را نمی دانست و این
او ادراک آن نه کرده بود باستماع این کلام آن مجهول معلوم شود آن نادانسته دانسته گردد و دیگر آنکه
مقصود استحضر صورت آن علم در در که او باشد تا ازاں لذت فراوان گیرد و قوای قلبیه و ادراکیه در آن
علم فانی شوند و رنگ این علم بر همه قوی غالب آید چنانکه معنی شعر را که ما آن را دانسته ایم مکرر
می گوید و هر بار لذتی می یابیم و برای این لذت تکرار آن دوست می داریم و قرآن عظیم به نسبت هر یک
از مطالب فنون خمسہ هر دو قسم افاده اراده فرمود تعلیم مالا یعلم به نسبت جاہل و رنگین ساختن نفوس
با آن علوم بسبب تکرار نسبت عالم اللهم الا اکثر مباحث احکام که تکرار در آن حاصل نه شد زیرا که افاده

دوم آنجا مطلوب نبود لهذا در سحریت بنگار تلاوت امر فرمودند به مجرد فهم اکتفا نه نمودند این قدر فرق
 نهاده اند که اکثر احوال تکرار آن مسائل بجای است تازه و اسلوب جدید اختیار فرموده اند تا واقع باشد در نفوس
 و الذ باشد در اذیان اگر تکرار بیک لفظ کنند چیزی باشد که وظیفه آن را تکرار می نمایند و در صورت استتلا
 تعبیرات و تغایر اسالیب ذهن خوش کند و خاطر بجل در آن فرو رود اگر پرسند که در سورت های قرآن این
 مطلب را جزا نش فرمودند و رعایت ترتیب نکردند چه لزوم شد که نخست آلاء الله را ذکر فرمایند و استیفاست حق
 آن نمایند لهذا از آن شروع کنند در ایام الله و انام آن کنند بعد از آن محاصره کفار نمایند گوئیم اگر چه قدرت
 الهیه شامل همه ممکنات است اما احکام و رین ابواب حکمت است و حکمت موافقت مبعوث ایسم است در لسان
 و در اسلوب بیان و اشاره باین معنی رفته است در آیه لقوالوا عجی و عربی و تا نزول قرآن در میان عرب
 هیچ کتاب نبود نه کتاب الهی و نه مولف بشر و ترجمه که حالا مصنفین خست سراع نموده اند عربی الهی دانستند
 اگر این را باور نمی کنی قصائد شعر امضین را تامل کن و رسائل آن حضرت صلی الله علیه و سلم و کاتب حضرت
 عمر را بر خوان تا این معنی روشن شود پس اگر خلاف ظواریشان گفت شود بحیرت در مانند و چیزی نماند شناختن
 ایشان رسد و فهم ایشان را مشوش سازد و نیز مقصود نه مجرد افاده است بلکه افاده مع الاستحضار و التکلیف
 داین معنی در غیر مرتب اقوی و اتم است اگر ترا پسندد زنی و قافی که نزدیک شعر معتبر است ازین وزن و
 قافیة لذید ترست آن را چه در اختیار نه کردند گوئیم لذید تر بودن مختلف است باختلاف اقوام و اذیان
 و علی التسلیم ابداع طوری از وزن و قافیة بزرگان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که امی بودند آیت ظاهر
 است بر نبوت حضرت ایشان و اگر بروزن و قافیة شعر قرآن نازل می شد کفار گمان می کردند که همسان
 شعر است که در عرب مشهور و معروف است و از آن حساب بر نمی گرفتند چنانکه بلغا از اهل نظم و شعر چون
 می خوانند که مزیت و بر جان خود بر مواضعین بر و سالا اشهاد و اثبات کنند صناعته تازه استنباطی نمایند
 و گویند کس هست که باین طور غزل گوید و نامه نویسد و اگر هر طور قدیم آتش کند بر اعیت جز بمحققین واضح
 نه شود اگر پرسند که اعجاز قرآن بچه وجه است گوئیم محقق پیش ما آن است که بوجه بسیار است از جمله اسلوب
 بدیع زیرا که عرب را میادین چند بود که در آنها جواد بلاغت را جولان می دادند و گوی مسابقت از قرآن
 می بودند قصائد و خطب و رسائل و محاوره و اسلوبی که غیر این چهار وضع باشد نمی دانستند و بر ابداع آن
 قادر نبودند پس ابداع اسلوبی که غیر اسالیب ایشان بزرگان حضرت صلی الله علیه و سلم که امی بودند
 عین اعجاز باشد و از آن جمله اخبار از مقتضی و احکام ملل سابقه بوجهی که مصدق کتب سابقه بغیر تعلیم و از آن
 جمله اخبار باحوال آنده پس بروقتی که چیزی از آن بر طبق اخبار بود آید اعجاز تازه بظهور رسیده

از انجمله درجه علیا از بلاغت که مقدور بر بشر نباشد و چون مابعد عرب اول آمده ایم بکنه آن نمی توانیم رسید
 لیکن این قدر می دانیم که استعمال کلمات و ترکیب است غذبه جلد به الطاف و عدم تکلف قدری که در قرآن
 می یابیم در هیچ قصیده از قصائد متقدمین و متاخرین نمی یابیم و این امری ذوقی که مهربان از شعر آسان را بگوئی
 می تواند دانست و عوام آن ذائقه ندارند و نیز می دانیم که در انواع تذکیر و مخاصمه هر جا معانی را با سبک
 دیگر پوشانیده می شود بر اسلوب سوره که طریقی دارد و دست قاطول از دامن آن کوتاه است و اگر کسی
 این را نمی فهمد باید که در ایراد قصص انبیاء که در سوره اعراف و هود و شعرا واقع شود تا مل کند باز هم
 قصص را در صافات بیند و باز همان قصص را در ذاریات تا فرق ظاهر شود و هم چنین ذکر تغذیه عصاة
 و تغیم مطیعین در هر مقام برگزیده و اگر داده می شود و می شود و می شود و می شود و می شود و می شود
 جلوه داده می شود و الکلام فی هذی الطول و نیز می دانیم که رعایت مقتضی مقام که در فن معانی تفصیل
 اوست و استعارات و کنایات که فن بیان کافل اوست با وجود رعایت حال مخاطبین که امین بودند
 نا آشنا از این صناعات بهتر از آنچه در فن قرآن عظیم است تصور نمی شود زیرا که مطلوب در اینجا آن است که در محالیت
 مصروفه که همه کس آن را شناسند نکته عام فهم خاص پسند داخل کرده شود و این معنی کالجیح بین النقیضین است شعر
 ز فرق تا قدمش بر کجا که می نگرم پیکر که شمع امن دل میکشد که جای این است و از آن جمله و همی است که جز من تدبرین در اسرار
 شریع را فهم آن میسر نیست و آن آنست که این علوم خمسه نفس اینها دلیل بودن قرآن نازل من الشریع بهجت هدایت
 بنی آدم چنانکه عالم طب چون در قانون نظر میکند و در رفتن او در بیان اسباب و علامات امراض و در
 ادویه میکند هیچ شک نمی کند در اینکه مولف آن کامل است و در صناعات طب همچنین چون عالم اسرار شریع میداند
 که تهذیب نفوس کدام کدام چنانکه با فرد انسان می تواند القانود بعد از آن در فنون نخستین می کند بیشک و درمی یابد
 که این فنون در معانی خود بوجهی واقع اند که از آن بهتر صورت نه بندد بیت

آفتاب آمد دلیل آفتاب گرد لیلیت باید از وی رومتاب

باب چهارم در بیان فنون و اختلاف واقع تفسیر صحابه و تابعین

باید دانست که مفسرین فرقهای مختلف اند جماعت روایت آثار مناسبه بآیات قصد کرده اند خواه حدیث
 مرفوع باشد یا موقوف بقول تابعی یا خبر اسرائیلی و این روش محدثان است و فرقه تادیل آیات صفات و اسماء پیش رفتند
 پس آنچه موافق مذہب تفسیر نیافتند آنرا از ظاهر صرف نمودند و تعلق مخالفان را به بعضی آیات رد کرده اند و این
 طریقه متکلمان است و قوی احتیاط احکام فقهیه و ترجیح بعضی مجتهدات بر بعضی وجواب تسک مخالفان را میکنند

و این روش فقهای اصولیان است و جمعی نحو و لغت قرآن را الییناح می نمایند و شواهد کلام عرب در هر باب
 بوفور تمام ایرادی کنند و این وضع نجات لغویان است و گردیده نکات معانی و بیان را هر چه تمام تر بیان
 نمایند و درین باب و او سخن می دهند و این آئین او با است و بعضی قرأت قرآن را که از استادان ماثور است
 روایت میکنند و هیچ دقیقه درین باب فرو گذاشت نمی نمایند و این صفت قرأت است و برخی بنکات متعلقه بعلم سلوک یا
 علم حقائق با دینی مناسبت زبان میکشایند و این روش صوفیان است بالجمله میدان واسع است و قصد مسلمانان
 بتفهیم معانی قرآن متعلق شده است و هر کس در فنی غرض نموده است و بقدر قوت فصاحت و فهم خود سخن گفته
 است و مذہب اصحاب خود را منظور نظر داشته است ازین جهت فن تفسیر سعی پیدا کرده که بقدر است نیاید
 و در کتب بسیار پدید آمده که بشمار محصور نشوند و جمعی جمع این همه قصد کرده اند و گاهی بتنازی و گاهی بغاری سخن
 گفته اند و در اختصار و اطناب متفرق شدند و در امان علم را گشاده تر ساختند و این فقیر را بجد الله و توفیق در هر یک
 ازین فنون مناسبت حاصل شده است و در اکثر اصول آن و جمله صالحه از فروع آن بدست آمده است و نوعی از
 استقلال و تحقیق در هر بابی بوجهی که شیعہ با جتهاد فی المذاهب باشد صورت بسته است و دوسه فن دیگر از فنون تفسیر
 از دریای فیض آبی بخاطر ریخته است اگر راست پرسی من شاگرد دیو اسطه قرآن عظیم چنانکه او بپس روح پر فتوح حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله نمائند آنکه مستفید بیو اسطه کعبه حسنی ام شبیه با آنکه اثر پذیر بیو اسطه صلاوة عظمی ام و لوان لی فی کل
 منبت شعرة لسانا له استوفیت واجب حمدی درین رساله لازم دیده شد که دوسه حرف از هر فن نوشته شد
فصل در بیان آثار مریدیه در کتب تفسیریه اهل حدیث و آنچه بدان تعلق دارد و از جمله آثار مریدیه که در کتب تفسیر
 بیان سبب نزول باشد و سبب نزول دو قسم است قسمی آن است که حادثه واقع شد که در آن ایمان مومنان و اتفاق منافقان
 بر روی امتحان آمد چنانکه در احد و احزاب اتفاق افتاد و خدا تعالی مع اینان و نکویش آنان نازل ساخت تا فیصل
 گردد میان دو فریق و درین میان تعارضات بسیار بخصوصیات این حادثه بظهور می رسد پس واجب است که
 بکلام مختصر آن حادثه را شرح داده آید تا سوق آن کلام بر خواننده روشن شود و قسمی آن است که معنی آیت بهجوم
 خود تمام است بغیر احتیاج دانستن حادثه که سبب نزول شده است و حکم عموم لفظ را است نه خصوص سبب را اقدامی
 مفسرین بقصد احاطه آثار مناسبه بآن آیت یا بقصد بیان ماحدق آن عموم آن قصه را ذکر کردن ضرورت نیست
 پیش این فقیر محقق شده است که صحابه و تابعین بسیار بودند که نزول الایة فی کذا میگفتند و غرض ایشان تصویر یا
 صدق آن آیت بود و ذکر بعضی حوادث که آیت آن را عموم خود شامل شده است خواه این قصه متقدم باشد یا
 متاخر اسرائیلی باشد یا جاهلی یا اسلامی تمام قیود آیت را در گرفته شد یا بعضی آن را و الله اعلم ازین تحقیق دانسته
 که اجتهاد در این قسم خیلی هست قصص متعدده را آنجا گنجایش هست پس هر که این نکته مستحق در و حل مختلفانست

نزول بادی عنایت می توان نمود و از جمله تفصیل فقه است که با اهل آن در نظر قرآن تعریفی رفته باشد
مفسران از اخبار بنی اسرائیل یا از علم سیر متفحصان آن قصه کنند و به جمیع خصوصیات آن را ذکر نمایند
و اینجا نیز تفصیل است آنچه در آیت تعریف ظاهر آن رفته است بوجهی که داننده لغت آنجا است و شود و مخصوص
آن نماید و ذکر آن بحدی مفسر است و آنچه خارج است ازین باب مثل ذکر بقرة بنی اسرائیل که نرود یا ماده
یا حیوان کلب اصحاب کهف که ایقاع بود یا احمق کلید مالایعی است و صحابه آن را قبیح می دانستند و از قبیل
تضییع اوقات می شمردند و اینجا نیز دو نکته باید بخاطر نگاه داشت یکدیگر که اصل و درین باب ایراد قصص مسووم است
به تصرف عقل اما جمعی از قدمای مفسرین آن تعریف را پیشوای خود سازند و محله مناسب آن تعریف را
کنند و آن را در رنگ احتمال تقریر کنند متاخران در شبهه افتند و چون اسالیب تقریر در آن زمان منع نشده بود
تقریر علی سبیل الاحتمال بتقریر بالجزم بسیار است که مشتبه شود یکدیگر را بجای می دیگر گیرند و این امر را مجتهد فیه است
نظر عقل را در اینجا گنجی است و قیل و یقال را درین باب بیان کشاده است هر که این نکته یا دیگر در بسیار
از مواضع اختلاف مفسران حکم فیصل می توان کرد و در بسیار سے مناظرات صحابه می توان دانست که قول
نمیست بلکه تقشیر نیست علمی که بعضی مجتهدان یا بعضی در بیان می آرند و بر همین محل این فقیه عمل می کند
ابن عباس را در آیه فَاغْتَسَلُوا بَرْدًا مِّنْ مَّاءٍ وَارْتَدُّوا عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَقَلْ إِن مِّن مَّاءٍ إِلَّا الْمَاءُ
الْكَلْبُ الَّذِي فِي الْأَعْيُنِ وَارْتَدُّوا عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَقَلْ إِن مِّن مَّاءٍ إِلَّا الْمَاءُ الَّذِي فِي الْأَعْيُنِ وَارْتَدُّوا عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ
مسح نیست آنچه پیش ابن عباس مقصودست بجا غسل است لیکن اینجا اشکالی را تقریر می نمایند و احتمالی را
اظهار می کنند تا به بینند که علمای عصر درین تعارض چه نوع تطبیق میدهند و کدام راه سلوک می نمایند
بعضی آنرا نکته حقیقت روزمره سلف مطلع نه بودند این را قول ابن عباس دانستند و مذہب او نهادند حاشا
شتم حاشا نکته دوم آنکه نقل از بنی اسرائیل است که در دین ما داخل شد بعد از آنکه لَا تَصْنَعُوا الْفِتْرَةَ
وَلَا تَكُونُوا مِمَّنْ يَتَّبِعُونَ الْفِتْرَةَ قَاعده مقرر است پس دو چیز لازم آمد یک آنکه تا تعریف قرآن را در سنت حضرت پیغمبر
بیان یافته شود مرکب نقل از اهل کتاب نباید شد مثلاً چون محل آیت وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَآلَهُ الْقَيْنَا
عَلَىٰ كَرْسِيِّ جَسَدٍ أَهْلًا آتَاب. در سنت نبویه یافته می شود و آن قصه ترک الشراء الله و مواخذه برانست
مرکب ذکر قصه صحفه مار و چله باید شد دوم آنکه ضروری نیست بقدر الضم و نحو را در نظر داشته قدر اقتضا
تعریف سخن باید گفت تا بشهادة قرآن تصدیق کرده باشد و از زیادتان باید کشید و درین نکته است
بعنایت لطیف آن را نیز باید دانست که در قرآن عظیم گاه حکایت کرده می شود یک قصه را در جای
با جمال و در جای تفصیل چنانکه فرمود قال إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ بعد از آن فرمود أَنَا أَكْبَرُ الْأَعْيُنِ

گردانند و نسخ قابل شوند بسیاری از فقهاء مرتکب این امر شده اند و میگویند که ماصدق آیت غیر ماصدق اجماع باشد بالجمله در آثار کرامی که مبنی از نسخ اند غیر بسیار است و بغور رسیدن دشوار است و محدثان را بیرون از این قسم چیزهای دیگر است که آن را نیز ایرادی نمایند مثل منازعه صحابه در مسئله و استشهاده باین آیت یا تمثیل ایشان بذكر این آیت یا تلاوت آن حضرت صلی الله علیه و سلم این آیت را بطریق استشهاده و روایت حدیث که موافق این آیت باشد در اصل معنی و طریق تلفظ با آنکه منقولی باشد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا صحابه.

فصل - در باقی لطائف این باب از انجمله استنباط احکام است و این باب بغایت متسع است عقل و اطلاع بر فحای و ابیائات فاقه قصائدات میدان واسع است و اختلاف کلی حاصل است و این فقیر را حسب استنباطات در ده قسم و ترتیب آن اقسام بخاطر ریخته اند و آن مقاله نیز از دست عظیم برائے سنجیدن بسیار از احکام مستنبطه و از انجمله توجیهات فنی است که کثیر الشعب که شرح و تشریح متون بکاربردند امتحان و کاد ایشان باشد و تباین مراتب بسبب آن ظهور آید صحابه با وجود عدم تنقیح قوانین توجیه در آن عصر در توجیه قرآن سبب غفله و اکتار آن کرده و حقیقت توجیه آن است که اگر در کلام مصنف صعوبت فهم حاصل نشود شایع توقف کند و آن صعوبت را حل نماید و چون اذیان خوانندگان کتاب در یک مرتبه نباشند توجیه نسبت مبتدیان و دیگر است و به نسبت منتهیان و دیگر بسا صعوبت فهم که منتهی را بخاطر رسد و محتاج حل آن گردد و مبتدی غافل از آن باشد بلکه اطمینان آن نتواند و بساط کلام که بر ذهن مبتدی صعب باشد نه بر ذهن منتهی اما آنکه احاطه جوانب اذیان کرد و دست بکمال جمهر خوانندگان فرود می آید و بحسب اذیان ایشان سخن میگویند پس در آیات خاصه عمد و توجیه تحریم مذاهب آن فرق است و تنقیح وجه الزام و در آیات احکام تصویر صورتها مسئله و ذکر فوائد قیود از احتراز و غیر آن در آیات تذکیر بآلاء الله تصویر نعم و بیان مواضع جزئیة آن و در آیات تذکیر بایام الله بیان ترکیب بعضی قصبه بر بعضی و ایفای حق تفریضی که در سر و قصبه می باشد و در تذکیر بالموت و بامده تصویر آن صورتها و تقریر آن حالتها و از فنون توجیه است تقریب آنچه بعید از فهم باشد بسبب عدم الفهم بآن و قطع معارضه است در میان دو دلیل یا در میان دو تقریض یا در میان معقول و منقول و تفریق در میان دو ملتبس تطبیق در میان دو مختلف و بیان صدق و عده که اشارت بآن رفته است و بیان کیفیت عمل آنحضرت صلی الله علیه و سلم با آنچه در قرآن عظیم مامور شد و بالجمله توجیه در تفسیر صحابه بسیار است و حق آن مقام را کرده نمی شود تا آنکه وجه صعوبت مفسله بیان کرده شود و بعد از آن در اصل صعوبت تفصیل سخن گفته آید و بعد از آن آن قول را سنجیده شود و آنچه متکلمان غلو می کنند از تاویل متشابهات بیان حقیقت صفات مذموب من نیست مذموب من مالک و ثوری و ابن مبارک و سایر قدا است و آن امر از متشابهات است بر طواهر آن و ترک خوض در تاویل آن و در احکام مستنبطه نزع کردن

واحکام مذہب خود نمودن و وضع دیگر را بر انداختن و احتیال کردن برائے دفع دلائل قرآنیہ نزدیک من صحیح نیست
می ترسم کہ از قبیل تدار با القرآن باشد طالب مدلول آیات باید بود و مذہب خود مدلول آیت را باید گرفت گوهر
بآں رفته باشد موافق یا مخالف و اما لغت قرآن را از استعمالات عرب اول اخذ باید کرد و اعتقاد کلی بر کنار صحیح است
و تابعین باید نمود و در نحو قرآن خلیه عجیب راه یافته است و آن آنست کہ جماعت مذہب سیویہ را اختیار کرده اند
و ہر چہ موافق آن نیست آن را تاویل می کنند ہر چہ تاویل بعید باشد و این نزدیک من صحیح اتباع اقوی و موافق
بسیاق و سباق باید کرد مذہب سیویہ باشد یا مذہب سر او در مثل وَالْمُحْسِنِينَ الصَّالِحِينَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
حضرت عثمان گفته اند مُسْتَقِيمًا الْعُزْبُ بِالْمُسْتَقِيمِ وَتَحْقِيقُ اِنْ كَلِمَةً نَزْدِيكَ فَقِيرَانِ سِتْ كَمَا خَلَفَ رُوْمَرُوْهُ مَشْهُور
نیز رومروہ است و عرب اول را در اثنائے خطب محاورات بسیار واقع می شد کہ خلاف قاعدہ مشہورہ ہر زبان گزینی
و چون قرآن بلغت عرب ل نازل شد اگر چنانچہ آئے و او یا آمدہ باشد یا بجائے تنزیہ مضرو یا بجائے مذکور منست چہ
عجب پس آنچه محقق است آنست کہ ترجمہ وَالْمُحْسِنِينَ الصَّالِحِينَ بمعنی مرفوع باید گفت واللہ اعلم و اما معانی و بیانی
علی ست حادث بعد انقراض صحابہ تابعین پس آنچه در عرف جمہور عرب نفہوم می شود علی الراس والعین و آنچه مخفی است
کہ بجز متعقبات آن فن ادراک نہ کند لاسلم کہ در قرآن مطلوب باشد و اما اشارات صوفیہ اعتبارات ایشان بحقیقت از فن
تفسیر نیست بلکہ نزدیک اجتماع قرآن چیز باہر دل سالک ظاہری گردد و در میان نظم قرآن و حالتی کہ آن سالک دارد یا
معرفی کہ اورا حاصل است متولد می شود چنانکہ کسی قصہ مجنون و لیلی شنود و عشوقہ خود را یاد کند و معاملہ کہ در میان می
می گذرد و مستحضر سازد و درین جا فائدہ ایست ہم آن را باید دانست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ آلم وسلم فن اعتبار را متبر
داشتہ اند و در این راه سلوک فرمودہ اند تا سبقت باشد علمای ائمہ را و فتح طریقہ باشد علوم موہوبہ ایشان را مانند
آنکہ آیه فَاَمَّا مَنْ اَعْطٰ وَ اَلْفٰی دَمْسَلَةً قدر تمثیل خواندند اگر چہ معنی منظوق آیه آنست کہ ہر کہ این کار را کردہ است
اورا راہ جنت و نعیم بنامیم و ہر کہ اضداد آن عمل آوردہ است اورا را دوزخ و تہذیب بکشایم لیکن بطریق ہتہا
توان دانست کہ ہر کسے را برائے حالتے آفریدہ اند و آن حالت بروئے جاری میکنند حَتّٰی یَذَرٰ رِیْ اَوْ اَیْذِی
پس بایں اعتبار آیه را بہ سئلہ قدر بطی واقع شد و ہمچنین آیه وَ تَقْسِیْ وَ مَاسُوْہَا مَعْنٰی منظوقش آنست کہ ہر برو ائمہ
مطلع ساخت لیکن خلقت صورت علمیہ برو ائمہ را با آن برو ائمہ اجمالاً در وقت نفع روح مشابہت ہست پس باعتبار
می توان بایں آیه درین سئلہ استشہاد کرد واللہ اعلم۔

فصل غریب قرآن کہ در احادیث آن را بجز یہا تمام دبیان فصل تخصیص کردہ شد انواع است پس غریب
در فن تذکیر بالار اللہ آیتے است کہ جامع باشد جملہ عظیمہ را از صفات حق عزوجل مثل آیه الکرمی و سورہ اخلاص آخر
سورہ حشر و اول سورہ مؤمن و غریب فن تذکیر بایام اللہ آیتے است کہ قصہ قلیل الذکر در آن آیه بیان کردہ شود یا

قصه معلومه را تفصیل هر چه تمام تر آورده شود یا قصه عظیم افانده را که محل اعتبارات بسیارست ذکر کرده شود لهذا
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در قصه حضرت موسی و حضرت خضر فرمودند که آرزو کردم که موسی با خضر زیاده تر
 صبر کرده و تا خدا می خواهد بر ما قصه آن ذکر فرمودی و غریب فن تذکیر بالموت و ما بعد آن آیت است که جامع باشد
 احوال قیامت را مثلاً و لهذا در حدیث آمده است که هر که خواهد که قیامت را گویا به چشم خودی ببیند سوره
 اِذَا الشَّكُمُوسُ كُوِّرَتْ بخواند و غریب فن حکام آیت است که مشتمل باشد بر بیان حدود و تعیین وضعی خاص باشد
 تعیین حد تا زیاده در حد زنا و تعیین سه حیض با سه طهر و رعدة مطلقه و تعیین حصص موارث و غریب فن محاصره کشته
 است که در آن سوخت جواب به نهی غریب واقع شود که قاطع شبهه بالغ و جوه باشد یا مقرون کرده شود به احوال
 این فریق مثل واضح کَمَثَلِ الْكَيْسِ اسْتَوْقَدَ نَارًا و همچنین بیان شناخت عبادات اصنام و فرقی در مرتبه
 خالق و مخلوق و مالک و مملوک با مثله عجیبه بیان کرده شود و یا خط اعمال اهل ریا و سمع بالغ و جوه بیان کرده آید
 و غرائب قرآن در ابواب مذکوره محصور نیست گاهی غریب از جهت بلاغت کلام و انیق بودن اسلوب بیان
 باشد مثل سوره الرحمن و لهذا آن را در حدیث عروس القرآن نامیده شد و گاهی غریب از جهت تصویر صورت
 سعید و شقی باشد و حدیث آمده است لِكُلِّ آيَةٍ مِنْهَا ظَهَرَ وَ بَطْنٌ وَ لِكُلِّ حَيْثُ مَطْلَعٌ پس باید دانست
 که نظیر این علوم پنج گانه چیز است که مدلول کلام و منطوق آن باشد و بطن در تذکیر یا لار الله تفکر است و در آلاء و
 مراقبه حق است و در تذکیر بایام الله معرفت مناخد ح و ذوم ثواب و عذاب است از آن قصص و پند پذیرفتن
 و در تذکیر بالجنة و النار ظهور خوف و رجاء و آن امور را رای العین ساختن و در آیات احکام استنباط احکام خفیه
 بفحوائی و ایمارات و محاجرت فرق ضاله معرفت اصل آن قبائح و لاحق ساختن مثل آن با آن و مطلع ظہر معرفت
 لسان عرب و آثار متعلقه به فن تفسیر مطلع بطن لطف ذہن و استقامت فهم با نور باطن و حالت کینه است الله اعلم
فصل - از علوم و سببه در علم تفسیر که بآن اشارات کردیم تاویل قصص انبیاء است علیهم السلام و فقیه بر آن این فن
 رساله تالیف کرده است مسماة بتاویل الاحادیث و مراد از تاویل آن است که هر قصه که واقع شد آن را مبدائی باشد
 از استعداد پیغام بر و قوم او از تدبیر که خدا می خواهد تعالی در آن وقت خواسته است و گویا بر همین معنی اشاره فرشته است
 در آیه دَعَيْنَاكَ مِنْ تَاوِيلِ الْاَحَادِيثِ دیگر تنقیح علوم خمس که منطوق قرآن عظیم همان است و استانی از آن تا
 در اول ساله گذشت فلیرجع و دیگر ترجمه بزبان فارسی بوجهی که مشابه عربی باشد در قدر کلام و در تخصیص تعلیم و غیر آن
 و آن را فتح الرحمن فی ترجمه القرآن ثبت نمودیم هر چند در بعضی مواضع بسبب غوث عدم فهم ناظران بدون تفصیل
 آن شرط را ترک کرده باشیم دیگر علوم خواص قرآن است سابعة جماعه در خواص قرآن تکلم نموده اند و وجه
 بوجهی که بدعا ماند و بوجهی که سبحانند استغفر الله منه و این فقیر را بیرون از اینجا منقول است با بے فتح نموده اند و بیک

بارگی اسما حسنی و آیات عظمی و ادعیه متبرکه را در کنار من نهاده اند که این عطیه ماست در تشریف اما هر آیت و آیه و دعا
مشروط است بشروط و آنکه در قاعده نمی گنجد بلکه قاعده آن انتظار عالم غیب است چنانکه حالت و اختار می باشد تا از
عالم غیب بکدام آیت و اسم اشاره می رود و بیان آیت و اسم را بطور سه از اطوار مقرر نه نزدیک اهل فن تلاوت
باید کرد و این است آنچه درین رساله قصد ایراد آن کرده بودیم - الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً -

فصل یکم از علوم که برین هم ضعیف نزول فرموده و حل معنی مقطعات قرآن است و آن موقوف بر تبیین مقدمات
است باید دانست که حروف هجا که اصول کلمات عربیست هر یک را از آنها معنی هست بسیط از غایت تا از کلمات تعبیر از آن
بغیر رمز اجمالی نمی توان کرد و از همین جا است که بسیار از مواد متعارف متفق یا متقارب باشند و معنی مانند آنکه
اذکیا از اهل ادب ذکر کرده اند که هر کجا نون و قاف جمع شده است دلالت می کند بر معنی خروج بوجهی که از جوه مانند
نفرو نفث و نفخ و نفق و نفذ و نفذ و هر کجا ف و لام جمع شده است دلالت می کند بر معنی شکافتن مثل فلی فلی فلی
و فلی و فلی و فلی و از همین جا است که اذکیا از اهل ادب دانسته اند که عرب بسیار است که یک کلمه را بر جوه بسیار لفظ
کنند به تبدیل حروف متقارب مثل دق و دک و فح و لز با جمله شواهد این معنی بسیار است و ما را اینجا مقصود تبیین است
لا غیر و اینهمه لغت عرب است اگر چه عرب فتح و تنقیح آن نه رسد و محاذ نیز در آن آید که کنند چنانکه مفهوم تعریف
جنس و خواص ترکیب آن از عرب فتح به پرسی بر تنقیح حقیقت آن قادر نه باشد هر چند اعمال اینها می کنند باز
موشگافان کلام عرب نیز بر یک طبق نیستند بعضی الطعن است و درین از بعضی بسا مفهوم که جمیع آن را
تنقیح کرد و دیگران بر تنقیح آن نه رسیدند و این علم نیز از لغت عرب است اما درست اکثر موشگافان از تنقیح آن مفهوم
قاصر است پس حروف مقطعه اسمای سوراند بآن معنی که محلاً دلالت می کنند بر آنچه فصلاً در سوره مذکور می شود و شبیه
بآنکه نام کتابچه چیز مقرر می کنند که حقیقت آن کتاب را پیش زمین سامع واضح گردانند چنانکه بخاری کتاب
خود را جامع الصحیح المسند فی حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نام کرده است پس معنی آنکه این است غیب غیر
متعین متعین شده نسبت به عالم شهادت که متدلس است زیرا که همزه و هاء و یاء معنی غیب اند الا آنکه با غیب این
عالم است و همزه غیب عالم مجرد و بلند و وقت تفهام اوام می گویند و در وقت عطفت او زیر که امر تقیم عند امر
منتهی است و آن غیب است نسبت به متعین و هم چنین متر و فی غیب است و اول امر همزه زیاده کنند تا دلالت کند بر آنکه صورتی
بخطا و لبسته است که تفصیلش فلاں ماده باشد و ضمائر را را اختیار کرده اند زیرا که غیب این عالم است و متعین
را فی الجماعه اجماع حاصل شده و لام معنی تعیین اینها در وقت تعریف لام زیاده می کنند و هم چون هر دو شفقت بآن
مجموع می شود و دلالت می کند بر هیولی متدلس که حقائق شتی در آن مجتمع شدند و مقید گشتند و از فضائیه بحر جمیع
تقدیر و تمیز فتاوند پس آنکه کنایت از فیض مجرد است که بعالم تغیر در آمده بحسب عادات و علوم ایشان متعین

شدند و قسوة قلب ایشان را بتذکیر مقابله کرد و اقوال فاسده و اعمال کاسده را بحجاب و تخدید بر و انهم مصادمه
 نمود و تمام سوره شرح و بیان آن است که المثل المحدث الا انکما را برتر دو دلالت میکند یعنی غلی که متعین شد
 بتدلس و باز مره دیگر بتدلس در آمد متعین شد و میم باز نیز هم چنین و این کنایه است از علوم مصادمه بقباحتهاست
 بنی آدم مصادمه بعد مصادمه و آن صادق است بقصص انبیا و مقالات ایشان مره بعد از مره و به سوال و جواب
 مکرر و طوا و صاده و عبارات است از حرکت ارتفاع از عالم دنس بعالم متعالی الا انکما طاد دلالت می کند
 بر عظم و فخامت یا تلوث و تدلس آن متحرک و صادم بصفا و لطافت و تسکین دلالت می کند بر سر بیان و
 متلاشی آن پر اگنده گشتن در همه آفاق پس کلمه مقامات بسیار است که آثار متوجه شدن ایشان
 است بعالم اعلی که صورت غیبی پیدا گردد و درین عالم به بیان اجمالی و مذکور شدن در کتب و انشود
 آن و کلمه مقامات انبیا را است که آثار حرکات فوقانیست ایشان است که ساری در عالم متدلس پر اگنده
 گشت در آفاق و حاکمان است که معنی آن گفته شد الا انکما چون شعشعانی و ظهوری و تمیز داشته باشد
 اورا بجا تعبیر کند پس معنی حاکمان است نورانی و متشعشع که در پیوست بخصائص عالم متدلس
 از عقاید باطله و اعمال فاسده و این کنایه است از واقای ایشان و ظهور حق در شبهات و مناظرات و
 غادات ایشان و عین دلالت می کند بر ظهور شعشعانی و متعین شدن وقایع مثل میم دلالت می کند
 برین عالم لیسکن از جهت قوت و شدت و میم از جهت اجتماع صور در و و و و تراکم آن پس
 عشق حق متشعشع است ساری شده در عالم دنس و نون عبارت است از نوریکه در ظلمت
 ساری و پر اگنده شود مانند حالته که در وقت صبح صادق یا نزدیک غروبش می شود
 و یا همچنان مگر آنکه دریا نور این است کمتر فهمیده می شود نسبت نون و تعین کمتر نسبت
 پس لیسکن کنایه از معانی است که منتشر شود و در عالم و ص سببیت که پیداست نزدیک توجه انبیا
 به پروردگار خویش جبلت و کسب اوق قوت و شدت و که به درین عالم معین شد چنانکه کسی گوید
 مرے قصد من این هیئت است که درین عالم پیدا شده از جهت کسر و مصادمه و ک مثل قاف است
 الا انکما معنی قوت کمتر از قاف فهمیده می شود پس معنی کفیف حصص عالم متدلس ظلمانی است که در و متعین
 شد بعضی علوم غیر متشعشعه و متشعشعه نزدیک رجوع به پروردگار اعلی بالجملة معنی این کلمات را بطریق ذوق
 فهمانید و آن معانی اجمالی را بجز این کلمات که به تحریر در آمد تقریر کردن مقدور نیست هر چند این
 کلمات دانی بکنه آن نیستند بلکه متباین اند من وجه دون وجه -

وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

باب بيستم

وذكر جملة صالحة شرح غريب قرآن واسباب نزول آياته مفسرا وحفظ آس قدر ضرورت
وخفض وتفسير بدون حفظ آس ممنوع ومختور واين باب بخطبه عليه شروع
كرده شد تار ساله باشد مستقل اگر كس خواهد جد الوليد والناس فيما يشقون هذا
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي نزل القرآن شفاء ورحمة للمؤمنين والهم للصالحين والتابعين وسائر علماء الدين ان
يعتونا بتفسير غرائب بيان اسباب نزول لعم النعم وتكمل الرحمة وتضم معالي اليقين صلى الله على سيدنا محمد
والصالحين والتابعين لهم باحسان اجمعين اقبل بعد فيقول لعبد الضعيف والله بن عبد الرحيم
عالمها الله تعالى بفضل العظم هذه جملة من شرح غريب القرآن من آثار هذه الاقاة عبد الله بن عباس رضي الله
عنه عن طريق ابن ابي طلحة رضي الله عنه كملها بطريق الضمك عنه كما فعل لك شيخنا مشايخنا الامام الجليل جلال
السيوطي كتابه الانتقا على الله درجته والجنان ورايت بعض الغرائب بقى غير مفسر في تلك الفريقين فكلها بطريقه
نافع من الارزق عنه وما ذكره البخاري في صحيحه فانه اصح ما يروى في هذه الباب ثم يغير ذلك ما ذكره النقاش من
اهل النقل وقليل ما هو وجمعت مع ذلك ما يحتاج اليه المفسر من اسباب النزول منتخبا من احسن تفاسير
المحدثين الكرام اعني تفسير البخاري والترمذي والحاكم اعلى الله منازلهم في دار الاسلام فجاءت بحمد
رسالة مفيدة في بابها عدة نافعة لمن اراد ان يقتحم في عمائها وسهيتها فتح الخبير بها لا بد من حفظ في علم التفسير
والحمد لله اولادها واولادها واولادها من سورة الفاتحة الحمد لله الشكر لله رب العالمين مالكي المخلوقات
كلها الرحمن الرحيم اسماء من الرحمة والى يوم الدين قاضي يوم الجزاء اياك نعبد ونخلصك ونقصدك واياك
نستعين نسالك بمطلب المعونة اعدنا الصراط المستقيم كتابك الله وقيل رسول الله صلى الله عليه وسلم وصاحبنا
صراط الذين انعمت عليهم بالهداية وهم الانبياء والصالحون وغير المغضوب عليهم ولا الضالين وهم قوم موسى وعيسى
قبل ان يغير وانعم الله عز وجل قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اليهود مغضوب عليهم والنصارى ضلال من سوء
البقرة لا ريب فيه لا شك فيه ختم الله على قلوبهم طبع الله عليهم ايؤمنون يصدون للمؤمنين الذين
يتقون الشرك ويعلمون بطاعتي ويقومون الصلوة اقام الركوع والسجود والتلاوة والحشوع والاقبال عليها فافهموا
يدعونها مرض نفاق وشك ومن الناس من يقول نزلت في المنافقين اظهر وكلمة الايمان في الكفر فنفى
الله عنهم الايمان بقوله وما هم بمؤمنين يخادعون الله باظهار فسادهم عليه الا انفسهم بالكفر

وتعويق الناس عن الايمان واذا اخلوا انصرفوا الى شئ لئلا ينهم كبرائهم عذاب اليم نكال موجع يكدون بيد لون و
يحرفون السفهاء الجبرها في طغيانهم كفرهم يعمون يتماذون وقيل يلعبون ويتزودون وقودها الناس المحارة جأراً
من كبرية خلقها الله عندك كيف شاء اني جاعل في الارض خليفة قد كان في الارض قبلا ان يخلو آدم بالقيام
بنوا الحجاز فاسد في الارض فبعث الله جنودا من الملائكة فضربوهم حتى الحقوهم بحزائر البحر فقالت
الملائكة اتجعل فيها من يفسد فيها كما فعل الجن ونقد سرك التقديس لتطهير عدا واسعا واتوا به متشابهها
يشبه بعضها وبعضا ومختلف والطعم ذلك ابلغ وباب العجائب خلدون باقوا لا يخرجون منها ولا يلبسوا تحتلوا
انفسهم يظلمون يضربون قولوا احطه قيل لئن اسرنا لئيل قولوا احطه قالوا احبة في شعرة وفي ذكركم بلا نعمة
الى بارئكم خالقكم وقومها الحنطة المن الصمغة والسلاوى الطير خاسئين ذليلين وباوا انقلبوا انكالا لعقوبة ما بين
يديها من يعنهم وما خلفها الذين بقوا معهم موعظة تذكرة لا فارض الهمة عوان التصف بين البر والهمزة فاقع
صاف لا ذلول لم يذل لها العمل تنير الارض ولا تعمل الحرث مسلي من العيوب الاشية لا يباض فاذا رأتهم اختلفتم
بها فتح الله عليكم بها اكرمكم به بروح القدس والاسم الذي كان عيسى عليه السلام يحيى به الموتى يستفتحون
يستنصرون على الذين كفروا كانت يمتو خير تقاثل غطافا فتهمز فغازت بهذا الدعاء اللهم اناسا لك بحق
محمد النبي الامي الذي وعدت ان يخرج لنا في اخر الزمان الانصرتنا عليهم فموا غطافان الاما في الاحاديث
قلوبنا غلف في غطاء شمس اشروا انفسهم باخوانهم من اخر الزمان بطمع اليسير من الدنيا يؤد احد هم كوكبهم
قول الاعاجم اذا عطش احدكم دة هزار سال بنى وهزار سال نور روز وهزار سال بخور سال عينا من الرعدة اذا
ارادوا ان يحرقوا انسانا قالوا ارعنا ما ننسخ بنذل او ننسا نتركها فلا بد لها فانتمون مطيعون وقيل مقرون
فتم وجب الله نزل في التطوع على الدابة وقيل في تحري القبل في الليلة المظلمة واذا ابتلى ابراهيم ربه بكلمات
ابتلا لا يطهر في خمس في الراس خمس في الجسد هي الحصال لفظرة مثابة يشوبون اليه ثم يرجعون القوا على اس
البيت حيفا حاصيفة دين الحجاجونا اتخاصموننا شطرونا نحوه صلى الله عليه وسلم الى
بيت المقدس ستة عشر شهرا او سبعة عشر شهرا وكان يجب ان يكون قبلته قبل البيت فحولت القبلة وكان
مات قبل ان تحول رجال لم يروا وما يقولون فيهم فانزل الله وما كان الله ليضيع ايمانكم لئن كنتم لو اشهدوا
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يدعي بنو حرقا هل بلغت فيقول نعم فيدعي قوم فيقولون ما اتانا
من النذير فيقول انهم شهدوا فيقول محمد ولمة فيوتى بكم فتشهدون الشعار علامات واحد هاشعير فلا جناح
فلا حرج انما قيل فلا جناح لان قوما كانوا يخرجون ان يطوفوا بين الصفا والمروة والا فهو واجب ينظرون يؤخرون
خطوات الشيطان عمل الغينا وجنا اهل به لغير الله ذبح للطاغوت انزال السبيل الضيف الذي نزل بالمسلمين

ان ترك خيرا ما لا يجنأ اشها وقيل الجور والليل في الرصية الباساء الفقراء الضراء المرض عني ترك وعلى
 الذين يطبقون فديته هي منسوخة وقيل وهي محكمة النسخ الكبير والمرأة الكبير ولما نزل صوم
 رمضان كانوا لا يقربون النساء رمضان كله وكان رجال يخونون أنفسهم فنزلت احل لكم ليلة
 الصيام الرفث الخيط الابيض من الخيط الاسود بياض النهار من سواد الليل وهو صبحر اذا انفلق
 كان رجال اذا ارادوا الصوم ربط احد هرق في رجله الخيط الابيض والخيط الاسود فانزل الله تعالى من
 البغي العاكف المقيم التهلكة والهلاك واحد قال بعض الانصار لبعض ان اموالنا قد ضاعت انا لله
 عز الاسلام وكثرنا صر ولا فلوا فتمنا في موالنا فنزلت ولا تلقوا بايديكم الى التهلكة الا قامت على الموال ترك
 الغزوات وقيل نزلت في النفقة يعني الاسراف فيها تنفقهم وجناتهم لا تكون فدية شرك كانوا اذا حووا
 في الجاهلية اتوا الليوت من ظهورها فانزل الله تعالى ليس للبريان تاوا الليوت الاية فمن كان منهم مريضا او
 به اذى نزلت في كعب بن عجرة كانت عكاظ وفجة وذو المجاز اسواقا في الجاهلية فتأقوا ان يتجرأ في المواسم
 فنزلت ليس عليكم جناح ان تبتغوا فضلا من ربكم في مواسم الحج كانت قريش ومن دان دينها يفيضون
 بالمزدلفة وكان سائر العرب يقفون بعرفات فذلك قوله ثم افيضوا من حيث افاض لنا خلق
 نصيب الد الخضم الجدل الخاص في الباطل السليم الطاعة كافة جميعا قل لعنوما الذين في اموالكم
 لا عنكم لاجركم وضيق عليكم كانت اليهود اذا حاضت المرأة منهم لم يواكلوها ولم يشاربوها فاستل
 النبي صلى الله عليه وسلم فانزل الله قل هو اذنى فامروا ان يفعلوا كل شئ ما خلا النكاح قال النبي صلى الله
 وسلم اقبل فادبر اقر الدبر والحیضة وكانت اليهود تقول اذا اجامعها من ورائها جاء الولد احول فنزلت
 نساءكم حوث لكم فاقو حوثكم حر د الله طاعة الله كانت اخت معقل بن يسار طلقها زوجها فتركها
 حتى انقضت مدتها فخطبها فابى معقل فنزلت فلا تغضارهن ولا تقضلوهن لا تنفروهن ولا تعولن
 هن سرا السر الجماع والتمسوهن او تغضوهن المس الجماع والغريضة الصدق صلوة الوسطى صلوة
 العصر لقول صلى الله عليه وسلم حبسون عن صلوة الوسطى حتى غابت الشمس قال زيد بن ارقم كنا
 نتكلم في الصلوة بتكلم احدنا اخفى حاجته حتى نزلت وقوموا لله قانتين الكثر الى الذين حرجوا
 من ديارهم كانوا اربعة آلاف خرجوا من ديارهم فزاروا من الطاعون فقال لهم الله موتوا فاما توامرهم
 بنى فسأل الله ان يحييهم فاحياهم فيه سكينه رحمة سنة نفاس ولا يؤد لا يثقل به عليه او
 كالذي مر على قرية غريبتى الله لم يتيسر له لغيره السنون صفوان حجر صلد ليس عليه شئ
 وقيل ابليس ايود احدكم ان تكون له حبة قال عمر بن الخطاب مثل الرجل يعلى بطاعة الله ثم بعث الله

له الشيطان فعلى بالمواسى حتى اغرق اعماله اعصار الريح الشديرة صرير فصرهن قطعهن الخافا يقال
 الحف على والوحى الله الربواين هبه ولا يميمو الحديث نزلت في رجال كانوا يتصدقون بالقنوز الشيطان
 والحشف فاذنوا فاعلموا وان تنبوا ما في انفسكم نسخت بقول لا يكلف الله نفسا الا وسعها عفرانك مغفر لك
 من سورة ال عمران نزل لنصف الاخير من ال عمران في قصة واحدة ربيع شك ابتغاء الفتنة المتشابهة
 كذاب كصنيع وقال حال بالقسط بالعدل والحيل المسومة المطهية الحسان الا ان تتقوا منهم تقوا للفقاة
 التكلم باللسان والقلب مطمئن بالايمان حصورا الذي لا ياتي النساء الا من الارض الاشارة باليد والوحى
 بالراس الاكمة الذي يولد وهو اعشى متوفيك ميمتك ايهم يكفل مريم يرضع لها نزلت نزع ابناء
 وابناء كود عارسل الله صلى الله عليه وسلم عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء اهل بيتي
 سواء بيننا وبينكم العدل والقصد ربيون جمع ربانيين علماء فقهاء قال الاشعث بن قيس
 كان بيني وبين رجل من اليهود ارض فجدني فقد مت الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال لك بينة
 قلت لا فقال لليهودي حلف فقلت يا رسول الله اذا يحلف فيذهب بما لي فانزل الله تعالى ان
 الذين يشتركون بعهدي الله وايمانهم ثمنا لا يخلو الاخير ان سر ائيل خذ عرق النساء فجعل ان شفا
 الله ان راي كل لحما فيه عرق قال فخرته اليه فنزلت كل طعام كان حلا الاية من استطاع اليه سبيلا
 قيل والسبيل يا رسول الله قال لزاود الراحلة شفا حفره وهو حرفه يا تبوى المؤمنين توطن الله المؤمنين
 اذ همت طائفتان منكم ان تغشوا بنو حارثة وبنو سلمة من فورهم من غضبهم المسوم الذي له سماء بعلاقة
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم شجر وجهه وكسرت ربا عيته فجعل يقول كيف يفلح امة فعلوا هذا ابنهم
 فانزل الله تعالى ليس لك من الامر شيء وقال ابن عمر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم احد اللهم العن ابا
 سفيان اللهم العن الحارث ابن هشام اللهم العن صفوان بن أمية فنزلت ليس لك من الامر شيء و
 لا تحزنوا لا تضعفوا القرح الجرح اذ تحسبهم تستاصفهم وقيل تقتلوهم عزا واحد ها غا امانة نفاسا
 قال ابو طلحة غشينا الناس ونحن في مصافنا وانا كان لنبي ان يقل نزلت في قطيفة افتقدت يوم بدر
 فقال بعض الناس لعل رسول الله صلى الله عليه وسلم اخذها استجابوا الجابوا فقد فاز سعد وبنا التحسبن
 الذي بن يغفرون نزلت في اليهود ما لهم النبي صلى الله عليه وسلم عن شيء فكتموه من سورة النساء حوبا
 كبيرا اثم اعطيا قالت عائشة ان رجلا كانت له يتيمة فنكحها وكان لها عدو وكان يمسكها عليه ليس لها من نفسها شيء
 فنزلت فيه وان خفتم الا تقتلوا في اليتامى ادنى ان لا تقولوا الجدا ان لا تميلوا بخلة مهر او ابتلوا اختبروا النساء
 عرفتم رشدا اصلا حاقوا فاقوامكم من معاشكم ومن كان فقيرا فليا كل بالمعروف قالت عائشة

مكان قيامه عليه بمعروف كلاله من لم يترك والاول والاول كانوا اذا فات الرجل كان اولياؤه احق بامراته فنزلت
 لا يحل لكم ان ترثوا النساء كرهالما كان يوم اوطاس اصبن النساء لهن ازواج في المشركين فكوهم رجالا فانزل الله
 المحصنات من النساء الا ما ملكت ايما كنكم المحصنات كل ذات زوج طولاسعة محصنا غير مسافحات عفائف غير
 زواني في السر والعلانية ولا يتخذن اخدان الاخذلان الاخلاء فاذا احصن زوجن العنت الزنا موالى عصبة وقيل وثى
 او الذين يعتقدن ايما كنكم فاتوهم نصيبهم من النضر والرفادة والوصية وقد ذهب الميراث ويوصى له قالت ام سلمة
 ابغضوا الرجال ولا تغزوا ولا تقاتل فاستشهدوا انما لنا نصيب الميراث فانزل الله ولا تقاتلوا فافضل الله الآية قواموا
 الامراء فبنات مطيعات والمجازي والقرية الذي بينك وبينه قرابة والمجاور الجنب الذي ليس بينك وبينه قرابة والصاحب
 بالجنب الرقيق مثقال ذرة زنة ذرة نظمس وجوه نسويها طمس لكتاب محاة صعيدا وجه الارض اية التيمم نزلت في
 قلادة عائشة وتو قفهم لها على غير ما سئل ابن عباس عن قول تعالى والله ربنا ما كنا مشركين قولا لا يكتون الله حاشا
 قال اخبرني ما راو يوم القيمة انه لا يدخل الجنة الا اهل الاسلام قالوا تعالوا فلنحج فحتم الله على افواههم فتكلمت ايديهم و
 ارجلهم فلا يكتون الله حد يثا قال علي د عارجل من انصار قبل تحريم الخمر فحضرت صلوة المغرب فتقدم رجل
 فقرأ قل يا ايها الكفرون فالتبس عليه فنزلت لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون الا من اغشى
 غير مسمع يقولون اسمع اسمع ليابا السند ثم تحريفا بالكتاب الحيت الشرك والشيطان نقيض النقطه التي في ظهور النور
 ومنها تنبت النخلة اولى الامر اهل التقوى والدين اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر نزلت في عبد الله بن حذافة
 والمعنى ان طاعة الله والرسول مقدرة اذا عوا به اشدوه حسيبا كافي اثباتا عصبا سرايا لا متفرقين مقبلة ضعيفا
 وقيل قادرا مقتدر رجح ناس من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من احد فكان الناس منهم فرقتين فترق
 يقولون انهم فرقتين يقولون لا فنزلت فما لكم في منا فقين فثنين اركسهم او قفهم قيل حبسه قيل بدد لهم حضرت
 ضاقت كان رجل في غنية له فلحقته المسلمون فقال لسلام عليكم فقتاوه واخذوا الغنية فانزل الله تعالى لا تقولوا
 لمن اتى اليكم السلام لست مؤمنا واول المضرا اهل العذر لما نزلت لا يستوي القاعد من المؤمنين دعا رسول الله
 صلى الله عليه وسلم زيد فكتبها فجاء ابن ام مكتوم يشكو ضرارته فانزل الله تعالى غير اولى الضرر ان ناسا من المسلمين
 كانوا مع المشركين يكثر سوادهم ياتي السهم يرمى فيصيب احدهم فيقتله او يضرب فقتل فانزل الله تعالى ان
 الذين توفهم الملائكة ظالمي انفسهم مراغبا انفسهم في التحول من الارض الى الارض وسعة الرزق ان تقصروا من الصلاة
 سئل عمر عنها فقال صدقة تصدق الله بها عليكم فاقبلوا صدقة هوقوا مغروضا وقتة عليهم ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم نزل بين صحبان وعسقان فقال المشركون ان لهمؤلاء صلوة هي احب اليهم من اباهم ابنهم
 فيميلون عليهم صيلة واحدة فنزلت صلوة الخوف ان خفتكم ان يفتنكم بصلوكم بالعدا في الجهد تامون توجعون ولا تكن

للثانين خصيما نزلت في بني ابي قريظ من العمرة فنادى بالنعان ثم انكره الا انا انا يعني الموات حمل ادم وامريدا
 متمرده فليبتكن بكنه قطع فليغيرن خلق الله دين الله له انزلت من يميني ^{الذي} يجوب شق ذلك على المسكين فقال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم سددوا وقاربوا وفي كل مائة يصيبها لمؤمن كفاية حتى الشوكة يشاكها وقالت عائشة وما يصيبكم
 في الدنيا وان امرأة خافت من بعلها نشوزا بعضها الرجل يكون عندها امرأة ليس بمسنة كثر منها يريد ان يفارقها فيقول
 ليجعلني من شاني في حل واخضرت الانفس الشجر هوادة في الشيء يحرص عليه كالمعلقة لاهي امة ولا هي ذات زوج
 وان تلوا السننكم بالشهادة او ترضوا عنها وقولهم على مريم هبتا عظيما يعني رموها بالزنا وان من اهاب الزنا وان
 من اهل الكتاب الا ليؤمنن به قبل موته وخروجهن من سورت المائدة قالت عائشة في المائدة انها
 اخبر سورت نزلت فيها وجد ترفيها من حلال فاستحلوه وما وجدتم من حرام فحرّموه او فوا بالعقد ما احل الله وما
 حرم وما فرض وما احل في القرآن كله يحرم منكم يحولكم شتان عداوة الامين عامدين ائمت وتيممت واحد
 البر ما امرت به والتقوى ما هيبت عنه المنخقة التي تخنق قموت والموت والموت التي تضرب بالخشب فتموت
 والمتردية التي تتردى من الجبل والظلمة التي تنظي الشاة وما اكل السبع ما اخذ الا ما ذكيت به فمحترو به روح
 والنصب انصاب يذبحون عليها استقسام ان يحيل لحد ح فان نعت فانهي وان امرته فعل امرته الا زلم الله
 يستقسمون بها في الامور غير متباعد متعد لا اثر الجوارح الخياط والفهود والصقور اشباهها مكليين ضواري
 وطعام الذين اتوا الكتاب ذبا تحرم اجورهم مهورهم لا مستمر لمستم وتسوهن واللاق دخلتوهن الرفقاء
 النكاح تيمموا تعدوا وعد قومهم اعنقوهم فافرق افضل الوسيلة الحاجة انها جزاء الذين يحاربون الله نزلت في
 قوم من عينة وعكاستو نحو المدينة فخرجوا الى بل النبي صلى الله عليه وسلم فشرى بوا من ابوا اليها واماها وحموا
 فقتلوا الراعي وطردوا الابل قال ابو قلابه جوزا بن لك لا تدرى ما ربه الله والكفر ومن يرد الله فتنه ضل
 يستمعون للكذب يسمعون الكذب الكالون للسموت وهو الرشوة بها استحققوا استودعوا ووقعنا على اثارهم
 اتبعنا على اثار الانبياء اي بعثنا واهمنا اميينا والقرآن امين على كل كتاب قبل شرعة وانهما جاسيل
 وسنة وقيل لشرعة الدين والمنهاج الطريق فسوف ياتي الله بقوم يحيمهم ويحبون قال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم قولك يا ابا موسى اذلة على المؤمنين رحمة ايد الله مغلوله يعنون بجيل امسك ما عندك
 تعالى الله عن ذلك قال رجل يا رسول الله اني اذا اصبحت اللحم انتشرت للنساء واخذتني شهوة فخرجت
 على اللحم فانزل الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تحرموا طيبات ما احل الله لكم قال عمر اللهم بين لنا في
 الحمر بيان شفاء فنزلت يسئلونك عن الحمر والميسر شر قال اللهم بين لنا في الحمر بيان شفاء فنزلت
 لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى ثم قال اللهم بين لنا في الحمر بيان شفاء فنزلت انما يريد الشيطان

لما نزل تحريم الخمر قال بعضهم قتل قوم وهي في بطونهم فانزل الله تعالى ليس على الذين امنوا وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا لما نزل اية الخمر قالوا يا رسول الله اني كل عام قال لا ولوليت نعم لوجب نزل الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تسئلوا عن اشياء ان تبدل لكم تسؤلكم قيل قال رجل يا رسول الله من اين قال بورك فلا فنزلت عن سعيد بن المسيب البجيرة التي يمنع درها اللطوا غنيت فلا يحلبها احد من الناس قيل هي الناقة اذا انتجت خمسة ابطن نظروا الى الحامس فان كان ذكر اذبحوه فاكله الرجال ودوز النساء وان كانت انثى جدعوا اذانها واما السائبة فعاثوا يسبون من الانعام لا تهمهم لا يركبون ظهرها ولا يحلبون لبنها ولا يبيعون ولها وبر ولا يحلبون عليها شيئا واما الوصيلة فالشاة اذا انتجت سبعة ابطن نظروا الى السابع فان كان ذكرا وانثى وهو صميت اشتد في الرجال والنساء وان كانت انثى وذكر في بطن استحيوها وقالوا وصلت اخته فمعت عليها وقيل لاناقة البكر تنكروا ول نتاج الابل ثم تنثى بعد بانثى وكانوا يسيدون بها لطوا غنيتهم ان وصلت احد فحلبها بالاقوى ليس بينهما ذكر او انا الحام فالفل من الابل اذا ولد لولد قالوا نحى ظهره فلا يحلبون عليه شيئا ولا يبيعون ولا يبرأ ولا يمنعونه من حمى رعى ولا من حوض يشرب منه وان كان الحوض لغير صاحبه وقيل فل الابل يضربك لضرب المعدد فاذا قضى ضرابه فدعوه للطوا غنيت واعفوه من الحمل سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن هذه الآية يا ايها الذين امنوا عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذا اهتديتم فقال بل انتم ابا المعرف وتناها عن المنكر حتى اذا رايت شيئا مطاعا وهوى متبعا ودينا مؤثرة واعجاب كل ذي رأى برأيه فعليك بخاصة نفسك ودع العوام يا ايها الذين امنوا شهادة بينكم نزلت في تميم الداري وعدي بن بدار خانا جاءا من فضة من تركته بدين في حلفهم يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم وجد الحام بمكة فقيل اشترى منهما فقام رجلا من اولياء السهمى فحلفا شهادة تنافي من شهادتهما وان الحام لصاحبههم سورة الانعام يعدلون يجعلون لسعد لا تمرون تشكروا من ارا يتبع بعضها بعض واللبسنا يشبهنا ثم لم تكن فتنهم جنتهم وقيل معذرتهمها اساطير وهي التزهات واحداها اسطورة واسطورة وقواسما واما الوقفان الحمل وهو ينهون عنه وينأون عنه نزلت في ابي طالب كان ينهاي المشركين ان يوذوه وينأ عننا ويتباعون قال ابو جهل قد نعلم يا محمد انك تصلى للرحم وتصد وتحدث الحديث ولا تكذبك ولا تكذبك الذي جئت به فانزل الله تعالى فانهم يكن بونك ولكن الظالمين بآيات الله يجحدون نفقاسا رسلا معصدا لبا ساعن الباس وتكون من البوس هو شدة الفقر المضراء الامراض والابجاع فلما اتوا انكروا ميلسون ايسون يصعدون يعدلون وقيل يعرضون عن الحق او جمل معانية تدعون من دوز الله تعبد زنا جرحتم كسبتهم من الاثم يفتون يضيعون قل هو القادر علم ان بيعت عليكم عذابا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انما كائنات ولم يأت تاويلها بعد يلبسكم بخيلكم شيئا اهسواء

مختلفة وقيل فراق كل بناء مستقر حقيقة وقيل وقته ومكان ان تبسل تفضو وقيل تحبس وان تبسل
تقسط ابسلوا افضوا استهوتته ازلته فلما جن اظلم افاقت زالت الشمس عن كبد السماء لها نزلت ولم
يلبسوا ايمانهم بظلم قال الصحابة وايتنا لم يظلم فنزلت ان الشراك لظلم عظيم وقال علي هذا في ابراهيم
واسماعيل ليست في هذه الالة وما قد في الله حق قد في ما عظمه وحق تعظيمه باسطوا ايديهم اليه البسط الضرب
عذاب لهون الذي يقع به الهون الشديد خولناكم اعطيناكم فالتق الاصباح فموا الشمس بالانوار
القمر بالليل حسبنا عدد الايام والشهور والسنين قيل امر ابي وجوه للشياطين مستقر في الصلابة مستوع
في الرحم فنوا كدانية قصار النخل اللاصقة عند قراها بالارض وقيل لقوا العذرة والانتان الجماعة فنوا مثل
صنوا وصنوا ونبيذ نضج وخروال بنين تخروصوا وافتعلوا ذلك كذا وكذا فادرسست تعلمت قبلها معانية و
مواجهة وتصفى لتميل وليقتروا اليك تسبوا زخوف القول كل شئ حسنة وسيئة وهو باطل فهو زخوف
اقى الناس النبي صلى الله عليه وسلم قالوا يا رسول الله ناكل ما نقتل لاننا كل ما يقتل الله فانزل الله فكلوا مما ذكرهم
الله عليه ميتا فاحيينه ضالا فهدينه صغارا مذلة وهو ان على مكانكم ناحيتكم وحالككم التي انتم عليها
وحوت حجور حرام حولة الابل والحيل البغال والحمير وكل شئ يحمل عليه وفروشا الغنم معوشات ما يرش من الكرم
كل ذي ظفر البعير والنعامة وغير ذلك مسفوحا مهرقا ما حملت ظهورهم ما علق بهما من الشجر الحوايا المبر
املاق الفقر دراستهم تلاوتهم صدق اعرض لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن امنت من قبل اذا طلعت الشمس
من مغربها سورة الاعراف ولقد خلقناكم ثم صورناكم خلقوا واصلا للرجال وصوروا في اراطم
النساء صراط طريق من ذوا ملوما يخلصن يؤلفان الورق سواترهما كناية عن فرجيهما قبيلة الذي هو
عنبر ريشا المال رياشا ما كانت المرأة في الجاهلية تطوف وهي عريانة فنزلت قل من حرم زينة الله التي
الي اخره قال حذيفة اصحاب الاعراف قوم تجاوزت بهم حسناتهم عن النار وقصرت سيئاتهم عن الجنة
بيناهم في الاعراف اذا طلع عليهم ربك فيقول قوم ادخلوا الجنة فاني قد غفرت لكم غواش ما غشوا به نكدا
قليل احميتا سرعا اقلت حملت قوامين كفا لعميت قلوبهم بسطة شدة تحتون الجبال تشققونها الرحفة
الزلزلة الشديدة جاثمين ميتين لا تتجسوا الا تظلموا وتصد زنصر فوز عجا الزيج افتم اقصى كان لم ينفوا
لم يقيموا السلي اخرن عفو اكثر واوجوا اخرام تلتف تلتقم ويذرك والهتك يترك عبادتك الطوفان امطر
الغمل الجراد الذي ليس له اجنحة يطير وابتشاموا الرجز السخط يعرشون يبنون متبرها لك وقيل خسرات
مقامات رب الوقت الذي قد راى الله دكا مد قوا خوار صوت سقط في ايديهم كل من ذم فقد سقط في يد
اسفا المحزين واختار موسى قوم دعى موسى فبعث الله سئل فجعل دعاة لمن امن بمحمد صلى الله عليه وسلم

واتبع فساكتها نلتيت يتقون فخذها بقوة يجرد وجرم ان حتى لا فتنتك ان هو الاخذ اباك هدا وناو حينا
 اصبرهم ثقل عهدهم ومواشيقهم وحرمة حمولة ووقرة فابجست الفجرت يعبدون في السبت يتعدون لحو
 يتجاوزون زنا الذين ايتنا هو يلعبون باعور او عشر واطاهرة علوا لما لبئس شديد وبلونا هم طابنا
 معاملة المختبر متقارفعنا الا سباط قبائل بني اسرائيل واذا اخذ ربك الآية خلق الله ادم ثم مسح ظهره فاستخرج
 منه ذرية فقال خلقت هؤلاء للجنة ويعمل أهل الجنة يعملون ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذرية فقال خلقت
 هؤلاء للنار ويعمل أهل النار يعملون ذرا لخلقنا اخلدوا الارض اقعدوا مالكم الى الدنيا سندست رجبهم اوفنا بغيرهم
 من امة من ايان مرسلها متى وقوعها وخروجها حتى عنها الم بها لطيف خذ لعفو الفق الفضل وامر بالمعروف
 والمعروف الذي يعرف حسنة ينزعك يستحقك طائف ملتيمهم يزينون لولا اجتنابها لولا احد ثمتها
 او تلقيا فانشأتها لما حملت حواطاف بها ابليس وكان لا يقش لها ولد فقال سمى عبد الحارث فعاشر كان
 ذلك من وحى الشيطان وامره تضرعا وخيفة استكانة وخونا سورة الانفال والبراءة نزلت الانفال
 في البدر قال سعد لما كان يوم بدر سالت سبيقا فنزلت يستلونك عن الانفال نافلة عطية وجلت
 وقت ذات الشوك البدر مردفين متتابعين فوجابعد فوج كل بنان الاطراف وقيل اطراف الاصابع
 مثاق الله ورسوله بانيهما وخالقهما زحفا جتمعين متلين متحرفا مقطفا مستطردا يطلب العوددة
 او متميزا منضما جاءكم الفتح المدد لما يحييكم يصالحكم ليشبواك ليوثقك فورا ناضرا قال ابو جهمل كان هذا
 هو الحق من عندك الخ فنزلت وما كان الله ليعذبهم وانت فيهم مكاء وتصديا المكاء ادخال الاصابع في
 افواههم والتصديا الصغير فيركم يجمع يوم الفرقان يوم بدر فرق الله فيه بين الحق والباطل اذا نتم
 بالعدوة الدنيا وهم بالعدوة القصوى نزول بشفير الوادي الادنى الى المدينة وعدوكم نزول بشفير الوادي
 الاقصى الى مكة والركب اصحاب الابل يعني العير فغشوا والتجبنوا وتذهب ربحكم دولتكم وغلبتكم بطرا وخيانا
 جار لكم حافظكم على عقبيه رجع موليا وذوقوا اباشر واوجروا وليس هذا من ذوق الفم فسر دهم من
 خلفهم نكل بهم من بعدهم يعني تفرق به جمع كل ناقض عهد خيانة نقضا للعهود وان جنحوا ظليوا وما لولا
 حوض المؤمنين حضهم ان يكون منكم عشرون صابرون يغلبوا مائتين لما نزلت كتب عليهم ان لا يفروا
 من عشرة نزلت الشن خفف الله فكتب ان لا يفروا مائتين مائتين ما استطعتم من قوة قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم الا ان القوة الرمي لما كان يوم بدر وقعا في الغنائم قبل ان تحل لهم فانزل الله تعالى لولا كتاب من الله سبق كان
 الناس يوم بدر على ثلاث منازل ثلاث يقاتل العدا وثلاث يجمع المتاع ويأخذ الاسارى ثلاث عند الخيمة يحرسون رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ويختصمون فانزع الله الغنمة من ايديهم فجعله الرسول الله صلى الله عليه وسلم ففهم على السواء

من سورة البراءة ولا يثبتهم ميثاقهم لم يكتبوا البسملة على سورة براءة قال عثمان **كانه** للانفال **ما نزل**
 ما نزلت بالمدينة وكانت براءة من آخر القرآن وكانت قصته بأشبهه لقصته بافطننت انها من افضى النبي
 صلى الله عليه وسلم ولم يبين لنا انها من افضى من اجزاء لك قوت بينهما ولم يكتب بسم الله الرحمن الرحيم وقال علي
 البسملة اما هذه السورة براءة لما نزل ولما بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا فنادى يا بعزدة الله ورسوله
 براءة من كل مشرك فسيحوا في الارض اربعة اشهر ولا يخرجن بعد لعام مشرك ولا يطوفن بالبيت عريان
 لا يدخل الجنة الا من آمن براءة اذ ان علام سيحوا سيروا مرصدا طريق لا يرقبوا الا يحفظوا الاولاد والاولاد
 القاربة والذمة العهد وليحيا وليماء ودخلوا سقاية الحاج سقاهاهم الشراب في المواسم عيلة فقرا ايضا هون
 يشبهون ذلك الدين القيم لقضاء القيم هو القائم في يوفكون كيف يكذبون وقيل كيف يصرفون عن
 الحق بعد وضوح الدليل ان يطغوا يخرجوا وكافة جميعا اليوا طخوا يوا فقروا ويشي هو الغروا اخرجوا الثاقلتم
 اجبتهم المقام عرضا غنية الشقة المسير والمسافة وقيل السفر فبطرهم جلسهم وخذ لهم خبايا افساد اولاد
 ضعو الاسر عوا بالقيمة وقلبو لك الامور اجتهدوا في الحيلة عليك والكيد بك ولا تقتنى لا تخرجني ولا
 تؤخني احد الحسنين فتحوا وشهادة طحاء هم المجرى المحزن في الجبل مغارات الغير والسر اديب وقيل
 السراب في الارض الخيفة مد خلا السراب والماء يجرحون يسرعون يترك عيبك ويطعن عليك والعالمين
 عليا بالسلطة المولفة قلوبهم يتالفهم بالعطية هو اذن يسمع من كل واحد نسوا الله فندسهم تركوا
 طاعة الله فتركهم من ثواب وكرامته بخلافهم بنهم ونصيبهم والموت تفككات وهي قوم لوط ايتفكت
 انقلبتم بها الارض عدن عدن عدنت بارضا اقمتم بها واغلظ اذهب الرفق عنهم لما توفى عبد الله ابن
 ابي قام رسول الله صلى الله عليه وسلم عليه فانزل الله تعالى ولا تصل على احد منهم ولما نفقوا وما كرهوا
 لم يزلون يعينون ويفتخرون ويطعنون الاجهدهم وهو القليل الذي يتعيش به اذا نصحو الله ورسوله اخلصوا
 اعمالهم من الغش المحذرون اهل نعدن وصلوات الرسول استغفارة مردوا على الاتفاق لجوابه
 وابوا غير تظهرهم بها وتركهم ونحوها كثير والزكاة والطاعة والاحلاص ان صلواتك سكن لهم حتى ظهر
 مرجون لا مراد الله مؤخرون ليقض الله فيهم هو قاض ضاررا يضارون به وارصادا انتظارا اشفا
 جوف على جوف فهو الشفا والشفير وهو وحده والما يحرف من السيول والادوية هارها يقال
 قهره البير اذا تهدمت وانهارت مثل ربة شك الا ان تقطع قلوبهم الموت سئل رسول الله
 صلى الله عليه وسلم عن السائحين قال هم الصائمون قال علي سمعت رجلا يستغفر لابي وهما مشركا فقلت
 استغفر لابيوك وهما المشركا فقال ليس قد استغفر ابراهيم عليه السلام لابي وهو مشرك

فذكرته للنبي صلى الله عليه وسلم فنزلت وما كنت استغفار ابراهيم لابيه الا عن عصى وعدها اليك فقال جأ
 لما مات ابوطالب قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ازال استغفرك حتى يناني الله فانزل الله ما كان للنبي
 لا ولا المؤمن من التواب قيل دعاء كثير البكاء وقيل بلسان الحبشة الرحيم شفاؤه فراقه على الثلاثة الذين
 خلفوا كعب بن مالك وصاحبيه مخمصة جماعة نصيب اعيانهم من التعب ولا يطؤون موطأ ولا يقفون
 موقفا نيل اسرا وقتلا طائفة عصية غلظة شدة يفتنون يبسلون عزيمتيد ما عذمت واشق عليكم
 سورة يونس لهم قدم صدق سبق لهم السعادة في الذكر وقيل محمد صلى الله عليه وسلم وقيل الانبياء
 الصالحة وقيل خير دعواتهم دعاءهم ولا ادرىكم لاعلمكم واذا اذقنا الناس رحمة عطا اذ اللهم
 مكر قول بالتكذيب اي اذا خصبوا بطروا حتى اذا كنت في الفلك وجري بهم افعلى بكما حيط بهم دنون
 التهلكة فاختلطت نبات الارض فنبت بالماء من كل لون زخرفها زينتها وحسنها حصيلا لاشئ فيها كان
 لم تغن بالامس لم تكن بالامس ولا يهوى لا يغشى قتر اسود من الكابة ترهقهم ذلة يصيبهم ذل
 وخزي وهوان عاصم مانع اغشيت البست فزينا فوقنا تبلوا تختبر تقيضون تفعلون وما يعزب
 يغيب لهم البشري قال رسول الله صلى الله عليه وسلم هي الرؤيا الصالحة يراها المسلم او ترى له الا يغفرون
 يقولون ما لا يكون مبصر امضيت الترت وابطر وهو ان يحكم اجمعوا امركم امر المؤمنين على امر غمضا غير ظاهري
 ثم افضوا الى ولا ينظرون افضوا الى ولا تخرجون يعني امضوا الى حكمكم ولا تفتنوا الكبرياء الملك
 والعز اطمس على اموالهم الملك والعز اطمس على اموالهم يعني امضوا الى حكمكم ولا تفتنوا الكبرياء الملك
 عليهم احيى لا تظلمون وعلى اموالهم الملك والعز اطمس على اموالهم يعني امضوا الى حكمكم ولا تفتنوا الكبرياء الملك
 جبريل بيد من الطين في في فرعون مخافة ان يقول لا اله الا الله حقت سبقت وقيل وجبت الرجز العذاب
 سورة هود فصلت بينت يثنون يكون وقيل شك وامتناع في الحق ليسنفوا منه ليتواروا من الله استظفوا
 يستدشون ثيابهم يتدشون ويظنون بينهم مستقرها اي انهم في حياض كانت مستودعها حيث تموت ما يحبسها ما
 يحبسها لعذاب عما حق نزل احاط الاجرم بلى واجتوا افاوقا وقيل افاوقا وقيل افاوقا وقيل افاوقا وقيل افاوقا
 قيل ان جوك في ظاهري باطمي على خلاف ذلك عميت عميت لعنادكم الحق انتم مكموها انضطركم المعروف انزدرى
 تستبغوا فيكم انضطركم اجامى هو مصداق اجومت يعني عقوبت جرمي الفلك وهي السفينة فلا تبتس الا تحزن
 لا تخاطبني لا تراجني وفارا التنزيع مجرمها مسيرها هو مصداق اجومت وموسى ما وقف ارسيت حشرت معز ناجية
 ابلى نهر اقلع اسكى اعترافهم عروبتا صلبة يعني اصداك وصسك اخذ بنا صيتها اي في ملكه سلطانا عني
 عاند وعنودا حذو توكيد التجبر استعبركم جعلكم عمرا غير تمسيرا التضييل كان له يغفوا له يمشوا وقيل كان له

يكونوا يحل حديد فضيهم ما يشيوا بالحجارة نكروهم وانكروهم استنكروهم واحد او جن اضمم الروح الفزع منيب مقبل الى
 طاعة الله ثم سئ لهم ساء طنا بقوم ضاوقهم باضياد عاصدا يوم عصيب شديد هير عزاله يسرعوز ويقبلوا اليه ^{لفظ}
 بقطع من الليل بسواد ولا يلتفت يتخلف قيل لا ينظروا راءه من يتجمل من طين طين منضود يتلو بعضهم بعضا مسوة
 مطلة ولا تقنوا ولا تسوا الا يجر منكرا ليسبكم رهطك عشيرتك وراءكم ظهريا اي لم تلتفوا اليه القيمه تخلف ظهوركم
 الروح المورود المداخل المدخل بالرفد المرفود اللعنة بعد اللعنة وقيل العوز المعين برقة اعينته بتليب بلاء وهلا او تخسر
 زفير صوت شديد شقيق صوت ضعيف غير مجزذ غير منقطع ولا تركوانا وقيل قميلوا الزجل اصحاب قبله حرام
 من امرأة فاتي رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر ذلك فانزلت واقرو الصلوة طرقي النيران لغا من الليل والغاسعات
 بعد ساعات اتروا اهلكوا اولو البقية ديز وفضل وقيز من ^{سورة} يوسف غيبته الحب موضع مظلم من الليل قيل
 كل شئ غيب عنك شيئا فهو غيبه والحب الركية التي لم تنظر للسيارة فارة الطريق سولت زينت اشده قبل ان ياكل في
 النقض او اودته طلبت منه ان يوقها هيت لك هيات لك وقيل هلم ونقال لولا ان راي برهان رب مثل يعقوب
 فضر بصدرك فخرجت شئ من انا مله قد قميصه قطعة شغفها غلبا متكاء مجلسا وقيل طافا يقطع بالسكين
 قيل هو الا ترح اكبره اعظمه فاستعصم امتنع وابل صاب اميل قضى الامر الذي فيه تسنعتان لها حكيما
 ماراياه وعبر يوسف فقال احد هما انا شينا فقال قضى الامراضنا احلام والالا تاويل بعدالة بعد حين
 تحصنون تحوزون وتخرجون يعصرون الاعناب الدهن حصص تبين وضعهم وغير اهلنا نجلب اليهم الطعام الا ان
 يحاط بكم ان تموتوا كلكم الاحابة في نفس يعقوب قضىها لكن حاجه يعني ان ذلك الدخول قضاء حاجه وهي ارادة
 ان يكون دخولهم من ابواب متفرقة تشفع عليهم اوى ضمه اليه العير الرفقة صواع الملا يعني السقاية وهو الملوك الفاسي
 الذي يلقط طوافه كانت تشرب الاعاجم خلصوا نجيا انفردوا متناجين تقنوا لا تزال حوضا الدنف الهالك من شدة
 الوجع يذبيك الهم لا تتركيب تغيير فصلت خرجت تفقدون تسفرون وتجرلوني مزجاة قليلة غاشية من عزاب الله
 عقوبة عامة محلة تعشا هم هذا سبيلي سنتي وصبري ودعوتي حتى اذا استيا سوا الرسل ظنوا انهم قد كن بوا قال غاشية
 كن بوا بالشد يد ليست بالتحفيف لم يكن الرسل ظن ذلك برهم ولكن اتباع الرسل طال عليهم البلاء حتى ظننت الرسل انهم
 قد كن بهم وقال بن عباس بالتحفيف هو كقول حتى يقول الرسول الذين امنوا معه ^{سورة} الرعد قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم الرسل ملك من الملائكة موكل بالسحاب معه مخاريق من نار يسوق السحاب حيث شاء الله وجعل فيها
 رواسي او تد بالجبال قطع متجاورات متدانيات قد يعضها قريب من بعض صنوان مجتمع ونفضل بعضها على
 بعض في الاكل قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الدقل الفارسي الخلو والحامض المثلثات العقوبات قيل الاثام
 والشباب وقيل اصاب لقرون الماضية من العذاب هادي يورده الله وما تفيض الارحام تنقصه من ذرة الحمل

على الزيف الشهادة السر والعلانية وساربانها راء ارب تظاهرة المار على طريق معقبات الملائكة يحفظونه
 من امر الله باذنه من والى امرهم وينشئ يخلق شديدا لالحال اء القوة وقيل شديدا لمكر والعدا وقيل شديدا
 العزة بقدر رها على طاقتهم ومقدار ما يملأها زين لعل الماء رايبا على ايمان ربى يربوا الزبد فيذهب جفاء وهو
 مارجى به الوادى يقال جفأت القدر اذا غلت فعلاها الزبد ثم يسكن فيذهب الزبد بلا منفعة فكذلك هم هذا الحق
 من الباطل المهاد القراش ويدرون يدفعون الامتناع قليل ذاهب يتمتع به ثم يقضى طريق فرح وقرة عين اقله
 يياس يعلم متاب توبى قارعة اهية فامليت املت له من الملى مزوان مانع حاجز يحو الله ما يشاء ويثبت يحو
 بالذلاء ما يشاء من القدر ويثبت ما يشاء تنقصها بموت علمائها وفقهاؤها وقيل بالفتح على المسلمين لصعق لا مغير
 سورة ابراهيم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المسلم اذا سئل في القبر يشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول
 الله فن لك قوله يثبت الله الذين امنوا اذا تاذن ربكم اعلمكم لمن خاف مقامى حيث يقم والله بين يديه
 من ورائه قوله فردوا ايهم في افواههم هذا اصل كفوا عما اردوا قيل عضوا عليها صرنا قير ودم ولا يكاد يسيغ ولا
 يجيرة في الحلق الا بعدا بطاء في يوم عاصف شديدا هربوا بالرحم لكرتبا واحدا تابع مغنون واقعون بمصر حكم مغنيتكم
 استصرخنى استغاثنى يستصر من الصراخ اجثث استوصلت وانتعرت دار البوار الهلاك سئل على من الذي
 بنوا نعمت الله كغزا واحلوا قومهم دار البوار قال منافقوا قوتش والاخلال بحالة وقراءة مصدر خال الله خلا لا ذرا
 صميمين على اطاعة الله مطوعين ناظرين قيل مقبلين من عنيين خاشعين قيل مسرعين الى الدين مقنعين رؤسهم
 رافعي رؤسهم الى السماء هو اء خالية مقربين موصولين بشياطينهم في الاصفاد الوثاق والاصفاد سلاسل الحديد
 والاخلال سرايبهم وقصصهم من قطران النحاس المذاب سورة الحجر يا ايها الذين آمنوا لا تمشوا على الارض
 يفتنون اليه سكوت ابصارنا اوسد وغشيت بزوجا منازل الشمس والقمر معايش من الثمار والجوب لواء حوامل النما
 تحمل الماء والتراب السحاب من صلصال طين خلط بكل فصلصل كما يصلصل الفخار ويقال منته من خططين
 اسود قيل هو الطين المتغير جماعة حجارة مسنون مصبوق قبل مغير الرائحة هذا اصراط على مستقيم يرجع الى الله عليه
 طريقه يعني هذا الطريق مرجع الى نصب اعياء وقيل عناء وجلون فزعون لا توجل لا تخف قوم منكروا انكرهم
 لوط واتبع ادم بارهم على اثار نباتك واهلك لئلا يتخلف منهم احد لعمرك بعيشك وبمجيئك في سكرتهم وصلاحهم
 يعجبون يتجادون الصيحة الهلكة مشرقين داخلين في وقت شروق الشمس للموسمين للناظرين وقيل ملتقون
 المتشبثين في النظر حتى يعرفوا حقيقة سمة الشئ وانما يعنى مدينة قوم لوط لبسبيل اقيم على طريق قومك الى المشاعر
 وهو طريق لا يندس ولا يخفى لبا امام مبين كل غايته واهتديت به يعني بطريق واضحا الصفا الجليل اعراضا
 بغير فحش اتيناك سبعا من المثاني والقران العظيم يعني الفاتحة وهي سبع ايات تنشئ في كل صلاة امن الله

على رسول الله محمد السورة كما امنت عليه جميع القرآن قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ام القرآن وهي سبع المثاني التي
الذين حلفوا ومنه لا اقسم جلا القرآن عصمين هم اهل الكتاب جزوه اجزاء فامروا ببعضه وكفروا ببعضه وهو
قول بن عباس فاصدق اظهر بانه مرة ابهر بامر الله بسورة النحل امر الله عزابه بالروح بالوحى وقد الثابت قبل
ما استند ذات يمين الاكسية والابنية جمال زينة ترحون تردونها الى مراحب العشى حين تسرحون تخرجونها الى
المرعى بالقدرة الا لبشق الانفس يعنى لمشفقة قصدا لسبيل البيان وقيل للاسلام والطريق المستقيمة الذي يؤدى الى
رضاء الله تعالى ومنها جازع ادل ائلا الى لا هواء المختلفة تسمون ترحون مواشيكم لحما طريا السهم هو اخروشاق السماء
ان تميد بكم اى تفرح بكم وتكفأ وعلاقات يعنى الجمال هن علامات للطريق بالنهار واياخذهم في ثقلين هو اختلاف السفر
والتجارة فما هم بمحجرين بمهمة عين على الله على تحوف تنقص من اعمالهم يتفتت فيميل وله الدين الطاعة
واصباد انما تجزؤون ترفعون اصواتكم بالاستغاثه وهو كظيم مغوم يسر يخفيه مغرطون منسيون متزكون
سائعا جائرا في حلقه وسكر او هو الخمر السكر ما حرم الله من ثمرها وضررها حسنا ما احل الله وهو الخمر والسكر
والتمردى ربك الى النحل المهبأ وقذف في انفسها للاعتماد المستعرة وحفدة يعنى ولد قبل الاصل ما هم الاغوان
وهو كل ثقل وبال تستخفونها يوم طعنكم يخفف عليكم حملها في اسفاركم اثنان اثنان فسر الكسية وبسطا الكنانا يعنى الفيل
ان والاسراب سرايل قبضات تقيكم الحرم تقيكم الحرم افا سر سبل تقيكم باسكم فان الروح تمنعك شدة الطعن والضرر
والرحى ولا هم يستغنون بطلب منهم ابن يرجون الى ما يرضى الله الخشاء الزنا يعظكم بوصيكم نقصت غزلهما
افسد كانت خرقه اذ ابرمت غزلهما نقصته من بعد قوة الغزل بامر الله وقتله انكاثا قطعاً وخرقاً دخلا
بينكم او غشا وخديعة وكل شئ لم يصح فمؤخر اربى من امة اكثر واعلى من قوم قتل قدم بعن ثوبه نزل عن
الايمان بعد المعرفة بالله يتقد يعنى وينقطع باق دائره لا ينقطع فاذا اقراة القرآن فاستعد بالله فاذا
ارت ان تقرأ القرآن فاسال الله ان يعينك وهذا مقدم ومؤخر وذلك ان الاستعداد قبل القراءة ومضاهيها
الاعتصام بالله روح القدس جبرئيل لسان الذي يلحن الى الية لغة الذي يميلون القول المييز عن ان يعلم
اعجب لا يفهم ولا يتكلم بالعربية قال الكفار انها يعلم محمد بن عبد بن الحضرمي وهو صاحب الكتاب فقال الله
لسان الذي يلحن من الهم من بعد ففتواى عند امة قلنا معلم الخير مطيعا وايتناك في الدنيا حسنة يعنى
الذكور والثناء الحسن في الناس سورة بنى اسرائيل سبحان الذي برأه لمن السوء اسرى بعض سيرة
محمد صلى الله عليه وسلم اشار الى قصة المعراج فانه كان عبدا شكورا من مبلان كان نوح عليه السلام اذا اطعم طواغيتا
توبا حمل الله همنى عبدا شكورا وقضينا الى بنى اسرائيل او حينما اليهم واعلمناهم ولتعلن لتبتغن وعد اولها
يعنى اولي القديس عباد النما يعنى جالوت وقوة فجاسوا خلا لال يار فمشوا وترددوا اوسط منازلهم ثم رددوا

لكم الكرة عليهم حر دنا الله لكم عليهم بقتل جالوت الكثر غير الكثر و من عد كرم ليتروا اليد مروا ويخربوا لما غلبوا عليهم
 حصيرا سجنوا ومحسبا عجزا لا يعجل بالداء في الشرح بالقاء في الخيد مبصرة مضبنة يبصر في افضلنا لهيناها امرنا
 متروفي امرناهم على لسان رسولنا طاعة وعنى المتروفين الجبارين المسلمين قيل سلطانا شرارها فحق وجب لقولنا
 فدمناها اهلكتنا العاجلة الدنيا وسعى لها سعيها عمل بفراض الله من عطاء ربك يعنى الدنيا وهي مقسومة
 بين البر والفا جو محظورا ممنوعا في الدنيا من المؤمنين والكافرين وقضى امره ولا تقبل لها ان يعنى من بديل الكرم
 ولا تستقل شيئا من امورها وانخفض الن جانبك لا وابين الراجعين عن معاصي الله ولا تبذر راسنق في
 الباطل ابتغاء رحمة انتظار ريق ميسر الدنيا سهل ملوفا تلوم نفسك وتلام محسوبا ليس عندك شئ حصر الرجل
 بالمسئلة اذا اذنت جميعه عند خشية اوراق مخافة الفقر خطا انما الوليد وارثا وحسن تاويل عاقبة ولا تقعد
 ولا تقبل في شئ بها الا تعلم مرحا بالكبر والفخر لن تحرق الارض لن تنقيها افا صفاكم اى اثر كرم واخلص لكم صفا وجبنا
 وبيننا من كل مثل يوجب الاعتبار بالتفكر في حجاب مستورا معناه ساترا واذا هم نجوى مصداق مناجات وقصم
 بها والمعنى يتناجون بالتكذيب الاستهزاء فسد نفوسهم اليك رؤسهم يحكون بانكذبا واستهزاء بهذا القول قيل
 يحزون فتسبحون محمد يحيون محمد حيدرا لا ينفعهم الحمد ينزع يفسد ولا تحبوا من السقم والعقر الى الصحة والغنى
 اولئك الذين يدعون كل من ناس من الانس يعبدوننا سامن الجن فاسلم الجن ففسد هؤلاء بنوهم ايمهم اقرب هو
 اقرب الى رحمة الله وما جعلنا الرؤيا التي اريناك قال ابن عباس هي رؤيا عين اري رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ليلة اسرى به الشجرة الملعونة وهي لزوم الاحتكاك ذريته لانتصا صلتهم بالاعتقاد والاستولاء عليهم جزاء موفورا
 وافرا واستغفرنا رزقنا استغف بصوتك وهو القنا والمزمار واجلب عليهم وضح بخيلك ورجلك بالفرسان والماشى
 على وجهه يزجى بحرى ويسير خاصما الريح العاصف قاصفا من الريح ريحا شديدا تنقص الفاك وتكسر تبعها
 تايرا واذنا صرا فتيلا وهو القشرة التي تكون في شق الفاك واصل سبيلا ابدن حيا لم تقتونك ليستزلونك ضعف
 الحيوة ضعف الحيات عند ابل ان نيلو عذاب الاخرة ليستغفروناك ليرحمونك واذا الايلثون خلافا لم يلبثوا حتى
 يستاصلوا خلفك لن لوك الشمس من وقت زوالها الى غسق الليل اقباله بظلام وقران الفجر صلوة الفجر مشهودا
 شتمه ملائكة الليل ولا تكة النهار فلك زيادة مقاما محمدا يقيمك ربك في مقام محمود وهو مقام الشفاعة يوم القيامة
 وزهق الباطل اضحى لشرك زهوقا لا يزل من بهلك وقيل ذاهبا يؤسا قنوطا ئيس من رحمة الله على شاكلة
 على مذبة طريق وقيل ناحية قل الروح من امر ربي من ربي قال لئيم ربي القاهم حنا على الروح فتزلت الروح
 من امر ربي كسفا قطعوا قبيل اعيانا خبت طفت رفاتا خبارا قنوطا مقننرا انجيدا لامثورا ملعونا وقيل محبوسا من انما
 فرقنا فصلنا لا يحرقن للاذقان للجوهر ولا تحجر به ملوكتك ولا تخافت بها اغلب بين الجهر والاعلان بين المخافة

والخفيض طريقا لا حيزا شديدا ولا خفضا لا تسمع اذنيك كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رفع صوتا بالقرآن
سبلا لمشركون ومن انزل به نازل الله ولا تجهر الخواص من الذين لم يخالفوا احد سوا الله
هو جاملت بسا واختلافا قايما عد لا باخع ههنا اسفان الكرم الفقه في الجبل الرقيم الكتاب وقيل الحج من
رصاص كتب عليهم اسماءهم ثم طرح في خزانة قصر بني اعلان اذ انهم فصر بآله على اذانهم فناموا ثم بعثناهم
اجيئناهم اذ انا غايه ربطنا على قلوبهم اهلناهم صبرا شططا افراطا مرفقا كما رقت به تراوهميل تقضيه مرتد
فجوة متسع بالوصيد بالفناء اذ اكلوا ولا تعد عينا ولا تقدر لهم الى غيرهم فطاند ما ساد قدامهم
السرادق والمجمر التي تطيف بالفساطيط كالمهل بكر الزيت لم تظلم تنقص وكالاه ثم ذهب فضة يجاور
يجاور من المحاور لكذا هو الله ربى لكن انا هو الله ربى ثم حذفت لاف اذ غم اخذ للتونيين في الاخرى حسابا
من السماوات اذ لقا لا ثبت فيه قدم هنالك الولاية مصداقها عاقبة وهي الاخرة الباقيات الصالحات اذ
هو بقاءها كاقبالا وقيل قبل استينافا وقيل مقابل ليدحضوا الزيلو الرخص الزلق هو لا ملجأ احقاد هراطول
سرياد هبا ينسب يسلك قصصا رجا يقصان اثارها الذي اتيها من اهلنا عليها خضر عليا السلام خشيان
يرهبها طغيانا وكهرا ان يحلمها حجة على ان يتابعها على دينه لقوب رحمان الرحمة وهي شد مبا لفة من الرحمة
كان تحت كنزها ذهب فضة من كل شئ سببا على عين حمة حارة الصدقين الجبلين فما اسطاعوا ان يظهروا
يعلموا جعله كالزقة يقال كثر زلولة لا ينس على سمع لا يعقلون يحسنون انهم يحسنون صنعوا قال على منهم المودة
قال سعد الاول كنهم الصوامع والحورية قوم زاعوا فافزع الله قلوبهم قال ابى ولكن الخواص هم الفاسقون الذين
ينقصون عمن الله من بعد ميثاقه سورة مريم لو جعل من قبل سميا مثلا سوريا من غير خرس حنانا
من لدا رحمة من عندنا بشر اسويا هو عيسى جبارا شقيقا عصيا قالت اليهود اسقم تقوون يا اخوت هارون قد
بين موسى وعيسى ما كان فاجاب رسول الله صلى الله عليه وسلم انهم كانوا يسمون بالانبياء هم والصالحين قبلهم فاجاء
المخاض الجاهل ووجع الولادة سريا النهر الصغير رطبا جنيا طريا انتبذت اعتزلت شيئا فريا عظيما اسمع بهم
وايصر الكفار يومئذ سمع شيئا وابهره واندهم يوم الحسرة اذ اودى يا اهل الجنة خلد لا مؤويا اهل النار خلدوا
ولا موت لا جهنمك لا شتمك لسان صدق عليا الشفاء الحسن والجرى واجتبق خفيا لطيفا وبكيا جمعا قبالا
غيا خسرانا لا يسمعون في القوابلا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يسمعون ما يسمعك ان لا تروا اكثرهما تروا
فنزلت وما انتزل الا بما مر ربك وما كان ربك نسيا الحفيرة هل تعلم له سميا لم يسم احد الرحمن غير عتيا
عصيا صليا صلى يعني دخولوا واحتلوا وان منكم الا وادها يردونها ثم يصعدن باعما الهرحما مقصيا
الحتم الواجب احسن ندى النوى المجلس نا ثاما لا درغبا عنظر او قيل الروى لشراب قل خباب جئت العاص

بن واثرا تعاوى حقال عند قال لا عطيك حتى تكفر بحمد فقلت لا حتى تموت ثم تبعث قال انى لميت ثم مبعوث
 قلت نعم قال انى هذا لا اولاد ولدنا فنزلت افرايت الذى كذبنا اذ اقول اعظمنا ثم زعموا انهم اغوا وقيل
 تزينة عجمهم ازعاجا نعد لهم عدل نحل نفساسهم حتى ينفسون فى الدنيا واولعظاشا هم يشهدون لا اله الا الله
 هذا هو ما كذبوا عوجا رزاقا وقيل حساسون قوله ولدى لمقدس المبارك واسم طوى الكاذب اخفيها لا اظهر
 عليهما احد غيرى سيرتهما حالها واخلل عقد من لسانى كل ملهم ينطق بحرف اوفيه قمتة او فافاة فمضى عقدة
 ازرى ظهري ان يفوط ان ايجل يطيق يتعدى فادجس اضم خروفا وفتناك اختبناك اختبناك واختبناك لا تضجعا اعطى كل
 شى خلقه خلق لكل شى زوجا ثم هدى لمنكحة ومطعم مشربة مسكنة لا يضل لا يخطئ فحينئذ على جنح النهى التقي
 تارة حاجة فيسجدكم فيلكم السلوى طائوشة بالسماى ولا تطفوا الا تضلوا فقد هوى شقى بمكنيا باصرا ظلت تمت
 لنفسه فى ايم لنسند ثم في البحر ساء بشس يتخافون يتشاوون قاعا مستويا وقيل الاملس قيل يعلوه البسب
 صغيف الصغيف لانبات في قيل المستوى من الارض عوجا واديا امتسرا بية مكان اسوى منصف بينهم
 ببسبا باساعلى قد هوى خطبك هالك مساس مصدر فاست مساسا معيشة ضنكا الضنك الشك وقيل الشفاء
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عذاب لعبر خشعت الاضواء سكنت همسا الصوا الخفى وقيل حسن الاقلام
 والوطى الخفى والكلام عنت الوجوه ذلك لا يخاف ظلام ان يظلم فيراد فى سيا من زينة القوم الحل لذي استغلا
 من ال فوعون فقد فنادى القيتا القى السامى مع المثل ثابيث الامثل يقول بدبتكم امتلهم طريقة اعلم
 ههنا لا يظلم فهدم من حسنة خوارصيا عشتوتى عى عن حجتى وكنت بصير لى الدنيا انظر لاقطش لا تضحى
 لا يصيبك حرسور الا بيبا اما احسوتو قعوا من احسيت خا من ميتين لعلكم تسالون تقرهون الويل
 وادى جهنم لا يستحسرون لا يعيون ارتضى رضى فى ذلك دوران يسبحون يجبرون قيل يد روى وروى
 لا يجاورون شقصا من المرافر بانقص هلى وبركها التماثيل الاضنام جزا اخطا فاشركسوا ثم وانقشت النقر
 الرعى باليل صنعة لبوس لكم الدرع ان لن تقدر عليه لن ياخذ بالالعاب الذى اضا امتكم امة واحدة دينكم بين
 واحد تقطعوا امرهم اختلفوا احدا بشرف ينسلون يقبلون حصب شجر قيل حطب لما نزلت انكم واقعدون فمن
 دوزا لله حصب جهنم انتم لها وادون قال مشركون الملائكة وعيسى عزير يعبدون زودون الله فنزلت الذين
 سبقت لهم منا الحسنى حسيسها الحسيس الحسل احد هو من الصوا الخفى السجل الصحيفة كطى بالسجل للكتب كطى
 الصحيفة على الكتاب قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايها الناس انكم تحشون الى الله عراة غراة لا تقرأ كما يدان
 اول حتى نعيد اذنتكم اعلمتكم قوله ان زلزلة الساعة شى عظيم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ذاك يوم
 يقول الله لا ارم ابعث بعث النار تسعائة وتسعة وتسعين فى نار واحد فى الجنة تن هلى تشغل بهج حسن

ثاني عطفة مستكبرا في نفسه يصهر يذا ب من يعبد الله على حرف شك وقيل يقدم الرجل المنة
فان ولدت امرأته غلاما ونجت خيلا قال هذا دين صالح وان لم تلد امرأة ولم تنج خيلا قال هذا دين
سوء وهذا خصمان اختصموا في ربهم نزلت في الذين بارزوا يوم بدر حمزة وعلى وعتبة وشيبة
والوليد فليمن بسبيل الى السماء جهنم الى سقفة البيت وهذا الى لطيب الله هو الى القرآن وهذا الى
صراط الحميد الاسلام من كل شيء سميت طريق بعيدا لباسا للفقير الذي لا يجد شيئا من شدة الحال
تفهم وضع احرامهم من خلق الرأس لبس الثياب قص الاظفار ونحو ذلك بالبيت العتيق قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم انما سمى بيت العتيق لانه لم يطهر عليه جبار منسكا عيدا لمجتبين المطهئين القانغ
المتعفف والذي يقنع بما اعطى لمعتر السائل اذن للذين يقا تلون هي اول اية نزلت في القتال وقصر
مشيد بالخص الاجزاء انمى القى الشيطان في امينته اذا حشد القى الشيطان في حق فيبطل الله ما يلقي
الشيطان ويحكر الله اياته يسطون يغرون من السطوة سورة المؤمنون الفخ المؤمنون فاز واوسعدوا
خاشعون ساكنون خائفون من سلاله النطفة سبع طرائق سموات تنبت بالدهن هو الزيت اترهاهم
وسعا هم هيات هيات بعد غشاء الزبد ما ارتفع عن الماء ولا ينفع به ربة المكان المرتفع قال رسول الله صلى
عليه وسلم القردوس ربوة الجنة واوسطها وافضلها ترائتبع بعضها بعضا ذات قرار خصب معين ماء طاهر
امتكون بكم قلوبهم حلة خائفين سالت عائشة النبي صلى الله عليه وسلم عن هذه الآية والذين يؤتون ما اتوا
قلوبهم وجله اهل الذين يشعرون الخرف يسرون قال لا يا بنت الصديق ولكنهم الذين يصومون يتصدقون
وهو يخافون ان لا يقبل منهم اولئك الذين يسارعون في الخيرات هم لها سابقون سبقت لهم السما اجرتهم
يستغيثون سمر القحرون حوال البيت يقولون هجلى تنكصون من يرون عن لصراط لنا كبرون عن الحق عادلون تسحر
تكنزون بجاء رجل بن عباس فقال يا ابن عباس ان في نفس من القرآن شيئا اسمع الله يقول كاز الله على كل
شيء قديرا كان هذا امر قد كان قال فلا انساب بينهم يومئذ ولا يتساءلون قال في آية اخرى واقبل بعضهم
على بعض يتساءلون قال بن عباس ما قوله كاز الله على كل شيء قد ير فانه لم يزل اما قوله فلا يتساءلون ففي
المنحة الاولى اما قوله يتساءلون فاذا دخلوا الجنة كالحن عابسون قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فيها
كالحن تشويه النار فتقلس شفقة العليا حتى تبلغ وسطا راسه تسترخى شفقة السفلى حتى تضرب سرته
سورة النور انزلناها بينا وفرضناها وانزلنا فيها فرائض مختلفة قال مرشد يارسول الله انك عاقلو
كانت من البتايامكة فنزلت الزاني لا ينكح الا زانية يرمون المحصنات الحرائر والذين يرمون ازواجه
نزلت في هلال بن امية قد ف امراته عند النبي صلى الله عليه وسلم لشريك بن سماعة قيل في عويس

ان الذين جاؤا بالافك نزلت في قصة عائشة عمن اذ تلقونه تقولونه برواية بعضكم عن بعض ما زكي ما اهتدى
 ولا ياتل لا يقسم بينهم حسبا جهم تستأمنوا استأذنا ولا يبدى بن زينب من الالبوع لمن لا يبتدى خلاها ومعضد
 وغرها وشعرها الا لزوجها قال ابن مسعود لا خيال ولا قوط ولا فلاة الا ما ظهر منها قال لتياب غير اولى الارب لم يغفل
 الذي لا يشتهي النساء او الطفل الذين لم يظهروا بعد واما جهم من الصغار علمت فيهم خيرا ان علمهم لهم حيلة
 فنيا كبروا كبر البغاء الزنا نور السموات هادي لاهل السموات والارض مثل اذ مر هداة في قلب المؤمن كمشكوة موضع
 الفتيلة وقيل المكة في بيوت المساجد ان ترفع تكرم ويزكفها اسمها يتلى فيها كتاب يسبح يصلى بالفرد صلاته الذرة
 والاصال صلاة العصر رجال لا تلهيهم تجارة عن ذكر الله قال ابن عباس كانوا الجمل للناس وابية ولكن لو تكن
 تلهيهم تجارهم ولا بيعهم عن ذكر الله ببيعة ارض مستوية سناضوء من خلا لمن بين اضواء السحاب
 من عشرين مطيعين تحية السلام **سورة الفرقان** تبارك تفاعل من البركة ملى تقرا ثبورا ولا يوراك
 عتوا طغوا هبوا منتورا ميسف الريح الذين يحشرون على وجوههم قيل يا بني الله كيف يحشي الكافر على وجهه يوم
 القيمة قال اليس لذي المشاة على الرجلين الدنيا بافاد على ان يمشي على وجهه يوم القيمة الرسل لمعدن من لظلم
 طلوع الفجر في طلوع الشمس ساكناء اعالى ليل طالع الشمس قبض ايسير اسر يواجل الليل والنهار خافة من فاة
 شئ من الليل بل جعل ادر كمالها وادرك بالليل عباد الله الرحمن المؤمنون هونا بالطاعة والعفاف و
 التواضع عرا فاما لا زناشد يدا كل زوم الغريم قبل هلاك لا يقتلون لنفس التي حرم الله الا بالحق ما نزلت قال
 اهل مكة فقد غرنا بالله وقتلنا النفس التي حرم الله واتينا الفواحش فانزل الله عز وجل لاهن تاب من
 الآية اثم العقوبة هب لنا من ازلنا ودينا تارة اعين في طاعة الله وما شئ اقرعين المؤمن الا ان
 جبية في طاعة الله ما يعبوا لا يعتد به يقال ما عبات به شيئا لزاما هلك **سورة الشعراء** كالطوك الجبل
 ازلنا جمعا للشر ذرة طائفة قليلة فككبوا جموعا ربح شرف مصانع كل بناء فهو مصنعة لعلكم كانكم تخذلون
 خلق الاولين دين فارهين حاذقين وقيل مرحين تعثوا اسد لفساد تعبتون تبون هضمهم منهم بعضه
 الى بعض وقيل تنفت اذ امس مسرى من مسحورين الايكة الغيظة وقيل هي شجرة الجبل الخلق يوم الظلة اغلال
 الغداب واخضع جناحك الن جانبيك في كل واديهيمون في كل لغو يخوضون **سورة النمل** بورك قد
 بشهاب قبس شعلة من النار تقبسون منه اوزعنى اجعلنى يخرج الجنبا يعلم كل خفية في السماء والارض لا قبل لهم
 لا طاقة لهم الصبح كل ملاط اتخذ من القوارير والصرح القصر وجماعته صروح عظمى سرير كرم ياتي مسلمين
 طائعين نكروا غير اطاكم مصائبكم ادراك علمهم غاب علمهم ردف قرب يوزعون يحبسون وقيل يدفنون و
 قيل يحبس اولهم على اخرهم حتى تمام الطير اخرين صاخرين جامدة قائمة النع **سورة القصص** قصي

ابغى اثره عن جنب بعد ياترون يتشاورون انست الصرج وة قطع غليظة من الخشب ليس فيها لهو وقيل
 شهاب رخاء معدني استشد عضداك سنعنيك العضد لمعين قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قل لا اله الا الله
 اشهد اني به يوم القيمة قال لان تعيدوني في قولش ناعمل عليه الجوع لا قوتنا بها عليك فانزل الله تعالى انك قد
 من اجبت فميت عليهم لا نيلوا الحرح سرورنا دائما للتوء ثقيل لرادك الى معاد الى مكة كل شئ هالك الا وجهه
 الاملكه يقال لا اريد بوجه الله سورة العنكبوت تخلقون افك تصنعون كذا باثقالا اوزارا قاله الام
 لسعد ليس قد امر الله بالبر والله لا اطعم طعما ولا اشرب شرابا حتى اموت او تكفر فنزلت ووصينا
 الانسان بوالديه احسانا وان جاهدا على ان تشر في المواتون في ناديك المنكر كذا يجد قون اهل الارض
 يستخرجون منهم سورة الروم كانت فارس يوم نزلت هذه الآية الكرم غلبت الروم فاهرين للروم وكان المسلمين
 يجيئون بطيرو الروم وكانت قولش تجب طيرو فارس فانزل الله هذه الآية فظهرت غلبة الروم على فارس في السنة
 السابعة اذ في الارض طوف الشام اهون ايسر يصعدون يتفرقون فلا يربو امن اعطى يتغنى افضل فلا الح
 فيما يجربون ينعمون يمدون يسرون المضاجح الودق المطر السو ولي لاسوءة لا تبدل لخلق الله لدين الله
 الفطرة الاسلام سورة لقمان ولا تصغر حدك للناس لا تكبر فتحقر عباد الله تعرض عنهم بوجلك اذ
 كلموك التصغر الاعراض بالوجه الغور الشيطان ختار غدا سورة الكهن السجدة تتجاف جنوبهم عن المضاجح نزلت
 في انتظار الصلوة نسيانكم تركناكم العذاب الا في مصائب الدنيا واسقامها وبلائها بين ضيعف نطفة الرجل
 الجن التي لا تمطر الا بغنى عما شئنا اولم يمد اولو بين سورة الاحزاب كان الناس يمدون زيد بن حارث زيد
 بن محمد حتى نزل لقولهم ادعوهم لآباءهم قام نبي الله فخطر خطرة فقال لمنافقون الاترون له قلبان قلب
 محمد وقلب معكم فانزل الله ما جعل الله لرجل من قبلين في جوف فمهم من قضى نجبه اجله الذي قد له
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طمئنت قضي نجبه صياهم قد صوهم سبقوكم استقبلوكم بالسنة حرام
 الطعن باللسان فيطبع الذي في قلبه مرض الفجور والزنا قالت امرأة ما اري كل شئ الا للرجال وما اري للنساء
 يد كمن بشئ فانزلت ان المسلمين والمسلمات وتخفي في نفسك نزلت في شان زينب بنت جحش وزيد بن
 حارثة يصلون يبركون ترحي توخو خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم بزيب فدعا قوما الى لطعام فلما اكوا
 خرجوا بغير رجلا نخرج ثان فانزل الله يا ايها الذين امنوا لا تدخلوا بيوت النبي الاية لتغنيك بهم السلطنة
 عليهم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان موسى كان رجلا حبيبا استير ما يرى من جلد شئ فقالوا ما يسترا لا
 غيب وان خلا يوا وجدة فوضع ثيابه على حجر اغتسل ان الحجر عدو ثوبه فطلب موسى الحجر يقول توبى حجرتي
 حجر حتى انتهى الى طلاء بني اسرائيل فواة عريانا احسن الناس خلقا فذلك قوله فبرأه الله مما قاله سعد بن

قوله لا حقا الاقانة الفرائض جملها غرابا مراد الله بسورة السبا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو رجل ولد عشرة
 من العرب فتيان منهم ستة ونشأ من حاربته منسكنا سبيل اوم الشد بلخط ام الا راو هل جاتوى نواب
 الا نرا الطرف اوى مع سجي وقد السحر المسامير الخلق ولسنا العين القطر اذ بنا الى الحد وقيل الصغر محاريب ببيان
 ملاذ القصور وجنان الجواب كجياض الابل الجواب الجياض الواسعة فرج جلى الفتح القاضى معاجزين قيل مغالين معتلا
 عتوا اعظمك بواجب بطاعة الله يوبين ما يشيرون من عال او ولد زهيرة باشيا عمو بامته الهرة فلا قوت فلا نفاة ابنى
 الهرة التناوش فكيف لهر بالرداى من الاخرة الى الدنيا سورة الملائكة الكرام الطيب كوالله والعمل الصالح واداء الخير
 قطيب الجلد الذى يكون على ظهرا النواة الغرب عيلا وجن الطرائى الحر رب النبا وقيل الحر رب البيل والسموم بالنبا مع
 الشمس مثقلة غرابيب سقى الشد يد السواد توارثه الكتاب لذي ناصطفينا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كلهم كرهوا الجنة
 سورة ليس كانت بتوسطة في ناحية الملتق فارد النقلة الى قرب المسج فذلت انا نحن نحي الموتى ونكتب ما قرأوا وما اؤتمروا
 مقفون المقح الشاغل بانفة المنكس لسة طائر كومه انكوا حصينا حفظناه فعزنا شدا نيا حسرة ويل كان اى حسرة عليهم
 استمراء هم بالرسول كالعرج القديم اصل الفوق العقيق المشحون المته ان تدرك القهر لا يستصلى من هاضمها الخرو ولا يفتقد
 لهما ولا البيل الى ما يريظا الباز حثين نسل منة النبا يخرج احدهما من الاخر ويحرق كل واحد منهما من مثله على كبر من
 الانعام جند محضون عند احسا الاجد القبول ينسلون يخرجون من حرقنا نخرجنا سورة الصافات واصد امر
 لا رب ما ترق يستخرون يسخرن فاهد هم وجهم وقوم احبسهم انهم مسئولون بحاسبوا كمالا تناصرون ثمانون
 مستسلون مسخرن غول هدى قيل لائن ولا لاهة كجر الدنيا بيض مكنون اللؤلؤ المكنون سواء الحيمر وسط الحيمر شور
 يخط طاعهم ويساط بالحيمر الفواجر او جعلنا ذرية هم الباقين قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وسام ويا فت وتكون عليه
 في الاخرين لسان صدق للانبيا كليم وان من شيعته اهل دينه يزفون اسلان في المشى يبلغ معه السعى العجل وتلد
 صرو في الغابرين في الباقين الغالك المشجون السفينة الموقية المتهلية وهو ملوك مسي للذنب فبذناه بالعواء القبيحة
 بالساحل قيل فجا الاض من يقطين من غيرات اصل الدباء ونحوه بغائمين مضلين لنخل لصافون الملائكة سورة
 ص في غرة مغازين الملة الاخرة وهى ملة قريش ولات حين مناص ليس حين قرار عجب عجب اختلاف الكذب
 والخريص فليرقوا في الاشيا السماء وقيل طرف السماء في ابوابا جند هذالك مهزوم يعنى قريشا اولئك الاحزاب القرون
 الماضية فوان رجوع وتزداد قطن العذاب قيل الجراء قيل القبط الصحيحة ولا تستط لاشرون وغرنى غلبنى الخلفاء
 الشركاء الضغنت صغن الفرس يرفع احدى رجله حتى يكون على طرف الحافر ليجي السراء فطق مسيح احبوا مسيح
 اعرف الخيل عراقيما جسدا شيطانا اضاء طيبة مطيعه حيث اصاح حيث اراد الاصفاد الوثاق فامن اعط الرض
 اضرب بركضون يعون ضغنا خوفة اولى لا يدى القوة والابصار الغنة في الدين مولى بصرة في ماله قاصرا الطر

عن غير اذاجهم اتراب مستويات وقيل امتثال غساق الزمير من شكلة ازواج الوان عن العذاب
 اتخذناهم سخر يا احطناهم **سورة الزمر** يكرر يحمل زلعي مصدر قولي كتابا متشابها ليس من الاشتباه ولكن
 يشبه بعضها بعضا في التصديق يتقى بوجه يحجر على وجه في النار غير عوج ليس متشابها كشو الشكس العسر لا يرضى
 بالانقراض اهل اهل الصالحين والذوق بالصدق والقران وصدق به المؤمن محيي يوم القيمة يقول هذا
 اعطيتني بها في خوفك بالذين من ردة الاوثان اشبهت فرت ثم اذا اوتناه معطينا اناسا من اهل الشرك قد قتلوا
 ونكثوا ولو انوا واكثر واقوا محمد صلى الله عليه وسلم فقالوا ان الذي تقول تدعو اليه الحسن توجزان لما علمنا كفارة قتل
 يا عبادي الذين اسوفوا على انفسهم الآية وان كنت لمن اساخين الخوفين لو ان لي كرة رجعة المحسين المهتدين
 بمفازتهم من الفوز والارض جميعا قبضته قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبض الله الارض في يدي السموات بيمينه
 ثم يقول انا المليك ابن ملك الارض نفخ في الصور قال اعرابي يا رسول الله ما الصور قال قرن نفخ فيه حافين مطيعين
 بجوابه **سورة المؤمن** ذي طول السعة والفناء قيل التفضل بآداب حال تباب خسران ادعوني وجدي قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم الذي هو العباد واخرين خاشعين الخجاة الايمان ليس عزة يعني الوثن يسبحون يوقدون النار
 ترعون تطرون **سورة الاحقاف** فصلت بيت غير مخون محسودون غير باقواتها ازلها اثيا طوى او كرها معطيا قاتنا
 اثينا طاعين معطينا في كل سمة امرها امر به محسنا مشاكر فمن شهور بينا لهم اخصم عند البيت ثلثة نفر قال احدهم
 امر ان الله يسمع ما نقول فقال اخبر يسمع ان جهنم ولا يسمع ان اخفينا وقال اخوان كان يسمع اذا جهرنا فهو
 يسمع ان اخفينا فانزل الله وما كنتم تستترون ان يشهد عليكم سمعكم ولا ابصاركم ولا جلودكم ولكن ظننكم الآية
 طافوا لنية عيبوا قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا قال قد قال لنا شيخ كثرهم فمن ما
 عليها فقد استقام ادفع بالتي هي احسن لصبر عند الغضب والعفو عند الاساءة لا يسامون لا يفترقون ولي تيم القريب
 اعلموا ما شئتم يعني لو عذبنا العزم محيص خاص عنه اي حاد عنه هدية امتراء **سورة الشورى** يدركهم في نسل
 بعد نسل لا حجة لا خصموا ابتدعوا الا المودة في القربى قال سعيد بن خبير قولي ال محمد فقال بن عباس عجلت لمن النبي
 صلى الله عليه وسلم لم يكن بطن من قريش الا كان فيه قرابة فقال لا ان تصلوا ما بيني وبينكم من القرابة فيما كسبت ايديكم
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا نصيب عبد نكبة فيما فقمها الا بذنب ما يعفو الله اكثر فيظللن من كد على ظهره يتحسرن
 فلا يجربن في البحر يوقنهن يهلكهن من طرف خفي ذليل عفيفا التي لا تدرك وحينا اليك روحا من امرنا **القران** **سورة الزمر**
 ام الكتاب صل الكتاب مضي مثلا الاولين عقوبة الاولين مقربين مطيعين منها بطين يقال فلان مقرون لغدون ضابط
 له وجعلوا الرحمن عبادة جزاء عن كظيم متملى غما او من ينشؤ في الحلية يعق الجوارى لوشاء الرحمن ما عجل ناهم يعنون الاوثان
 ... يحيى عام ومعارج الدجور خفا الى هب من يعيش يمي وان لذكر الله شرف استغفروا اسخطونا يصعدون

يضجون نحوون نكرهون ملائكة يخلقون يخلف بعضهم بعضاً ذاكواب ابراهيم التي لا خراطيم لها فتأيدون
 مجنون وقيل يا رب تفسيرهم محسبوا ان لا تسمع منهم ونحوهم تسع قياهم سورة الدخان وهو اسما كذا وقيل طرقتا
 يا اسما كذا وقيل ادفعوه من جناتهم مجوز عين العنقاء هم وراعيها يخلفها طرف قوم تبع ملوك اليمن كل واحد منهم
 يسبه تبعاً فارتقبنا انظر قال بن مسعود انهم يشبهوا استنصوا على النبي صلى الله عليه وسلم دعاهم بلسنين كسبه يسيه
 فاصابهم قطط جهل حقه اكلوا العظام فجعل الرجل ينظر الى السماء فيرى ما بين يديه كهيئة الدخان من البرد فانزل
 الله ثجا فارتقب يوم تأتي السماء بدخابين فقيل يا رسول الله استنشق الله لمخاضا استنشق فاستنشقوا فاستنشقوا
 الى حالهم حين جاءتهم الرفا هنية فانزلت انكم عائدون ثم انزل في نبطش البطشة الكبرياء استنشقوا يوم يبدوا
 سورة الجاثية اصل الله على علم في سابق علم جاثية مستقر بن على الوكب فاستنشقوا نكتب سورة الاحقاف فان
 مكناكم اهل عمنكم انما اذقية من علم كذا من الوصل ان كنت باول الوصل من يقيم انهم وعادوا استنشقوا فان
 افنقل النبي صلى الله عليه وسلم في ليلة فو قفلنا اغتسل سطر ففعل فاستنشقوا ليلة يا ربها حجة اذا صبحنا اذ انفق من
 حواء فقال اعي الجوفاتية فقر ان عليهم سورة الله صلى الله عليه وسلم متغيرا وراها انما هاهنا فما بيننا ما هو الذين
 امنوا عليهم يستنشقوا فو ما في ضرب سورة الله صلى الله عليه وسلم متغيرا وراها انما هاهنا فما بيننا ما هو الذين
 اصنافهم حسد ولين يتركهم ينفضكم سورة الفجر ليغفر لك الله فاقدم قال سورة الله صلى الله عليه وسلم لقد نزل
 على اية احب الى على الارض ثم قرأها فها هو الهنيئ لك يا رسول الله فماذا يفعل بنا فانزلت ليل المومنين والمؤمنات
 جاثية انما السوء لعلنا نغفر لكم انتم الذين هبطوا على سورة الله صلى الله عليه وسلم واصحاب من جبل التثنية
 صلوا لله يوم يبدون ان يفتلوا فاحذوا حذوا فاعتقهم سورة الله صلى الله عليه وسلم فانزل الله هو الذي كف ايديهم عنكم
 المظلمة التقوى قال سورة الله صلى الله عليه وسلم لا اله الا الله سبأهم في جوهرهم التواضع شطاة فو شطرا لسبيل
 تنبت الجنة عشرة اذ ثمانية وسبعون بعضه بعضا لو كانت واحدة لم تقم على سائر اذ فواستغلظ غلظ على
 سورة الساق حاملة الشجر سورة الاحقاف لا تقدر ما بين يدي الله من سورة الفجر لو اخلت الكفا والسنة ان افزع بن
 حابس قد علم سورة الله صلى الله عليه وسلم فقال بوبكر لا سورة الله استنشقوا فو ما في ضرب سورة الله صلى الله عليه وسلم
 عند الجحيم صلى الله عليه وسلم ففعلت اصواتها فانزلت يا ايها الذين امنوا لا ترفعوا اذانكم ولا تجسسوا هوان يفتن عوارا
 المؤمنين امض الله اخلاص لا نذا بزوايد حتى بالكفر بعباد الله كان الرجل يكون له اساءة الثلثة فيدعي ببعضها فاضي ان
 يكره لا نذا بزوايد باللقاب الشعوب النسب البعيد والقبائل دون ذلك سورة الاحقاف الكبريم من يجر مختلفا بلنيس
 قيل الباطل باسقاط ال ليس شك حبل الوريد عرق العنق ذلك رجع بعيد بعيد فخرج فنزق فاشفق الكوض
 من عظامهم حبل الحصيد لحقة فربيه الشيطان الذي قبض لتبصر بصير فنفقوا هاهنا فواذ قيل خروا التي السمع

لا يجدت نفسه بغيره لغوب النصب النضيد الكفر ادم في الكامة ومعناه منضود بعضه على بعض **سورة**
الذاريات الذاريات الرياح تذروها تفرق الحاملات وقرأ السحاب ذات الجبال ذات الطرق والحق الحسن
 وقيل استواءها وحسنها قبل الخراب من لعن المرتابون في غمرة ساهون في ضلالهم يتعادون يفتنون يعني
 يحجون بينامون وفي النفس كما افلا تبصرون تاكل وتشرب في مدخل واجل يخرج من موضعين فراع الى
 وجه صرة صيحة فصكت لعلت بركة بقوة الرعي نبات الارض اذا دبس يابس بقوة انا الموسعون
 لدوسعة خلقنا زوجين الذكر والانثى واختلاف الالوان حلوجا مضى فيها نوجان ففرد الى الله معناه
 من الله اليه واخلفت الجحى الايسر لا لعبدن اهل السعادة من الفريقتين الا ليوحدن وتواضوا ووطئوا
 المتبين الشديدين ذنوبا ذلوا **سورة الطور** الطور الجبل مستور مكتوب رقى منشور صحيفة المسبح المجوس وقيل
 الموقد تخرج حتى يذهب طوها فلا يبقى فيها قطرة قمر فخر كوتدريد عون يدفعون فاكهين معجبين ما التناهم
 ما نقصا فهم يتنازعون يتعاطون تائيم كن بربك لمنون الموت المسيطرون كسفا قطعاً **سورة النجم**
 اذا هوى غلب ذو مرة منظر حسن وقيل ذو شدة وقوة في امر الله قاب قوسين حيث الوتر من القوسين
 افئزذنا ففتنا دلونه قال ابن عباس راي محمد بن ابراهيم عليه لا تدرك الابصار فقال فيك ذلك اذا تجلى بنورة
 الذي هو نورة وقالت عائشة انها هو جبرئيل لم يره في صفة الاخرين مرة عند سدة المنقذ ومرة عند
 جبال استمائه جناح ما راع البصر به محمد صلى الله عليه وسلم وما طفي ولا جاوز ما راي قسمة ضيزى جائرة وقيل نحو
 اكى كدر بمنه وقيل قطع عطاء الذي في ما فرض عليه غنى واقنى غنى وارضى رب الشعرى **سورة القمر** النشء القمر على
 الارزفة اقتربت الساعة الارزفة من السماء يوم القيمة سامدس الهمون السمو الله **سورة القمر** النشء القمر على
 عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فوقيت فوقه فوق الجبل فوقه دونه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 شهد استمر اذهب قداب مستقرى مزد جرمنا هي ازد جوا فتعل من جزوت ودر الذي شمر به السفينة
 وقيل ضلوع السفينة اسرار الرح والنجى ترشوب مختصر تحضرن فتعاطى تعاطى بايكة فعقرها المحظر كحظا من
 الشجرة محترق يسرنا هونا قرأتها فلما كن بواسيرهم الجمع ويولون الد برتلاها رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يوم بل يعني هذا مصداق هذا الوعد جاء مشركوا قريش يخاصمون رسول الله صلى الله عليه وسلم في القدر فنزلت
 يوم سيحبون في النار على وجوههم ذوقوا مس سقرنا كل شئ خلقناه بقدر **سورة الرحمن** النجم وابسط على الارض
 والشجر على ساق الازن يريد لسان الميوان الانام الخلق للعصف الثمين وقيل يقل الزرع وقيل ورق الحنطة الذين
 الرحمن خصرة الزرع وورقة والحبل الذي يوكل منه فباى الادر بكما باى نعمة الله صلصال طين خاطبر وصل
 كالتحار كما يصنع الفخار المالح الذهب الاصفر وقيل خالص النار مرج ارسل برزخ حاجر لا يفيان لا يخنطان

المنشآت ما رفع قلوبهم من السفن ذو الجلال ذو العظمة والكبرياء سنفرغ لكم هذا وعيد من الله لاجل ذلك ليس
 بالله شغل يعني بحاسبكم لا تنفون الاختراع من سلطان شواظ الهب لنا قيل الهب الذي لا دخان له ونها من
 دخان النار وقيل الذي لا لهيب وقيل الصغرى على رؤسهم يعزبون بـ لمن خاف مقام ربه جنته
 به بالموصية في ذلك الله فها هو كما أفنان اعصا وجنا الخنثين دان ما يجتنى قريب قاصرات الطرون لا يلتفتن
 الى غير ذلك من لم يطمئن لمريد من همتان سوداوان من الرى نضاخان فلتقتان مقصورات الجور
 وقيل عجوة ساقص طرفهن والنفس من ازواج من رفوف خضر الجالس سور الواقعة خافضة ليقوم الى النار
 الى الجنة رجعت زلزلت وبست فست ثلثة امة موضوعة منسوجة وكواب الكوب لا اذان له لا عروة وبارين
 ذوات العرى والاذان ولا ينزفون لا يفيلون لا يسكرون لغوا باطلا وانما كان باقى سد محضو الذي ليس بشوكة
 ويقال المحضو الموقر والموقر ماء مكسوب جار مترفين مقتعين متهمين يحوم دخان سوانا انشانا
 هن انشاء قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من المنشآت الا ان كان في الدنيا عشار مصايه من يدين
 الحنت العظيم لشرك الهيم الا بل النظراء ما منون من النطف يعني في ارحام النساء انا لمخومون للمزومون تورون
 تنجرون اوريت او قدت للمقوين المسافرين بمواقع الخوم بحكم القرآن من جنون مكنون وتجلون رزقكم
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم شكرتكم تقولون مطونا بنوا كن او كنذا غيوم يبين حاسبين شروح
 راحة وجنة نعيم رضاء فسلا امرك اي مسلكك انك من اصحاب اليمين سورة الحديد زبرها كتحققها كتحققين
 معبرين في عباس شديد جنة وسراج هو لكم ولكم سورة المجادلة قلت عائشة تبارك الذي وسع سمعه
 كلشي اني لا اسمع خولة بنت ثعلبة ويخفي عليه بعضه وهي تشكلى زوجها الى رسول الله صلى الله عليه وسلم تقول
 يا رسول الله اكل شباني ونشوت له لظني حتى اذكبرت سني وانقطع له ولدى ظاهري اللهم اني اشكو اليك قالت
 عائشة فما برحت حتى نزل جبريل عم هؤلاء الايات قد منع الله قول لقي الايات يحادون الله يشاقون كبتوا
 اخذوا من الخزي قال على بن ابي طالب الذين امنوا اذا ناجيتم الرسول قال النبي صلى الله عليه وسلم ما ترى ديننا
 قلت لا تطيقونه قال فتصفت دينار قلت لا تطيقونه قال فبكرو قلت شعيرة قال بك لك لزهيد فنزلت اشققتم
 قال قال النبي صلى الله عليه وسلم خفت الله عن هذه الامة استحوذ غلب سورة الحشر الجلاء الاخواح من
 ارض الى ارض قال بن عباس نزلت في بني النضير امر ابقطع الخلل في الك في صدرهم وعال المسلمين قد
 قلنا بعضا وتركنا بعضا فلنسا لن رسول الله صلى الله عليه وسلم فاتزل الله ما قطعتم من لينة الخ قالت
 عائشة وكان من بسط لم يصبرهم جلاء في خلا لينة فخلت والى تكن عجرة ابرنية جاعة حسد خصاصه
 فاف ان رجلا من الانصار بات به ضيق فلم يكن عند الا قوة صبيانية فقال لامرأة نوى الصبيانية

واطفى السراج وقربى للضيف ما عندك فانزلت يؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة المفلحون فانزلت
 بالخلود الفلاح البقاء المهيمين الشاهدين العزيز المقتدر على ما يشاء الحكيم المحكم لما اراد سورة الممتحنة
 نزلت في كتاب حاطب بن ابي بلتعنة الى المشركين يتجبرهم ببعض اموال النبي صلى الله عليه وسلم لا تجعلنا
 فتنه للذين كفروا لا تسلطهم علينا فيقتلوننا فذهبت اسماء بنت ابى بكر الصديق بهذا يا فابت ان
 تسلمنا وتدخلنا فانزل الله تعالى لا تنفكوا عنه عن الذين لم يقاتلوا كراهية ولا ياتين سميتان يفترين
 لا يلحقن بازواجهن غير اولادهن سورة القصص قال عبد الله بن سلام فقد رانا نقرأ من احاديث النبي
 صلى الله عليه وسلم ثم انكرنا فقلنا لا تعلم الى اعمال احب الى الله لعملنا فانزل الله سبحانه ما في
 السموات وما في الارض سورة مرصوص ملصق ببعضه ببعض عن انصارى الى الله من يتبعني
 سورة الجمعة واخر من جمعها لما يلحقوا بهم قيل مرهم بارسول الله فوضع رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يده على سلمان ثم قال لو كان الايمان عند الثريا لنال رجال من هؤلاء اقبلت غير يوم الجمعة وهم مع
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فتبادوا الناس الا اثني عشر رجلا فانزل الله واذا رايتم اوجاع اولهوا
 سورة المنافقين نزلت في الرد على عبد الله بن ابي المنافق فيما قال ولتصدق زيد بن
 ارقم فيما حكا عنه قالهم الله لئن لم يرد الله وكل شئ في القرآن قتل فهو لمن خشيت مسندة فخلد
 قيام وقيل كانوا رجلا اجمل شئ لو واردهم حركوا استهزاء بالنبي صلى الله عليه وسلم يفتقروا
 سورة التغابن يوم التغابن غيب اهل الجنة اهل النار ومن يؤمن بالله يومئذ قلبه هو الذي اذا
 اصابته مصيبة سرى وعرف انها من عند الله ان من اذ واجهكم اولادكم عدوا لكم قال بن عباس
 هؤلاء رجال اسلموا في اهل مكة وارادوا ان ياتوا النبي صلى الله عليه واله وسلم فابى ازاوجهم واولادهم
 سورة الطلاق انفقوا تصدقوا ومن يتق الله يجعل له مخرجا من كل كرب في الدنيا والاخرة
 ان ارتبتم ان لم تعلموا اوبال امرها جزاءها واولاد الاحمال واحدتها احملا بين النبي صلى الله عليه
 واله وسلم ان الحبل اذا وضعت بعد وفات زوجها بقريب فقد انقصت عدتها فحكم اولاد الحبل
 فخصص بحكم المتوفى عنها زوجها عنت ابنت سورة التحريم كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يشرب عسلا
 عند زينب ويمكث عندها فتواطئت ازاوجه وقلن نجمانك ريج المغا فبرخلف ان لا يعود فنزلت للمتن
 كظاهرا على رسول الله صلى الله عليه واله وسلم عائشة وحنيفة وقيل كانت لرسول الله صلى الله عليه وسلم
 امه يطأها فلم تزل به حنيفة حتى جعلها على نفسها حراما فانزل الله يا ايها النبي لم تحرم صفت قلوبكما
 لتصنع لتميل ظهركم عن قوا انفسكم واهليكم او صوا اهليكم يتقوى الله وادبوه سورة المائدة

بدن امن فطور تشقق حسيير كليل ضعيف في غرو في باطل التفاوت الاختلات تميز تقطع من انكاجوانها
 نفور الكفور سور **ن** لو تد من فيد هنون لو ترخص لهم فيرخصون عتل متكرز نيم ولدا لزاو يقال
 ظالم كالصديق الصبح الصرم من الليل والليل انصرم من النهار الصرم الذاهب يتخافتون يتناجون على جرد
 على جد في انفسهم قال اوسطهم بعد لهم يوم يكشف عن ساق هو الامر الشديد المنقطع من الهول يوم
 القيمة قال ابن مسعود هذا يوم كرب وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكشف ربنا عن ساق فيسجد
 كل مؤمن ومؤمنة ويبقى من كان يسجد في الدنيا رياء وسمعة فمن هب يسجد فيعود ظهرة طبة واحدا
 وهو كظوم مغوم وهو من موم لم يزل يقرئك ينقضونك سورة الحاقة صرصر شد عاتية عنت على الخوان
 حسوا متتابعة خاوية سقط اعلاها على سفليها طغى لواء كسر واعية حافظة الى ظننت القيت دانية قريبة
 كانت القاضية المودة الاولى التي سماها الناحي بدن هاتسرين صديدا هل لزار الوتين يباط القلب سورة
 المعارج سال سائل هو نصر بن الحارث قال لله ان كان هذا هو الحق الخا المعارج العلو والفواصل كالميل
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كعك الزيت فاذا قربته الى وجهه سقطت فردة وجه الفضيلة اصغرا بانه
 القربي اليه ينفي من انقى نزاعة للشوى اليد ان والرجلان والاطراف وجلدة الراس يقال لها شواظ
 عرين طلق وجماعات واحد تماخذه سورة نوح من امر ايتبع بعضها بعضا لا ترجون الله وقادرا لا تخشون
 الله عظمة سبلا طرقا في باح مختلفة كبار الشد من الكبار ودوا الاسواع الآلية قال بن عباس سماء رجال صا
 من قوم نوح فلما هلكوا اوحى للشيطان الى قومهم ان انصبوا الى بحا السهم التي كانوا يجلسون اصبابا وسموها
 باسمائهم ففعلوا ففعلوا بعد حتى اذا هلكوا كلكم وتنسخ العلم عتبا تبارها لكا سورة الجن انطق
 رسول الله صلى الله عليه وسلم في طائفة من اصحابه عامر بن الى سوق عكاظ وقد حيل بين الشياطين
 وبين خبر السماء وارسلت عليهم الشهاب فرجبت الشياطين فقالوا اضربوا مشارق الارض ومقاربها
 فانظروا ما هذا الامر الذي حال بينهم وبين خبر السماء فانطلق الذين توجهوا نحوها الى رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فخلت وهي يصلي باصحابه الفجر فلما سمعوا القرآن قالوا هذا الذي حال بينكم وبين
 خبر السماء فمن انزل رجوا الى قومهم فقالوا يا قومنا اننا سمعنا الآيات جد ربنا فعلموا امره وعظمته وقد رت
 فلا يخاف نجسا نقصا من حسنة ولا ذوقا زيادة من سيئة طرائق قد المنقطعة في كل وجه لبد اعوان
 سورة المزمل لما نزلت يا ايها المزمل قاموا اسنة حتى تورعت اقل من حرقا نزل الله تعالى فاقرؤا ما
 تيسر منه وتبطل خالصا نكالا قيودا كتيبا صهلا الرمل السائل اخذ وبلا شديدا ليس له طي امنقطر
 من علة به يقال متصدع من خوف يوم القيمة سورة المدثر الرجز الاو ثمان يوم عسير شديدا صعدا

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصعود جبل يتصعد فيه سبعين خريفا ثم يهوى بكذلك ابل لولمة ثمرة اثنا
 اليقين الموت مستغفرة نافذة من عود القصور الاسدي قال قصود ذكر الناس واصواتهم سورة القيمة ليقرأه
 سورة اوتى سوف اعمل لا اوزر لا ملجأ كان النبي صلى الله عليه واله وسلم اذ انزل عليه الوحي حوله به فشا فانزل الله
 تعالى لا تعجل به لمسانة فاذا قرأنا فاتبع قرأه اعمل به بأسرة كالحية والتفت الساق بالساق اخير يوم من ايام الله
 واول يوم من ايام الاخرة فتلقى الشدة بيطم يختم الولى الله فاولى وعد سدى محمد لا سورة الدهر امشاج
 مختلفة الا لوان ويقال خنلا طماء الرجل وهاء المرأة اذ وقع في الرحم مستطيرا ناسيا ضيقا وقيل ممتلئ بلدا
 عيون ساقة مطوية الذي ينقبض وجهه من شدة الوجع وقيل قيطر برطوبيا وقيل شديدا سلسيل احسن
 الجبرية اسرهم شدة الخلق سورة المرسلات كفانا كفاد اسي شاحات جبال مشرفات فزان عذابا حامت
 جمالات صفير خيال السفن تجمع حتى يكون كالوساط الرجال سورة النبا سرا جواهرها مضيا المعصم السجا
 يعصر بعضا بعضا فيخرج الماء من بين السجلين شحاجا منصبا الفقا مجمعة غساقا غسقت عينه ويضيق
 الجوى يسيل جزاء وفاقا لموافقة اعمالهم لا يرحون حسابا لا يحافون مفاننا منزهها وكواعب نواهدنا توابي سن
 واحد ثلث وثلثين سنة وكاسادها قاطمليا وعل عطاء حسابا جزاء كافيا لا يملكون منه خطا بالايكتمو الان
 يا اذن لهم الروح مارك من اعظم الملائكة خلقا وقال صوابا حقا وقيل لا اله الا الله سورة والنار ذات الردفة
 النطفة الثانية واجفة خائفة الحافة الى من الاول في الحياة الخرم البالية بالساهة وجه الارض متاعا لكم منقعة
 سكم ببناء هاد اعطش ظلموسا هاهنا سورة عكبس نزل عكبس وتولى في ابن ام مكرم الاعمى الى رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فجعل يقول يا رسول الله ارشدني وعند رسول الله صلى الله عليه وسلم رجل من عظماء المشركين فجعل
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يعرض عنه ويقبل على اخو تصدى تغافل عنه تلمى تشاغل سفرة كنية لما يقض لا
 يقضى حل امر ب وقضيا الفت حل لن البساتين فأكهة الثمار الرطبة وابان الفت من الدواب مسفرة مشرقة
 ترهق اعشها شدة سورة كورت كورت اخلت انكس تقيوت وانت ثوت سحوت بين هب وهوا وقيل المسحور الملو
 واذ النفوس زوجت زوج نظيرة في اهل الجنة والنار الجنس ترجع وتكنس كما يكنس النطى عسصر دبر والصبر اذا
 تنفس ارتفع النهار بضنين بضن ب واليضمين المم سورة الفطر شجرت بعضها في بعض وقيل لمضت بعثت
 بحثت فعل لك اراد معتدل الخلق سورة المطففين المطفف لا يوفى يوم يتم الناس قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يقيم احدهم في الرشح الى نصاب اذ تيب بل ان ثبت الخطايا علبين الجنة الا انك السرور الرجيق
 الخمر خنعة طيبة التسليم يعولوشراب اهل الجنة توب جزى سورة النشقة اذنت سمعت واطاعت الفت
 اخرجت ما فيها من الموت وتخلت عن حسابا يسيرا قال رسول الله صلى الله عليه واله العوض يعني بغير

مناقشة لن يحور لن يرجع ويبعث وهاوسن جمع من دابة والقبر اذا الشق اساقعة اجتماعه لتركيب طبقاته طبق
 حالا بعد حال جزعهم هتون غير منقوص سورة البرجر اصحاب الاخذ والاشق في الارض سلم غلام كانوا
 امرؤا بتعلم السحر على يد راهب فملوا بذكره فلخذ فظهرت على يد الكرامة فاما من الناس فقتلوه وخذوا اخذوا
 من لم يرجع من دينه القوة فيما فتنوا عن بوا الودود الحبيب سورة الطارق التائب هو موضع القلادة
 من المرأة والسماوات الرجح يحجب بالمرور والارض ذات الصلح تنقص عبالنبات لقول فصل حق وها
 هو بالهزل بالباطل سورة الاعلى غشاء هشيما حوى تغير من تركى من الشرارة وذكر اسم رب وحده فضلى
 الصلوات الخمس سورة الغاشية الغاشية والطاقة والصاحنة والحاقة والقارعة من اسماء يوم القيمة علملة ناصية
 النصارى عين انية يبلغ انة هاوحان شريها الضريع نبت يقال له الشرق وقيل شجر من نار لا تسمع فيها لافية شتاما
 نمارق المرافق المصيطر الجبار المسطر سورة العنكبوت سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الشفع والوتر وهما الصلح
 بعضهما بوتر وقيل لوتر الله ام ذات العباد القديمة والعباد اهل عتو يقيمون جابوا الصخر نقبا للجرارة في الجبال فخذوا
 بيوتا سوط غراب كلبة تقرأها العرب بكل نوع من العذاب لبا المرصاد يسمع ويرى وقيل لبا المصير ولا تخاضون على
 طعام المسكين تاهون باطواء اكلاما الصنف جبا جاشد يدا كثيرا والى كيف له المظلمة المصد بالانوار سورة
 الليل في كبد في اعتدل واستقامة فاللبدا كثيرا الجدين بالخير والشر وقيل لضلالة والهدى فلا تفتح العقبة
 فلم يفتح العقبة في الدنيا ثم فسرها وادرك الخذا مسجعة جماعة ذامتوبة الساقط في التراب قيل ذاباجة
 وجهه مؤصل مطبقة سورة الشمس وضمرها ضوها طرها ضمرها فالهمها فخورها وتقرها بين الخير والشر
 بطغونها بمواصيا اذ انبعت اشقها رجل عزيز وازم متبع في رهط ولا يخاف عقبتها لا يخاف من احد تابع
 سورة الليل اذا تروى اذا املت وتروى في النار بالحسن بالخلف تظني توهج سورة الضحى اظلم وسكن قيل
 ذهب ما ودعاه ربك وما اقل ما تركك والبفضك البطا جبريل فقال لشركون قتل مع عمر فانزل الله ما ودعاه
 ربك الخ ما كذا ذعبال سورة الم نشرح الفضل ثقل فانصب الدعاء سورة التين في حسن تقوم في احسن
 خلق سورة القلم الرضى المرجع لنسفا النافذ نادى عشيته قال بوجهل لئن رأيت محمد صلى الله عليه وسلم
 يصلى لاطأ على عنقه فقال لئن صلى الله عليه لوفعل لاخذت الملائكة عيانا وفي رواية قال بوجهل نك لتعلم
 طما من نادا اكثر منى فانزل الله فليد نادى سنده الزبانية الملك سورة لم يكن منفكين زائلين سورة
 زلزلة تحدث اخبارها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبارها ان تشهد على كل عبد وامر
 بها على ظهرها سورة العاديات فاثرب نقار فغن به عبا الكود الكفور لحب الخير لشديد النجيل
 حصل من سورة القارعة كالفراس لمبثوث كغواء الجراد يركب بعضها بعضا كن لك النام حول



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ایں کتاب مستطاب کہ

شیخ المفسرین حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی رحمہ اللہ تعالیٰ
وسے تصنیف کردہ است۔

وایں کتاب داخل نصابِ درسِ نظامی شدہ است۔

وایں کتاب در اصل در لغت فارسیہ تصنیف شدہ است،

مخالفانِ وسے در لغت عربیہ منقلب کردہ است،

وفقیہ را سعادت بیرون آوردنِ ایں کتاب

از کتب خانہ ”دیال سنگھ“ حاصل شدہ است۔

بخدمت شما پیش میکنم۔۔۔

سوئے دریا تحفہ آوردم صرف

گر قبول افتد ز لہے عز و شرف

غلام یسین۔۔۔۔۔ درجہ سابعہ